بررسی رساله اول به قرنتیان

نوشته: گوردن فی
ترجمه: آرمان رشدی

فهرست

بخش اول: مروری بر علم تفسیر کتاب مقدس و مقدمه‌ای بر اول قرنتیان

فصل اول: مروری بر علم تفسیر کتاب مقدس- قسمت اول

گاه گفته می‌شود: «لازم نیست کتاب مقدس را تفسیر کنید، فقط آن را بخوانید!» این گفته از یک جنبه درست است و از جنبه دیگر نادرست می‌باشد. نادرست از این سبب که همه ما هر آنچه را که می‌خوانیم، تفسیر می‌کنیم. در واقع وقتی متنی را می‌خوانیم، می‌کوشیم مقصود نویسنده را درک کنیم. همین «کوشش برای درک» اساس تفسیر را تشکیل می‌دهد. از آنجا که کتاب مقدس کلام خداست، لازم است بیاموزیم که آن را به طرز صحیح تفسیر کنیم. در این فصل و نیز در فصل بعدی، اصولی کلی را در زمینه تفسیر کتاب مقدس و به ویژه رسالات اول و دوم قرنتیان بررسی خواهیم نمود. شما به عنوان خادم یا معلم کلام خدا، خواهید توانست از این درس بهره خاصی ببرید. با مطالعه این درس، نه فقط قادر خواهید شد شخصا کلام خدا را به گونه‌ای صحیح تفسیر کنید، بلکه خواهید توانست تفسیرهایی را که دیگران به دست داده‌اند، مورد ارزیابی قرار دهید.

خدا از طریق رسالات سخن می‌گوید

کتاب مقدس کلام خداست، اما این کلام در طول تاریخ با کلماتی که برای انسان‌ها قابل درک است نوشته شده است. همین ماهیت دوگانه کلام خداست که آن را اینچنین زنده و الهام‌بخش ساخته است. از آنجا که کتاب مقدس سخنان الهی است، بر ما واجب است که آن را بشنویم و اجرا کنیم و از آنجا که خدا این کلام را از طریق انسان‌های واقعی، در شرایط واقعی و درباره وقایع تاریخی واقعی بیان فرموده است بر ما واجب است که بیاموزیم آن را تفسیر کنیم. یکی از نکات مهم درباره کتاب مقدس این است که در این کتاب، سبکهای مختلف ادبی به کار رفته است. این امر گستردگی مکاشفه الهی و آمادگی او را برای استفاده از تقریبا همه انواع سبک بیان انسانی برای آشکار ساختن محبت و مشیت خدا نشان می‌دهد. به این جهت است که در کتاب مقدس سبکهای گوناگون می‌بینیم: روایات تاریخی، تاریخ‌نگاری، احکام و مقررات، ماجراهای تراژدی، شعر (در سبکهای مختلف)، امثال و حکم، وحی و پیشگویی، حکایات، داستان‌ها، رساله‌ها، اناجیل و مکاشفه.

به عبارت دیگر، کتاب مقدس فقط شامل گفته‌ها یا جملات نازل شده از طرف خدا نیست. البته در قسمت‌هایی از کتاب مقدس، سخنان مستقیم خدا با جملات خود او ثبت شده است. اگر تمام کتاب مقدس چنین می‌بود کار ما بسیار راحت می‌شد، اما خدا بر آن شد تا کلام و سخنان زنده خود را به گونه‌ای دیگر به ما بیان دارد: او خود انسان شد و کاملا مانند بشر بر روی کره زمین زندگی کرد تا به ما نشان دهد که چگونه می‌باشد. در ضمن او تصمیم گرفت کلام مکتوب خود را از طریق وسایل عادی انسانی به ما برساند تا ما بتوانیم صدای او را به زبان قابل فهم خودمان بشنویم، اما نباید تصور کنیم که این روش خدا برای سخن گفتن با ما کار ما را دشوار می‌سازد. ما باید شاد باشیم، زیرا این امر بدان معناست که خدا می‌تواند امروز نیز در شرایط و اوضاع واقعی زندگی ما با ما سخن گوید، اما در ضمن، نباید این نکته مهم را فراموش کنیم که هر کتاب کتاب مقدس را باید با توجه به سبک نگارش خاص آن تفسیر کنیم. تفسیر هر سبک، روش و قواعد خاص خود را دارد. رسالات نیز که یکی از این سبکها می‌باشند، از این قاعده مستثنی نیستند.

خصوصیت رسالات

مهم‌ترین نکته‌ای که در خصوص رسالات باید در نظر داشت، این است که آنها «نامه‌های» واقعی هستند. نامه‌های واقعی نیز در اثر مناسبت‌ها و شرایط خاصی نوشته می‌شوند. به این معنا که مناسبت‌ها یا شرایط خاصی از سوی گیرنده یا نویسنده ایجاب می‌کنند که نامه نوشته شود. در عهد جدید اکثر نامه‌ها یا رسالات به خاطر شرایط یا وضعیت خاص گیرندگان نگاشته شده‌اند. به عبارت دیگر، گیرندگان رفتار خاصی نشان می‌دادند یا سؤالی طرح می‌کردند که نویسنده را وامی‌داشت تا پاسخ دهد. این امر بخصوص درمورد رسالات ارسالی به کلیساها صدق می‌کند. شرایط یا موقعیت‌هایی که موجب نوشتن نامه می‌شد معمولا یا نوعی رفتار بود که می‌بایست اصلاح شود یا یک اشتباه عقیدتی و تعلیمی بود که نیاز به راهنمایی و ارشاد داشت و یا سؤتفاهمی بود که می‌بایست با ارائه توضیح برطرف شود.

شکل و فرم رسالات

همانطور که گفتیم رسالات در واقع نامه‌هایی هستند که پولس و یا سایر رسولان نوشتند. از این رو این رسالات می‌بایست به شکل و فرم معمول روزگار خود نوشته می‌شدند. همانگونه که امروزه نامه‌ها فرم خاصی دارند (مثلا شامل تاریخ، احترامات و سلام‌های ابتدای نامه، متن، عبارات و احترامات پایانی و امضا می‌باشند)، در آن روزگار نیز چنین بود. (اکنون هزاران نامه از آن دوره به دست آمده که شبیه فرم نامه‌های عهد جدید می‌باشند). نامه‌های عهد جدید همانند نامه‌های معمول آن روزگار شامل نام نویسنده، نام گیرنده، تحیت (فیض و سلامتی)، شکرگزاری و در پایان سلام‌ها و وداع می‌باشد. اکثر مشکلات ما در تفسیر رسالات، عدم آگاهی ما از شرایط و موجباتی است که سبب نوشته شدن آنها شده است. ما جواب‌ها را در دست داریم، اما اطلاعاتی از سؤالات یا مشکلات نداریم. شاید هم هیچ سؤالی و مشکلی در کار نبوده است. در واقع مانند این است که ما در کنار کسی نشسته‌ایم که تلفنی با دوستش صحبت می‌کند و می‌کوشیم با شنیدن سخنان او گفته‌های طرف مقابل را حدس بزنیم. همانطور که همه ما تجربه کرده‌ایم، این کار گاهی ساده و گاهی دشوار است. نوشته‌های پولس نیز اینچنین است.

گام‌های اساسی برای تفسیر رسالات

در این قسمت مسأله را به زبانی ساده شرح می‌دهیم. به منظور تفسیر رسالات، معمولا باید سه گام برداشته شود. در اینجا این گام‌ها را نام می‌بریم، اما در بخش‌های بعدی این فصل درباره آن توضیح خواهیم داد و در فصول بعدی عملا آنها را پیاده خواهیم کرد.

- گام اول: باید موقعیتی را که پولس نامه را برای آن می‌نویسد بازسازی یا بازگو کنیم. البته منظور این نیست که آن را روی کاغذ بنویسیم و یا همه جزئیات را تجسم کنیم، بلکه باید درباره اوضاع و شرایط و موقعیتی که «موجب شد» پولس رساله را به رشته تحریر درآورد، اطلاعاتی به دست آوریم.
- گام دوم: توجه داشته باشیم که نامه پولس پاسخی است به سؤال یا مشکلی که در گام اول بازسازی کردیم. رساله را باید با توجه به این نکته مهم تفسیر کنیم. برای این کار باید این سؤال را مطرح کنیم که در آن زمان، منظور پولس چه بود؟ این گام یا این مرحله بسیار حساس و مهم است، زیرا به ما کمک می‌کند درک کنیم که خدا برای آنها چه کلامی داشته است.
- گام سوم: سپس باید این سؤال را طرح کنیم که این نوشته امروز چه معنی می‌دهد، به عبارت دیگر کلام و پیام خدا به ما چیست؟

اقدام به تفسیر با شروع از گام سوم بسیار خطرناک است. با این کار ممکن است به کلی از مسیر اصلی کلام خدا منحرف شویم. به همین جهت، گام‌های اول و دوم بسیار مهم می‌باشند. نباید هیچگاه فراموش کرد که خدا از طریق رسالات به مشکلات و نیازهای خاص افراد در آن زمان پاسخ داد. نیازهای خاص ما، امروز ممکن است گاه متفاوت باشد، اما خدا می‌تواند همانطور که با ایشان سخن گفت با ما نیز سخن بگوید، اما نخست باید بدانیم که خدا چه گفت و به چه کسانی سخن گفت.

تفسیر رسالات (Interpretation)

حال که گام‌های لازم برای تفسیر را به زبانی ساده بیان کردیم، می‌توانیم اصطلاحات فنی آن را نیز ارائه دهیم. در «علم تفسیر مسیحی» گام‌های اول و دوم فوق را تأویل (Exegesis) و گام سوم را تعبیر (Hermeneutics) می‌نامیم. به عبارت دیگر، برای تفسیر هر متن از کتاب مقدس ابتدا باید آن را تأویل کرد و سپس دست به تعبیر آن زد. پس تفسیر (Interpretation) شامل تأویل (گام اول و دوم) و تعبیر (گام سوم) می‌باشد (۱). اکنون به توضیح هر یک از این اصطلاح خواهیم پرداخت:

تأویل (Exegesis): تأویل؛ یعنی کشف و درک معنی و پیام کلام خدا برای خوانندگان آن در آن زمان. در این کتاب توجه ما در این زمینه به پولس و مسیحیان قرنتس خواهد بود. به عبارت دیگر این سؤال را مطرح می‌کنیم که: «منظور پولس چه بود؟ او می‌خواست قرنتیان چه چیزی را دریابند؟» این نکته را خوب به خاطر بسپارید که: «معنی واقعی متن، عبارت از آن چیزی است که نویسنده در نظر داشته و خوانندگان در آن زمان درک می‌کردند.» البته ممکن است خوانندگان نیز گاهی معنی آن را درک نمی‌کردند، اما به هر حال می‌توانست برای آنان قابل درک باشد.

تعبیر (Hermeneutics): تعبیر؛ یعنی کشف و درک معنی و پیام کلام خدا امروز و برای ما. باید دریابیم که کلام و پیام خدا برای همه زمان‌ها و موقعیت‌ها چیست. خدا امروز به ما چه می‌گوید؟ اما هیچگاه نباید این قاعده را فراموش کنیم که معنی و مفهوم متن کلام خدا نمی‌تواند امروز با آنچه در آن زمان بود متفاوت باشد. ممکن است موقعیت ما تغییر کرده باشد، اما پیام خدا به ما باید همان پیامی باشد که خدا در آن زمان به مردم داد. به این ترتیب، برای تفسیر هر یک از کتب کتاب مقدس باید نخست کشف کرد متن کلام در آن زمان چه مفهوم و پیامی داشته است (تأویل). سپس باید کشف کرد که پیام آن برای ما در این زمان چیست (تعبیر).

رابطه تأویل و تعبیر

در وهله اول، ممکن است تمایز میان تأویل و تعبیر بی‌اهمیت تلقی شود، اما واقعیت این است که این دو بسیار مهم و حیاتی می‌باشند. تعبیر ما از کلام خدا برای زندگی امروز ما باید بر یک تأویل صحیح استوار باشد. بسیاری از اشتباهات تفسیری و نیز بسیاری از تفرقه‌ها میان مسیحیان، ناشی از تعبیرات اشتباه بوده است؛ یعنی افراد پیش از آنکه به طرز صحیح تأویل (Exegesis) کنند، دست به تعبیر زده‌اند. به عنوان مثال، این آیه را از اول قرنتیان ۱۳: ۱۰ در نظر بگیرید: «لیکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.» بعضی از مسیحیان گمان می‌کنند که منظور این آیه این است که عطایای روحانی در پایان قرن اول متوقف می‌شوند. به تعبیر این عده مقصود از «کامل» همان کتاب عهد جدید است؛ یعنی وقتی کتاب عهد جدید تکمیل گردید، دیگر نیازی به «عطایای مکاشفه‌ای» وجود نخواهد داشت، اما واقعیت این است که نه پولس چنین منظوری داشت و نه قرنتیان چنین برداشت و تعبیری کردند. باید توجه داشت که متون کتاب مقدس نمی‌توانند امروز مفهومی داشته باشند که آن زمان نداشته‌اند. به همین جهت، بسیار مهم است که ابتدا کلام خدا را تأویل کنیم، زیرا مفهوم کلام در آن زمان، تعیین‌کننده معنی آن برای ماست. در قسمت بعدی این فصل، روش و اصول تأویل صحیح را تشریح خواهیم کرد.

اصول و روش تأویل (EXEGESIS)

انجام تأویل در حد اعلای آن مستلزم دانستن بسیار چیزهاست که احتمالا از محدوده آگاهی دانشجوی الهیات فراتر می‌باشد، از آن جمله است تسلط بر زبان‌های کتاب مقدس خصوصا یونانی، آگاهی از فرهنگ یهودی و یونانی، آشنایی با کاربرد ابزاری نظیر دستور زبان، لغت نامه‌ها، آیه‌یاب‌ها، فرهنگها و نظایر آن، اما حتی اگر به تمام این مهارت‌ها و ابزار دسترسی ندارید، باز می‌توانید روش انجام تأویل صحیح را بیاموزید. برای این کار باید بیاموزید که هم از مهارت‌های خود و هم از حاصل زحمات دیگران استفاده کنید. کلید تأویل صحیح این است که اولا متن مورد نظر را به دقت بخوانید و ثانیا پاسخ چند مسأله را بیابید. این مسایل عبارتند از: زمینه تاریخی متن، مضمون فکری و منطقی متن و مضمون ادبی متن.

زمینه تاریخی متن

تأویل صحیح متن در واهله اول مستلزم آگاهی از شرایطی است که پولس را به نگاشتن نامه واداشت. به عبارت دیگر باید از زمینه یا چهارچوب تاریخی نامه آگاهی یافت. برای این منظور می‌توان چنین سؤالاتی را مطرح کرد: در قرنتس چه می‌گذشت؟ چه عاملی موجب نوشته شدن نامه یا بخش‌های مختلف آن شده است؟ پولس چه پاسخی می‌دهد؟ و نظایر این سؤالات. برای یافتن پاسخ این سؤالات باید کارهای زیرا را انجام داد:

- تا حد امکان باید اطلاعاتی درباره قرنتس و مردم آن به دست آورد. این مسأله موضوع فصل سوم این کتاب خواهد بود. به طور کلی این قبیل اطلاعات را می‌توان از قاموس‌ها و فرهنگهای کتاب مقدس یافت.
- رساله را تماما در یک نشست بخوانید.
- رساله را به بخش‌های مختلف تقسیم کنید و هر بخش را چند بار بخوانید. هر چه که در این بخش درباره مخاطبین رساله و مسایل آنها آمده یادداشت کنید. از کلمات کلیدی و جملات مکرر که نشانگر موضوع اصلی هستند، فهرستی تهیه کنید. خط فکری و استدلال هر پاراگراف را در یک یا دو جمله خلاصه نمایید و نقش هر پاراگراف را در خط فکری کلی نویسنده مشخص کنید.

در حین بررسی رساله اول قرنتیان، متوجه خواهید شد که در بعضی مواقع پولس شخصا مشکل را نام می‌برد (مثلا در اول قرنتیان ۱: ۱۰– ۱۲، ۶: ۱). در بعضی موارد دیگر این کار را نمی‌کند (خصوصا در اول قرنتیان فصل‌های ۷ الی

۱۶). در هر حال، عادت کنید که موضوعات اصلی را جستجو کنید و یادداشت بردارید. از دفتر یادداشت حتما استفاده کنید.

مضمون فکری و منطقی متن

پیدا کردن مضمون فکری و منطقی متن؛ یعنی اینکه دریابیم منظور و مقصود پولس چه بوده و چه می‌خواسته بگوید. برای این کار باید با دقت خط فکری و مسیر استدلال پولس را قدم به قدم دنبال کنیم. به این منظور باید به نکات زیر توجه داشت:

- اهمیت پاراگراف‌ها: نکته مهمی که در اینجا باید آموخت این است که پولس اغلب اوقات، استدلال و فکری منطقی را به صورت متوالی مطرح می‌کند. نوشته‌های او به صورت آیه‌های مستقل و بدون ارتباط با یکدیگر نیستند (البته به جز موارد استثنایی نظیر فصل ۱۲ رومیان و اول تسالونیکیان ۵: ۱۲- ۲۳ که طی آنها پولس راهنمایی‌های اخلاقی را مطرح می‌سازد). در غیر این صورت، تقریبا تمام نوشته‌های پولس استدلال است. امروزه معمول آن است که نویسنده هر مرحله از استدلال و خط فکری خود را در یک پاراگراف می‌نویسد. هر بار که پاراگرف جدیدی باز می‌شود، نشان می‌دهد که مرحله جدیدی از استدلال آغاز شده است. از این رو اکنون سعی می‌شود که متن کتاب مقدس نیز بر اساس مراحل مختلف استدلال نویسنده در پاراگراف‌های مختلف چاپ شود بنابراین بهتر است از ترجمه‌هایی استفاده کنید که پاراگراف بندی را رعایت کرده‌اند.

در ترجمه قدیمی یا سنتی فارسی این امر رعایت نشده در حالی که در ترجمه جدید عهد جدید (مژده برای عصر جدید) به این مسأله توجه شده است. در کتاب مقدس‌های انگلیس، مثلا در ترجمه سنتی (King James (KJV Version پاراگراف بندی رعایت نشده است، اما در ترجمه‌های جدیدتر مثلا در (New International (NIV Version به این نکته توجه فراوان شده است بنابراین حتی اگر ترجمه‌ای در اختیار دارید که به این نکته توجهی نکرده، سعی کنید خودتان متن را به پاراگراف‌ها یعنی به واحدهای کوچکتر استدلال، تقسیم‌بندی کنید. بکوشید تا در قالب پاراگراف فکر کنید.

- استدلال و خط فکری نویسنده را دنبال کنید: اما چگونه می‌توان در قالب پاراگراف فکر کرد؟ مسأله مهم در همینجاست! آموختن این نکته کار یک شب نیست، اما باید در این راه کوشید. هدف این کتاب اساسا همین است. مهم‌ترین چیزی که باید در این خصوص آموخت این است که بتوان سؤال مناسبی را مطرح کرد. مهم‌ترین سؤالی که درمورد هر پاراگراف از هر متنی می‌توان مطرح کرد، این است: «نویسنده چه می‌خواهد بگوید؟ مقصود چیست؟» هدف از طرح این سؤال این است که بدانیم هر پاراگراف چه نقشی در کل استدلال و خط فکری نویسنده ایفا می‌کند. باید پرسید: پولس در این پاراگراف با این قسمت چه می‌گوید؟ چرا چنین می‌گوید؟ حالا که چنین چیزی گفته، در پاراگراف بعدی چه می‌خواهد بگوید؟ طرح این مطلب، چه کمکی به استدلال پولس می‌کند؟ این قبیل سؤالات را هرگز از یاد نبرید.

حال برای روشن شدن مطلب، نمونه‌ای از رساله فیلیپیان می‌آوریم. شرایط و موقعیتی که موجب نوشتن نامه شد، چنین است: پولس در زندان است (۱: ۱۳ و ۱۷) و ایمانداران فیلیپی هدیه‌ای به دست «اپافرودیتوس» برای او فرستاده‌اند (۴: ۱۴- ۱۸). اپافرودیتوس بیمار می‌شود و کلیسای فیلیپی از این مسأله آگاهی می‌یابد و غمگین می‌شود (۲: ۲۵- ۳۰)، اما خدا او را شفا می‌دهد. حال پولس او را نزد ایشان باز می‌فرستد (۲: ۲۵- ۳۰) و همراه او نامه‌ای نیز برای ایشان ارسال می‌کند تا:

۱- از احوال خود ایشان را مطلع سازد (۱: ۱۲- ۲۶)،
۲- بابت هدیه از ایشان تشکر کند (۴: ۱۰ و ۱۴- ۱۹)،
۳- ایشان را نصیحت کند که یک دل باشند (۱: ۲۷- ۲: ۱۷، ۴: ۲- ۳) و از بدعت شریعت‌گرایان بپرهیزند (۳: ۱- ۴: ۱).

با توجه به این شرایط و مقدمات، مقصود پولس از طرح مطالب مندرج در فصل ۲: ۵- ۱۱ چیست؟ آیا پولس می‌خواسته در خصوص الوهیت مسیح تعلیم دهد؟ این پاراگراف چه کمکی به استدلال و خط فکری پولس می‌کند؛

یعنی استدلالی که در مقدمه بالا آمده است؟ اگر خوب توجه کنید، متوجه خواهید شد پولس در ۱: ۲۷- ۲: ۴ درباره یک فکری و یکدلی نصیحت می‌کند. پس برای آنکه از زندگی خداوند عیسی الگویی بیاورد ایشان را تشویق کرده، می‌گوید که ایشان باید همان طرز فکری را داشته باشند که عیسی خداوند داشت. او با اینکه در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، بلکه جلال خود را ترک کرد و برای نجات بشر، صورت غلام را پذیرفت. این است خط فکری و استدلال پولس. این پاراگراف مهم و حیاتی در خصوص الوهیت مسیح برای آن آورده شده تا به استدلال پولس در زمینه یک رأیی و یکدلی کمک کند.

با استفاده از همین روش و با طرح این سؤالات می‌توانید مفهوم و پیام صحیح رسالات عهد جدید را درک کنید. ما در این کتاب، همین روش را درمورد رساله اول قرنتیان به کار خواهیم برد. شما نیز می‌توانید همین کار را بکنید و برای انجام آن نیازی به کتاب تفسیر و معلم ندارید. (همانگونه که گفتیم، پیدا کردن مضمون فکری و منطقی متن، مربوط به گام دوم تفسیر رسالات است که در ابتدا به آن اشاره شد، اما گام دوم به همینجا ختم نمی‌شود. در این گام باید به «مضمون ادبی متن» نیز پرداخت که ذیلا آن را توضیح خواهیم داد).

مضمون ادبی متن

پس از یافتن خط فکری و استدلال نویسنده، باید به بررسی مضمون ادبی متن پرداخت. منظور از مضمون ادبی متن، مسایلی از این قبیل است: انتخاب بهترین متن و ترجمه کتاب مقدس، پیدا کردن معانی لغات، مسایل دستوری و زمینه تاریخی و فرهنگی و اجتماعی اندیشه‌های مطرح شده. برای انجام این کار، نیاز به داشتن زبان‌های عبری و یونانی، شناخت تلمود، آشنایی با ادبیات کلاسیک یونان و نظایر آن می‌باشد، اما از آنجا که کمتر کسی از میان ما به همه این مسایل احاطه دارد، بهترین کاری که می‌توان انجام داد مراجعه به کتاب‌های تفسیر کتاب مقدس (Commentary) می‌باشد. متخصصین و صاحب نظرانی که به علوم یاد شده مسلط هستند با انتشار کتاب تفسیر، ماحصل تحقیقات خود را در اختیار ما قرار داده‌اند. به عنوان مثال به این آیه توجه کنید: «... تعالیم روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می‌نماییم» (اول قرنتیان ۲: ۱۳ ترجمه جدید). با توجه به نکات دستوری که در این متن به کار رفته این آیه را اینگونه نیز می‌توان ترجمه کرد: «... تعالیم روحانی را با کلمات روحانی بیان می‌نماییم.» انتخاب یکی از این دو ترجمه، ارتباط به چگونگی درک دستور زبان و نحوه ترجمه آن دارد. در فصل بعدی به تفصیل درباره مسایل مربوط به مضمون ادبی متن و نحوه به کارگیری ترجمه‌های کتاب مقدس و کتب تفسیر سخن خواهیم گفت.

قسمت دوم

در فصل قبل دیدیم که تفسیر تا چه حد برای دانشجوی الهیات و خادم کلام مهم است. فراگیری نحوه تفسیر صحیح و انجام آن نه فقط ما را از لطمه وارد آوردن بر علم تفسیر کتاب مقدس بازمی‌دارد (زیرا در این صورت سخنانی به خدا نسبت می‌دهیم که او هرگز نفرموده است)، بلکه به ما کمک می‌کند تا آنانی را که در خصوص تفسیر کتاب مقدس هشیار نیستند، راهنمایی کنیم. در این فصل، بحث تأویل را ادامه می‌دهیم و به نحوه انتخاب و کاربرد دو وسیله بسیار مهم در این زمینه اشاره خواهیم کرد. این دو وسیله عبارتند از: «ترجمه خوب و کتاب تفسیر خوب.» سپس به مسایل تعبیری خواهیم پرداخت. ما نه فقط می‌خواهیم بدانیم که خدا در آن زمان چه گفته، بلکه می‌خواهیم بدانیم که امروز به ما چه می‌گوید. در این فصل اصول تعبیر کلام خدا را بررسی خواهید کرد. ما در مقام مسیحیانی که مایلند کتاب مقدس را مطالعه کنند و تعلیم دهند، مشتاقیم در زندگی خود به آن گوش فرا دهیم. هدف از تمام این مباحثات، اطاعت است نه دانش، اما نخست باید بدانیم خدا از ما چه می‌خواهد. چیزی که از هم اکنون می‌دانیم این است که او نمی‌خواهد ما مغرور شویم و تصور کنیم که بهتر از دیگران معنی کلام خدا را می‌دانیم. قاعده کلی هنوز هم همان محبت است.

انتخاب ترجمه خوب کتاب مقدس

انتخاب و استفاده از یک ترجمه خوب بخش مهمی از تفسیر خوب است. در فصل پیشین اشاره‌ای به این نکته کردیم، اما در اینجا به دلایل بسیار مهم دیگری در زمینه اهمیت ترجمه خوب خواهیم پرداخت. عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است. بنابراین ما قاعدتا باید متن یونانی را تفسیر کنیم، اما چون زبان یونانی نمی‌دانیم، چاره‌ای نداریم جز توسل به آنانی که این زبان را می‌دانند و آن را به زبان ما ترجمه کرده‌اند و از آنجا که ترجمه نوعی تفسیر است، بنابراین ما ناخواسته با خواندن ترجمه درگیر مسأله تفسیر می‌شویم. البته این چیز بدی نیست و منظور آن نیست که نمی‌توان مطمئن بود کتاب مقدس واقعا چه گفته است. ترجمه کتاب مقدس کاری ضروری و غیرقابل اجتناب است. از این رو برای کسی که وارد قلمرو تفسیر می‌شود، آگاهی از ترجمه‌های گوناگون و علم ترجمه ضروری است. مترجمی که می‌خواهد رساله اول قرنتیان را از زبان یونانی (آنگونه که پولس آن را به کار برده است) به زبانی دیگر و به نحوی قابل درک ترجمه کند، باید دست به دو انتخاب بزند: «انتخاب متن یونانی و انتخاب سبک ترجمه کلمات و دستور زبان.»

مسأله متن یونانی

نخستین مسأله مورد توجه مترجم این است که متن یونانی مورد استفاده او تا حد امکان به متن اصلی پولس نزدیک باشد. به عبارت دیگر او باید مطمئن باشد که واقعا کلمات خود پولس به قرنتیان را ترجمه می‌کند. این کار ساده‌ای است، کافی است که یک عهد جدید یونانی بیابد و به ترجمه بنشیند، اما مترجم خوب می‌داند که در زمینه نامه اصلی پولس، باید به سه نکته توجه داشته باشد:

۱- اصل نامه یا رساله در دست نیست.

۲- در طول مدت ۱۴۵۰ سال نسخه‌های دست‌نویس از روی نسخه‌های قدیمی‌تر تهیه شده است (۲).

۳- بیش از ۶۰۰ نسخه دست‌نویس از رساله اول قرنتیان در حال حاضر موجود است و اختلافاتی جزئی در نسخه‌برداری در میان آنها به چشم می‌خورد.

اما مترجم از این مسایل مأیوس نمی‌شود، زیرا می‌داند چگونه باید نقادی و ارزیابی متن (Textual Criticism) را انجام دهد. نقادی متن یک اصطلاح فنی است و به علمی اشاره دارد که هدفش ارزیابی نسخه‌های دست‌نویس قدیمی، پیدا کردن اشتباهات و خطاهای نسخه‌برداری در آنها و تعیین متنی است که به متن اصلی نزدیکتر باشد (البته در صورت مشاهده اختلاف در میان آنها). به عبارت دیگر، نقادی متن علمی است که می‌کوشد کلمات و جمله‌بندی متن اصلی اسناد باستانی را تعیین کند. در این کتاب قصد آن را نداریم که روش انجام نقادی متن را بیاموزیم، اما لااقل باید بدانیم چرا انجام چنین کاری توسط مترجمین و مفسرین کتاب مقدس ضروری است. ما نیاز داریم لااقل احساس کنیم اینگونه متخصصین چه کاری انجام می‌دهند.

علم نقادی متن: نخست باید دانست که نقادی متن علمی است که با دقت فراوان انجام می‌شود. نقادان متن برای انتخاب متن یونانی دو عامل را در نظر می‌گیرند: عامل اول، خود نسخه‌هاست. متخصصین نقادی متن، پس از سال‌ها مطالعات دقیق به این نتیجه رسیده‌اند که نسخه‌های قدیمی‌تر بخصوص نسخه‌هایی که در مصر کشف شده‌اند بهتر و صحیح‌تر از سایر نسخ می‌باشند. البته این مطلب جنبه کلی دارد، زیرا هیچ نسخه‌ای کامل نیست. عامل دوم، شواهد داخلی است. متخصصین می‌کوشند اشتباهات و خطاهای نسخه‌برداران را بیابند. قاعده و روش کار این است که هرگاه دو یا چند نسخه در نکته‌ای با یکدیگر اختلاف داشته باشند (این اختلافات تغییر شکل VARIANT نامیده می‌شوند)، آن نسخه‌ای که پدید آمدن تغییر شکل در نسخه دیگر را به نحوی نشان دهد، به نسخه اصل نزدیکتر تلقی می‌شود. برای روشن شدن مطلب، مثالی می‌آوریم:

اول قرنتیان ۱۱: ۲۹، در ترجمه قدیمی و جدید فارسی به ترتیب چنین آمده است: «و شکر نموده پاره کرد و گفت: بگیرید و بخورید، این است بدن من...» (ترجمه قدیمی). «و بعد از شکرگزاری آن را پاره کرده و گفت: این است بدن من...» (ترجمه جدید). در ترجمه قدیمی، عبارت بگیرید بخورید وجود دارد، ولی در ترجمه جدید به چشم نمی‌خورد. علت چیست؟ این عبارت احتمالا در نسخه‌های دست‌نویس جدیدتر بر اساس متی ۲۶: ۲۶ اضافه شده و علت آن هم شاید استفاده و تکرار زیاد این عبارت در مراسم عشای ربانی بوده است. معمولا چند عامل در پدید آمدن تغییر شکل‌ها و فاصله گرفتن از متن اصلی دخیل بوده است: بی‌دقتی، دخالت دادن تعبیر نسخه‌بردار، میل به تطبیق متن یا آیه با کاربردهای معمول و شناخته شده. نکته دوم این است که گرچه نقادی متن علم است، اما جزو علوم دقیقه نیست، زیرا عوامل متغیر انسانی بسیاری در آن دخیل است، اما با این حال با اطمینان می‌توان گفت که عهد جدید موجود به طور قابل توجهی با نسخه اصلی آن در قرن اول مطابقت دارد و اختلافات موجود، بسیار جزئی و از نظر عقیدتی و تعلیمی فاقد هر گونه اهمیت می‌باشند.

به عنوان مثال به این مورد توجه کنید. در اول قرنتیان ۱۳: ۳ آمده است: «... و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود...» در یونانی کلمه‌ای که «سوخته شود» ترجمه شده، Kauchesomai می‌باشد. جالب اینجاست که تعدادی از نسخ دست‌نویس، این کلمه را با همین املا ثبت کرده‌اند و تعدادی دیگر با این املا: Kauthesomai، به معنی «تا فخر کنم.» در این صورت آیه به این صورت خوانده خواهد شد: «... و بدن خود را بسپارم تا فخر کنم...» امروزه در برخی ترجمه‌های انگلیسی کلمه اول و در برخی دیگر کلمه دوم ترجمه شده است. در این مورد به هیچ وجه نمی‌توان حدس زد در متن اصلی، پولس کدام شکل را به کار برده است. در ترجمه‌های جدید، یکی از تغییر شکل‌ها را در زیرنویس می‌آورند، اما به هر حال اینگونه اختلافات و تغییر شکل‌های جزئی هیچگونه تأثیری بر تعالیم مهم کتاب مقدس ندارند.

انتخاب ترجمه‌های مختلف کتاب مقدس: به این ترتیب با توجه به وجود نسخه‌های متعدد یونانی، مترجم کتاب مقدس یکی از این نسخ را انتخاب و به ترجمه می‌پردازد. این امر توجیه‌کننده تفاوت جزئی میان برخی ترجمه‌هاست و در ضمن نشان می‌دهد که مترجمین کتاب مقدس، مفسر نیز هستند. البته نقادان متن در همه موارد با اطمینان نمی‌توانند بگویند کدام نسخه عینا متن اصلی می‌باشد، اما این را با اطمینان می‌توان گفت که یکی از آنها عینا متن اصلی است. تعداد نسخ دست‌نویس عهد جدید به قدری زیاد است که می‌توان یقین داشت که هیچ نکته‌ای از مطالب آن از قلم نیفتاده است. در دنیای انگلیسی زبان، ترجمه‌ای که بیش از همه مورد استفاده است (K J V) King James Version می‌باشد. وقتی در سال ۱۶۱۱، این ترجمه به دستور جیمز پادشاه انگلستان صورت گرفت نسخه یونانی مورد استفاده بر اساس نسخ یونانی متأخرتر (جدیدتر) تهیه شده بود. این نسخ نیز خطاهای هزار سال نسخه‌برداری را در خود انباشته داشتند. البته هیچ یک از این خطاها به مسایل تعلیمی و عقاید اساسی مربوط نمی‌شوند، اما به هر حال تفاوتی را در معنی متن پدید می‌آورند. به همین جهت بهتر است از ترجمه‌های جدیدتر انگلیسی، بیشتر از K J V استفاده کرد، اما انتخاب یکی از این ترجمه‌های مدرن نیز خود مسأله‌ای است مهم که به شیوه و خط مشی ترجمه مربوط می‌شود.

مسأله زبان

همانطور که دیدیم به هنگام ترجمه کتاب مقدس مترجم باید نخست متن یونانی مورد نظر را از نقطه نظر قدمت انتخاب کند. در وهله بعدی باید شیوه ترجمه را انتخاب کند. او باید بداند چگونه می‌خواهد کلمات و ایده‌ها را به زبان

مورد نظر ترجمه کند. نظریه‌های ترجمه: به هنگام ترجمه کتاب مقدس از زبان مبدأ (یعنی یونانی) به زبان مقصد (یعنی زبانی که به آن ترجمه می‌شود)، باید به مسأله فاصله تاریخی توجه کرد. مترجمی که یک متن قدیمی را ترجمه می‌کند باید تصمیم بگیرد که اندیشه‌ها (ایده‌ها) و کلمات قدیمی را تا چه حد به اندیشه‌ها و کلمات جدید تبدیل می‌کند و تا چه حد به همان حالت قدیمی باقی می‌گذارد. به عنوان مثال، آیا می‌خواهد میزان‌های اندازه‌گیری قدیم را به اصطلاحات جدید تبدیل کند (مثلا کیلومتر به جای ذراع)؟ چنین تصمیم و انتخابی مترجم را به سوی انتخاب یکی از تئوری‌ها یا شیوه‌های ترجمه هدایت می‌کند. این تئوری یا شیوه‌ها به شرح زیر می‌باشند:

ترجمه تحت‌الفظی: در این شیوه مترجم می‌کوشد متن اصلی را تا حد امکان بدون تغییر به صورت قابل درک به زبان گیرنده ترجمه کند. در این شیوه، فاصله تاریخی محفوظ باقی می‌ماند.
ترجمه آزاد: در این شیوه بدون آنکه بکوشند از کلمات زبان اصلی استفاده کنند، می‌کوشند اندیشه‌ها و ایده‌های قدیمی را به اندیشه‌های مدرن تبدیل و ترجمه کنند. در ترجمه آزاد قصد آن است که فاصله تاریخی حتی‌المقدر حذف شود. به عنوان مثال Clarence Jordan عهد جدید را برای امریکایی‌های روستایی ساکن جنوب امریکا ترجمه کرد و در آن مثلا قرنتس را آتلانتا ترجمه کرد و روم را واشینگتن.
معادل پویا: (Dynamic Equivalent) در این شیوه مترجم می‌کوشد متن اصلی را دقیقا حفظ کند. او فاصله تاریخی را درمورد مسایل تاریخی و واقعی حفظ می‌کند، اما مسایل مربوط به کاربرد کلمات، دستور زبان و سبک نگارش را به سبک متداول امروز در زبان مقصد ترجمه می‌کند.

طیف زیر نمایانگر شیوه ترجمه تعدادی از معروف‌ترین ترجمه‌های کتاب مقدس به زبان انگلیسی است:

آزاد	معادل پویا	تحت‌الفظی
LB MOFFATT TEV PHILLIPS	NIV JB NEB	KJV NASB WEYMOUTH RSV

در زبان فارسی، ترجمه قدیمی را می‌توان در ردیف شیوه تحت‌الفظی قرار داد. ترجمه جدید فارسی (مژده برای عصر جدید) نیز تقریبا معادل پویاست. ترجمه تفسیری نیز ترجمه‌ای آزاد است. طبیعتا در این فرصت اندک نمی‌توان بیش از این به موضوع ترجمه کتاب مقدس پرداخت، اما یادآوری این مسأله مفید است که بهترین ترجمه برای مطالعه، ترجمه معادل پویاست. ترجمه تحت‌الفظی به عنوان کمک برای درک متن اصلی و حصول اطمینان از صحت ترجمه پویا مفید است. ترجمه آزاد نیز کمک می‌کند تا درباره معانی و تعبیرات احتمالی متن بیشتر بیندیشیم.

ترجمه کلمات و دستور زبان

مشکل اصلی در ترجمه‌های تحت‌الفظی این است که فاصله را در جاهای نامناسب (یعنی در کلمات و دستور زبان) نیز حفظ می‌کند. به عبارت دیگر مترجم کلمات و اصطلاحات و سبک بیانی را به کار می‌برد که در زبان مقصد مطلقا متداول نیست. مثلا فرض کنید White House را به فارسی «سفید خانه» ترجمه کنیم. به همین علت بسیاری مطالب در زبان مقصد گنگ و مبهم می‌شود، در حالی که در زبان یونانی کاملا روشن و قابل درک است. به عنوان مثال، دوم قرنتیان ۵: ۱۶ را در نظر بگیرید: «بنابراین ما بعد از این هیچ کس را به حسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم به حسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم.» عبارت یونانی Kata Sarka، در فارسی به طور تحت‌الفظی «به حسب جسم» ترجمه شده است، اما «به حسب جسم» یعنی چه؟ آیا یعنی اینکه شخص مورد نظر «در جسم» یعنی در قید حیات است؟ آیا به دوره بشریت مسیح اشاره می‌کند؟

در ترجمه فارسی این مسأله مبهم است، اما در یونانی کاملا روشن می‌باشد. بنابراین در ترجمه جدید فارسی (مژده برای عصر جدید) همانند ترجمه N I V، این آیه اینگونه ترجمه شده است: «دیگر ما درباره هیچ کس از روی معیارهای انسانی قضاوت نمی‌کنیم، گرچه زمانی ما چنین قضاوتی درباره مسیح داشتیم، ولی دیگر چنین قضاوتی نداریم.» بنابراین بسیار ضروری است که به هنگام مطالعه کتاب مقدس از ترجمه‌های دیگر نیز استفاده شود و پیش

از آنکه دست به تعبیر کلام بزنیم از معنی دقیق جمله و کلمات یقین حاصل کنیم، اما گاه معنی و مفهوم دقیق کلمات و جملات در زبان یونانی نیز مشخص و روشن نیست. برای درک چنین مواردی به تحقیق و بررسی بیشتری نیاز هست. در این قبیل موارد لازم است که حتما به کتب تفسیر (Commentary) مراجعه شود.

انتخاب کتب تفسیری

این نکته را هیچگاه فراموش نکنید: مطالعه کتاب مقدس را با کتاب تفسیر آغاز نکنید. ابتدا کتاب مقدس را بخوانید، قدم‌هایی را که باید خودتان بردارید، طی کنید. سپس به کتاب تفسیر مراجعه کنید تا برای مشکلات و سؤالات مربوط به مضمون ادبی که احتمالا به هنگام مطالعه پیش آمده پاسخی بیابید.

ضوابطی برای ارزیابی تفسیر خوب

فرض کنید اول قرنتیان فصل ۱۱ را مطالعه می‌کنیم. در آیه ۱۰ چنین می‌خوانیم: «از این جهت، زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان.» حال این سؤال ممکن است پیش آید که: «به سبب فرشتگان» یعنی چه؟ یک کتاب خوب تفسیر خوب کمک می‌کند که به این سؤال پاسخ دهیم، اما چگونه می‌توان دانست که یک تفسیر خوب است؟ برای ارزیابی یک کتاب تفسیر لااقل هفت ضابطه وجود دارد. همه آنها از یک نوع نیستند و به یک اندازه نیز مهم نمی‌باشند، اما همه آنها مجموعا کمک می‌کنند تا به این سؤال پاسخ دهیم: «آیا این کتاب تفسیر کمک می‌کند تا به مقصود پولس پی ببریم؟» اکنون این ضوابط را ذکر می‌کنیم:

- آیا کتاب تفسیر مورد نظر به تأویل (Exegesis) می‌پردازد یا درباره متن مورد نظر موضوعاتی برای موعظه ارائه می‌دهد (Homiletical)؟ یا ترکیبی است از هر دو؟ به یاد داشته باشید که آنچه در یک کتاب تفسیر مورد نیاز است، تأویل است. ارائه موضوعات برای موعظه می‌تواند مفید باشد، اما برای ما مهم آن است که مشکلات ما در زمینه مضمون ادبی متن (یعنی کلمات، جملات، اندیشه‌ها، مسایل دستور زبانی و غیره) حل شوند و پاسخ بیابند.
- آیا در این کتاب تفسیر، اساس کار متن یونانی عهد جدید است یا ترجمه‌ای از آن؟ اشکالی ندارد که تفسیر بر اساس ترجمه‌ای از عهد جدید باشد، به شرط آنکه نویسنده تفسیر زبان یونانی بداند و از این دانش خود در جهت تفسیر استفاده کرده باشد.
- آیا نویسنده درباره همه معانی که یک کلمه یا جمله می‌تواند داشته باشد به بحث و ارزیابی و ارائه دلیل می‌پردازد؟ مثلا فرض کنید که با مراجعه به چند ترجمه مختلف پی برده‌اید که اول قرنتیان ۷: ۳۶ لااقل سه معنی مختلف می‌تواند داشته باشد. یک تفسیر خوب باید حتما درباره هر سه معنی ممکنه بحث کند و دلایل خود را له و علیه هر یک ارائه دهد و در آخر آن معنی را که خودش انتخاب می‌کند تشریح نماید. این ضابطه از همه مهم‌تر است.
- آیا نویسنده تفسیر به بحث درباره مسایل مربوط به نقادی متن می‌پردازد؟ قبلا به اهمیت این امر اشاره کرده‌ایم.
- آیا نویسنده تفسیر در قسمت‌های مهم به زمینه تاریخی مربوط به موضوع متن اشاره می‌کند؟
- آیا نویسنده، کتاب‌های مهم و مفید را در زمینه مسأله مورد بحث معرفی می‌کند؟
- آیا مقدمه کتاب تفسیر، اطلاعاتی کافی در خصوص زمینه تاریخی کتاب مورد نظر ارائه می‌دهد تا علت نوشته شدن را درک کنید؟

در بررسی که در این کتاب درباره رسالات قرنتیان به عمل می‌آید، هر جا که لازم باشد کتاب تفسیر زیر ملاک قرار خواهد گرفت:

A Commentary On The First Epistle To The Corinthians
By: C. K. Barrett
Harper And Row Publishers

این کتاب تفسیر، تقریبا پاسخگوی تمام ضوابط فوق می‌باشد. البته لازم به تذکر است که ما همیشه مجبور نیستیم نظر و نتیجه‌گیری نویسنده تفسیر را بپذیریم. گاه ممکن است فکر کنید که نویسنده یکی از معانی بهتر را رد کرده است، در این صورت شما باید برای نظر خود دلیل کافی و محکم داشته باشید.

از تأویل تا تعبیر
اکنون به گام سوم از مسأله تفسیر رسیده‌ایم. تا به حال درباره این بحث کردیم که متن «چه معنی می‌داد؟» حال می‌خواهیم ببینیم «چه معنی می‌دهد؟» وقتی پی بردیم کلام خدا برای قرنتیان چه مفهومی داشت، باید اصولی را پیدا کنیم تا بدانیم همان کلام را چگونه برای شرایط امروزمان به کار ببندیم.

عناصر مشابه
از همین ابتدا باید دانست که در اکثر موارد، تعبیر کلام (Hermeneutics) کار ساده‌ای است، زیرا فاصله قرن اول و بیستم آنقدرها هم زیاد نیست. علت این امر وجود عناصر مشابه می‌باشد. به عبارت دیگر، گرچه موقعیت فرهنگی و تاریخی ما با آن زمان فرق می‌کند، اما بسیاری از مسایل خاص در هر دو موقعیت زمانی یکسان است. مثالی بیاوریم، در فصل قبل به تفسیر اجمالی فیلیپیان ۱: ۲۷- ۲: ۱۳ پرداختیم. گرچه به طور عمیق و کامل وارد تأویل این بخش نشدیم، اما پی بردیم که پیام این متن این بود که ایمانداران کلیسای فیلیپی می‌بایست در اتحاد و یک رأیی و یکدلی بسر ببرند. گرچه موقعیت تاریخی ما امروز با آنان متفاوت است، اما امروز هم ما کلیساهایی داریم که دارای ایماندارانی است و هنوز ایشان به اتحاد و یکدلی و فروتنی نیاز دارند و واقعیت صادقانه این است که مشکل و مسأله اصلی ما درک کلام نیست، بلکه اطاعت از آن است.

مسایل و اموری که در قرن بیستم نیز مانند قرن اول وجود دارد، عناصر مشابه نامیده می‌شود. باز یادآوری می‌شود که اکثر قسمت‌های رسالات در قرن اول و بیستم دارای عناصر مشابه می‌باشند. وقتی تأویل را به خوبی انجام دادیم بلافاصله کاربرد آن میسر و ممکن می‌شود، اما در مواردی نیز موقعیت فرهنگی آنقدر تغییر یافته است که بسیاری از عناصر دیگر مشابه نیستند. مثلا، دوم تیموتاؤوس ۴: ۱۳ یک نمونه ساده از این مسأله است: «ردایی را که در تروآس نزد کرپس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور...» به سادگی می‌توان دریافت که این آیه به یک موقعیت تاریخی خاص اشاره دارد. اکنون نه پولس وجود دارد، نه کرپس و نه ردا. هیچ اصل اخلاقی خاص نیز در آن به چشم نمی‌خورد.

مسایل فرهنگی و مسایل مطلق
دو نمونه‌ای که در بالا ذکر شد (از رساله‌های فیلیپیان و دوم تیموتاؤوس)، موارد نسبتا ساده‌ای هستند، زیرا به راحتی می‌توان درباره آنها تصمیم گرفت و گفت که آیا مربوط به زمان حال هم می‌شوند و یا فقط مربوط به گذشته هستند، اما مشکل اصلی را قسمت‌هایی ایجاد می‌کنند که میان این دو هستند؛ یعنی بخشی از موضوع دارای عناصر مشابه می‌باشد و بخش دیگر ظاهرا مربوط به قرن اول می‌گردد. مشکل اینجاست که همه مسیحیان در این مورد که چه مسایلی فرهنگی (متغیر) است و چه مسایلی اخلاقی (مطلق)، توافق ندارند و در زمینه قواعد تعبیر چنین متونی نیز اتفاق نظر ندارند. برای روشن شدن موضوع دو نمونه ذکر می‌کنیم.

نمونه اول: در کولسیان ۴: ۱ پولس می‌فرماید: «ای آقایان با غلامان خود عدل و انصاف را بجا آورید...» امروزه تقریبا در هیچ فرهنگی، غلام و برده‌داری وجود ندارد. در نتیجه، آیا می‌توان گفت که این آیه امروز کاربردی ندارد و فقط مربوط به قرن اول است؟ آیا نمی‌توان برای مفهوم این آیه معادلی امروزی یافت؟ در این صورت می‌توان گفت که گرچه امروزه ارباب و برده نداریم، اما کارفرما و کارمند و کارگر داریم و می‌توانیم این آیه را به روابط میان آنها اطلاق دهیم، اما در اینگونه موارد باید هشیار باشیم که موقعیت‌ها واقعا قابل مقایسه باشند.

نمونه دوم: در اول قرنتیان ۱۶: ۲۰ پولس می‌فرماید: «... یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید.» امروزه در برخی از فرهنگهای غربی مردان هرگز یکدیگر را نمی‌بوسند و چنین عملی بسیار قبیح تلقی می‌شود. در چنین فرهنگهایی، آیا دستور پولس قابل اجراست؟ یا اینکه باید گفت این دستور مربوط به فرهنگ زمان پولس یا فرهنگهای مشابه می‌شود؟ آیا می‌توان این دستور را با عملی مشابه (مثلا با دست دادن) اجرا کرد؟

گروه‌های مختلف مسیحیان مؤمن به این سؤالات پاسخ‌های متفاوت می‌دهند. هیچ قاعده و اصولی نیز برای متقاعد کردن این یا آن گروه وجود ندارد. بنابراین به جای تعیین قاعده و روش، بهتر است توصیه‌های کلی زیر را در نظر بگیریم:
باید دید آیا متنی که برای تعبیر در نظر گرفته‌ایم مسایل اخلاقی (مسایل مطلق) و یا موارد صرفا فرهنگی (مسایل

متغیر) را مطرح می‌کند. مسایل اخلاقی نظیر محبت، نیکوکاری، رحم و شفقت، بزرگواری و بخشش، صداقت و راستی و غیره الزامی هستند نه اختیاری. اطاعت از آنها ثمره اصیل کار انجیل در زندگی انسان است، اما مسایلی نظیر پوشاک، خوراک، نوشیدن، نحوه سلام کردن، اعیاد و غیره به فرهنگ جوامع مربوط می‌شود و بنابراین از یک فرهنگ تا فرهنگی دیگر متغیر است. مهم‌تر از همه انجیل نباید تبدیل به شریعت شود.

عده‌ای از مسیحیان برخی از مسایل را که صرفا جنبه فرهنگی دارند مهم می‌شمارند و عده‌ای دیگر نه. در هر حال باید دانست که مسیحیان باید به فرهنگ جوامع احترام بگذارند و هیچ کس را داوری و تحقیر نکنند.

اگر می‌خواهیم معلمین امین کلام باشیم، باید فروتنی و محبت را پیشه کنیم. اگر برای متنی از کتاب مقدس تعبیری قائل هستیم نباید تصور کنیم که عقیده ما به طور قطعی صحیح است و همه باید از آن اطاعت کنند. مثلا اگر فکر می‌کنیم که بوسه مقدسانه مسأله‌ای فرهنگی است و به قرن اول مربوط می‌شود، به خاطر محبت نباید عقیده خود را به دیگری تحمیل کنیم، زیرا او متقاعد است که باید این دستور را تحت‌الفظی اطاعت کند. ما در این فصل، بیش از این وارد جزئیات نخواهیم شد، زیرا در فصول بعدی تماما به این قبیل مسایل به طور مفصل خواهیم پرداخت. این مختصر نیز محض آشنایی ذهن عنوان شد.

مسأله معنی «عمیق‌تر»

در پایان این فصل، مشکل دیگری را در زمینه تعبیر مطرح می‌کنیم. در فصل اول، در بحث تفسیر گفتیم که معنی هر متن همان است که نویسنده‌اش در نظر داشته است، اما از آنجا که این خداست که از طریق پولس سخن می‌گوید، آیا امکان دارد که خدا معنی عمیق‌تر از آنچه که پولس تصور می‌کرده برای آن متن در نظر داشته باشد؟ پاسخ مثبت است. بلی، امکان دارد. درمورد کلام نبوتی این موضوع صادق است، اما درمورد رسالات اگر بخواهیم چنین تأویل و تعبیر کنیم، باید بسیار هشیار و دقیق باشیم، زیرا این خطر وجود دارد که خیلی سریع از حقیقت منحرف شویم. در کلیساهای پروتستان، نهادی وجود ندارد که «معنی کامل و عمیق» کلام خدا را مانند کلیساهای کاتولیک به اعضای خود اعلام کند. به همین جهت ضروری است که با ابزار مطمئن و دقیق تفسیر خوب، پیام کتاب مقدس را آنطور که مقصود نویسنده بوده کشف و از آن اطاعت نماییم. در آخر فراموش نکنید که دانش اندک می‌تواند مضر باشد. ما اصول تأویل و تعبیر را برای آن فرا نمی‌گیریم که دیگران را اصلاح کنیم و یا خود را بهتر از آنان بدانیم. نخستین هدف ما از آموزش، اطاعت از آن است.

فصل سوم: مقدمه‌ای بر رساله اول قرنتیان

در دو فصل قبلی به این موضوع پرداختیم که چگونه می‌توان کلام خدا را به طرز صحیح تفسیر و درک کرد. هدف از این بحث آن بود که بتوان از کلام خدا اطاعت کرد. برای اطاعت و انجام کلام خدا نیز درک و تفسیر درست آن لازم است. حال، در این فصل بررسی خود را درمورد رساله اول قرنتیان آغاز می‌کنیم. همانگونه که در فصل اول مشاهده کردیم، نخستین گام برای تأویل، گردآوری اطلاعات درباره زمینه تاریخی کتاب است. به عبارت دیگر باید پاسخی برای این سؤالات یافت: پولس به چه کسانی نامه می‌نوشت؟ این اشخاص پیش از ایمان آوردن چگونه افرادی بودند؟ اوضاع و احوال شهر قرنتس چگونه بود؟ آیا این اوضاع بر زندگی روحانی ایمانداران آن شهر چه تأثیری می‌گذاشت؟ در این فصل، به بررسی این موضوع‌ها خواهیم پرداخت. در ضمن، نگاهی کلی به بخش‌های مختلف رساله خواهیم انداخت.

شهر قرنتس و مردم آن

شهر قرنتس در جنوب غربی تنگه‌ای قرار دارد که دو قطعه از شبه جزیره بالکان را به هم مربوط می‌سازد. این منطقه گرچه از نظر کشاورزی حاصلخیز است، اما از لحاظ بازرگانی نقطه مهمی به حساب می‌آمد، زیرا راه‌های تجاری را از شمال به جنوب در خشکی و از شرق و غرب در دریا به هم متصل می‌کرد. به همین دلیل شهر قرنتس که در نقطه‌ای حساس از این چهارراه تجاری قرار گرفته بود، خیلی سریع از ثروتی بیکران برخوردار شد. چنین شهری با این اهمیت بازرگانی طبعا همیشه مورد توجه سیاستمداران نیز بود. در سال ۱۴۶ ق. م، طی جنگهای یونان و روم، شهر قرنتس به تصرف روم درآمد و با خاک یکسان شد و اهالی آن کشته یا به عنوان برده فروخته شدند. بازسازی شهر نیز ممنوع اعلام شد تا اینکه سرانجام در سال ۴۶ ق. م. ژولیوس سزار شهر را مجددا بنا کرد، اما ساکنین جدید شهر از نظر فرهنگی و ترکیب نژادی هیچگونه وجه اشتراکی با ساکنین قبلی نداشتند.

هنگامی که پولس در سال ۵۰ میلادی به قرنتس آمد، این شهر سومین شهر مهم و پرجمعیت امپراطوری روم (پس از روم و اسکندریه) بشمار می‌آمد. طبیعتا چنین شکوفایی و رشد چشمگیری، به جز ثروت علت دیگری نمی‌توانست داشته باشد. ثروت نیز مردم را به سوی خود جذب می‌کند، همانگونه که گوشت تازه مگس‌ها را جذب می‌کند. مردم از هر نژاد، ملیت، مذهب، طبقه و پیشه در آن گرد آمده بودند: یهودی، یونانی، رومی، بازرگان، دریانورد، هنرمند و فیلسوف. شهر حالتی بین‌المللی داشت. این حالت بین‌المللی، در کلیسا نیز به چشم می‌خورد. پولس در اول قرنتیان ۱۲: ۱۳، اتحاد مسیحیان قرنتس را نتیجه شراکت آنان در روح‌القدس می‌داند. او در ضمن توضیح این مطلب، به این نکته اشاره می‌کند که در آن کلیسا «خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد» دارای این تجربه می‌باشند. با مراجعه به اعمال رسولان ۱۸: ۱- ۸ و رومیان ۱۶: ۲۳ (رساله رومیان از قرنتس نوشته شده است) و اول قرنتیان ۱: ۱۰- ۱۷، ۱۶: ۱۵- ۱۷ به اسامی مختلفی برمی‌خوریم: مثلا اکیلا و پرسکلا یهودی بودند. فرتوناتس و کوآرطس رومی بودند. استیفان و اخائیکوس یونانی بودند.

در ضمن از آیات فوق و نیز از اول قرنتیان ۱: ۲۶- ۲۹، ۷: ۱۷- ۲۴، ۱۱: ۲۰- ۲۲ و ۳۳- ۳۴ چنین برمی‌آید که مسیحیان قرنتس از طبقات مختلف غنی و فقیر اجتماعی بودند. همانگونه که اشاره شد قدمت شهر جدید کمتر از صد سال بود و اهالی جدید آن هیچگونه وابستگی فرهنگی و سنتی با اهالی قبلی نداشتند. به علاوه شهر ظرف این مدت کوتاه به ثروت و شهرت شگفت‌آوری دست یافته بود. همه این عوامل باعث شده بود که اهالی آن روحیه‌ای مستقل و خودرأی و فردگرا داشته باشند. ایشان هیچگونه وفاداری و تعلقی به سنن گذشته احساس نمی‌کردند. پیوندهای خانوادگی بسیار ضعیف بود و ثروت موجب بی‌بند و باری ایشان شده بود. این حالات و روحیات مردم شهر بر ایمانداران کلیسا نیز اثر گذاشته بود: تفرقه و گرایش به سوی معلمین مختلف، جسارت و گستاخی علی رغم گناهان اخلاقی وحشتناک، شکایت از یکدیگر در دادگاه‌های شهر، میل به تجرد، خوردن گوشت قربانی بت‌ها حتی اگر به ضرر ایمان برادری تمام شود، اجتناب از پوشش متداول به هنگام پرستش، تأکید نادرست بر تکلم به زبان‌ها که منجر به جدایی در کلیسا می‌شد. همه اینها نشانگر روحیه خودرأیی و فردگرایی بود.

جو اخلاقی شهر

شهر قدیمی قرنتس در زمینه فساد اخلاق زبانزد دنیای آن روزگار بود، طوری که وقتی می‌خواستند بگویند فلان

کس فاسدالاخلاق است، می‌گفتند: «قرنتسی است.» در معبد «آفرودیت» (الهه عشق) که بر تپه مشرف به شهر (Acrocorinth) واقع بود صدها روسپی به خدمت مشغول بودند. قرنتس جدید نیز دست کمی از شهر قدیم نداشت. امروزه در موزه شهر قرنتس تالاری را اختصاص داده‌اند به اشیایی که طی حفاری‌ها از نزدیکی معبد آسکلپیوس (رب‌النوع شفا) کشف شده است. مردم از قسمت‌هایی از بدن که می‌خواستند شفا بیابد شکلی گلی درست می‌کردند و در معبد می‌گذاشتند. یک قسمت کامل از این تالار به اشکال گلی آلات جنسی انسان اختصاص دارد. این امر نشان‌دهنده بارز رواج گسترده امراض ناشی از گناهان جنسی است. متأسفانه احساس بی‌بند و باری مردم شهر در زمینه امور جنسی به کلیسا نیز نفوذ کرده بود. در رساله اول و دوم قرنتیان بارها درمورد مسایل جنسی هشدار داده شده است.

مذهب و اندیشه در قرنتس

مذاهب قرنتس: یکی از نویسندگان یونان باستان به نام پوزانیوس (Pausanius)، در کتاب خود تحت عنوان «اوضاع و احوال یونان» جزئیات چشمگیری درمورد شهر قرنتس نوشته است. طبق گزارش او بیش از ۲۶ معبد و بتکده در شهر وجود داشته است. در اول قرنتیان ۸: ۵- ۶ پولس خدایان یا بت‌های قرنتیان را تحت عناوین خدایان و خداوندان نام می‌برد. این دو عنوان به دو نوع مذهب بت‌پرستی اشاره می‌کند. واژه خدایان به بت‌ها و رب‌النوع‌های سنتی یونان و روم نظیر زئوس و هرمس اشاره دارد (اعمال رسولان ۱۴: ۱۲). در قرنتس معابد بزرگ به آپولو و آفرودیت تعلق داشتند. معبد آپولو در وسط شهر قرار داشت و معبد آفرودیت نیز بر تپه مشرف به شهر (Acrocorinth) واقع بود. در دوره عهد جدید پرستش خدایان یونانی تحت تأثیر مذاهب حاصلخیزی مشرق زمین قرار گرفته بود. از این رو خوردن و نوشیدن و روابط جنسی نامشروع جزئی از مراسم به اصطلاح مذهبی شده بود.

منظور از واژه «خداوندان» نیز رب‌النوع‌های مذاهب رمزی می‌باشد. این مذاهب که ریشه در مشرق زمین داشتند در دوران عهد جدید شکوفا شدند. از آن جمله می‌توان مذهب یا پرستش ایزیس (Isis)، اوزیریس (Osiris)، سیبل (Cybele)، سراپیس (Serapis) و میترا (Mithras) را نام برد. این مذاهب رمزی در میان مردم محبوبیت داشتند، زیرا نوعی احساس رضایت عرفانی به ایشان می‌داد. آنچه که به طور کلی در زمینه جو مذهبی شهر باید دانست این است که بت‌پرستی و آیین وابسته به آن غالبا با عیش و نوش، فسق و فجور و خوردن گوشت قربانی‌ها همراه بود. اینها برای کلیسای قرنتس مشکلاتی ایجاد می‌کردند که به موقع به بحث درمورد آنها خواهیم پرداخت.

فلسفه و اندیشه: ثروت و رفاه مردم سبب شده بود که هنر و فلسفه جایگاه خاصی در قرنتس داشته باشد، اما شمار کسانی که این فلسفه‌ها را جدی می‌گرفتند بسیار کم بود. به عبارت دیگر هدف آنان کسب حقیقت نبود، بلکه فقط می‌خواستند خطابه‌ها و سخنرانی‌های فصیح و شیوا بشنوند. برای آنان کلمات مهم بود نه محتوا، به همین جهت فیلسوفان سیار و دوره‌گرد در شهر بسیار به چشم می‌خوردند. آنها «حکمت» را تعلیم می‌دادند و با تملق و چاپلوسی امرار معاش می‌کردند. در رساله اول تسالونیکیان ۲: ۱- ۱۲ پولس می‌کوشد این اتهام را رد کند که او نیز در زمره این معلمین و فیلسوفان دوره‌گرد است.

پولس و قرنتس

در این بخش به بررسی عللی خواهیم پرداخت که موجب شدند پولس رساله اول قرنتیان را بنویسد. مدت اقامت او در قرنتس حدود ۱۸ ماه بود. در این مدت او با اکیلا و پرسکلا آشنا شد. او همراه سیلاس و تیموتاؤس آزادانه در کنیسه درباره عیسای مسیح شهادت می‌دادند. مشکلات و زحماتی که از جانب یهودیان بر او وارد آمد، او را وادار ساخت تا خدمت خود را در این شهر بیشتر متوجه غیریهودیان نماید. در اثر خدمات بشارتی پولس، «خلق بسیاری» در قرنتس به خداوند عیسی ایمان آوردند. پس از سپری شدن این مدت پولس قرنتس را ترک کرد و از طریق افسس به اورشلیم رفت و به این ترتیب سفر دوم بشارتی خود را پایان داد. اکیلا و پرسکلا که او را همراهی می‌کردند در افسس ماندند.

در این اثنا کتاب اعمال رسولان شخصیت دیگری را به ما معرفی می‌کند. شخصی به نام اپلس، پس از آنکه در افسس تحت تعلیم اکیلا و پرسکلا قرار گرفت به قرنتس آمد و باعث تشویق و تقویت ایمان کلیسا شد. گرچه اقامت اپلس در قرنتس موجب بروز تفرقه‌هایی شد، اما از نوشته‌های پولس کاملا روشن است که او و اپلس را در این امر مقصر

نمی‌دانست (اول قرنتیان ۱۶: ۱۲). پولس پس از ترک قرنتس تماس خود را با ایمانداران آن شهر قطع نکرد. او برای ایشان زحمت فراوان کشیده بود و می‌بایست از وضع روحانی ایشان با خبر باشد. در اول قرنتیان ۵: ۹ پولس به نامه قبلی خود اشاره می‌کند. بر اساس این آیه می‌توان دریافت که رساله یا نامه اول به قرنتیان نخستین نامه او به این کلیسا نبوده است. پولس در سفر سوم بشارتی خود اقامتی نسبتا طولانی در افسس داشت. در آنجا خداوند درهای بسیاری را علی رغم مشکلات به روی او گشود. از این شهر بود که پولس رساله اول قرنتیان را نوشت (اول قرنتیان ۱۶: ۸ و ۱۹). تاریخ نگارش نامه را می‌توان در بهار سال ۵۴ میلادی دانست.

علت نگارش رساله

آگاهی از همه جزئیاتی که سبب نگارش رساله اول قرنتیان شد میسر نیست جر به وسیله سفر به گذشته‌ها و افسوس که چنین چیزی مقدور نیست، اما با مطالعه دقیق رساله می‌توان از علل عمده آگاهی یافت. در کلیسای قرنتس نزاع و تفرقه‌ای رخ داده بود. مسیحیانی که هنوز از رشد روحانی کافی برخوردار نبودند، تصور می‌کردند که ملکوت خدا نیز همانند شهر فاسدشان می‌تواند معلمین دوره‌گرد مختلف و هر معلم نیز هواداران خود را داشته باشد. از این رو عده‌ای خود را هوادار و پیرو پولس می‌دانستند و عده‌ای دیگر پیرو اپلس و بعضی نیز پیرو دیگران بودند. ایمانداران هشیار و بیدار برای جلوگیری از بروز انشعاب در کلیسا، هیأتی را برای کسب تکلیف و راهنمایی نزد پولس در افسس فرستادند (اول قرنتیان ۱: ۱۰– ۱۲). پولس بر اساس اطلاعاتی که این هیت در اختیارش گذاشت به ارائه راهنمایی‌ها و توضیحات روحانی و تشویق‌ها پرداخت. در ضمن این هیأت نامه‌ای از کلیسای خود حاوی سؤالات مختلف به همراه داشت (اول قرنتیان ۷: ۱). بنابراین پولس به این پرسش‌ها نیز پاسخ داد. مجموعه این راهنمایی‌ها و پاسخ‌ها، رساله اول قرنتیان را تشکیل می‌دهد. این است علت نگارش رساله.

موضوع رساله

رساله اول قرنتیان دارای موضوع‌ها و مسایل مختلفی است، اما می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد. عاملی که ما را در این تقسیم‌بندی یاری می‌کند آیه ۷: ۱ می‌باشد. در این آیه پولس می‌فرماید: «اما درباره آنچه به من نوشته بودید...» از این آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که قسمت‌هایی که پیش از آن آمده (یعنی فصل‌های ۱ تا ۶)، پاسخ پولس به گزارش شفاهی هیأت اعزامی از کلیسای قرنتس است و قسمت‌هایی که بعد از آن آمده (فصل‌های ۷ تا ۱۵)، پاسخ به سؤالات مندرج در نامه ایشان.

قسمت اول: چگونه می‌توان مطمئن بود که قسمت اول رساله (فصل‌های ۱تا ۶)، پاسخ پولس به گزارش هیأت است؟ در آیه ۱: ۱۱ پولس می‌گوید: «... از اهل خانه خلویی درباره شما خبر به من رسید که...» این آیه به روشنی حکایت از این دارد که پولس به گزارش هیأت اشاره می‌کند. با این آیه پولس نصیحت و استدلال طولانی خود را در خصوص اتحاد و اجتناب از تفرقه و جدایی آغاز می‌کند که تا آخر فصل ۴ ادامه می‌یابد. آیه ۵: ۱ به پاسخ پولس به گزارش دیگر هیأت اشاره می‌کند: «فی‌الحقیقت شنیده می‌شود که در میان شما زنا پیدا شده است...» در فصل ۶ نیز دو موضوع مختلف مورد بحث قرار گرفته است؛ یعنی آیات ۶: ۱– ۱۱، ۶: ۱۲– ۲۰. به این ترتیب در قسمت اول رساله کلا چهار موضوع مطرح شده است. این قسمت را می‌توان به شکل زیر تقسیم‌بندی کرد:

قسمت اول: پاسخ پولس به گزارش‌های رسیده از قرنتس (۱: ۱۰– ۶: ۲۰)

- ۱: ۱۰– ۴: ۲۱ مسأله شقاق در کلیسا
- ۵: ۱– ۱۳ مسأله زنا با محارم
- ۶: ۱– ۱۱ مسأله دعاوی حقوقی
- ۶: ۱۲– ۲۰ مسأله زنا

قسمت دوم: این قسمت با این آیه شروع می‌شود: «اما درباره آنچه به من نوشته بودید...» (۷: ۱). ظاهرا اینطور می‌توان نتیجه گرفت که بقیه رساله از این آیه به بعد پاسخ پولس به سؤالات مطرح شده در نامه کلیسای قرنتس است (البته برخی از محققین کتاب مقدس معتقدند که سه بخش در این قسمت از رساله، در پاسخ به هیچ سؤالی نوشته نشده است؛ یعنی آیات ۱۱: ۲– ۱۶، ۱۱: ۱۷– ۳۴، ۱۵: ۱ – ۵۸. در این زمینه در درس‌های بعدی بحث خواهیم کرد). به هر حال این قسمت از رساله را می‌توان به شکل زیر تقسیم‌بندی کرد:

قسمت دوم: پاسخ پولس به نامه رسیده از قرنتس (۷: ۱ – ۱۵: ۵۸)

- **۷: ۱ – ۲۴ درباره روابط زناشویی**
- **۷: ۲۵– ۴۰ درباره باکره‌ها**
- **۸: ۱ – ۱۱: ۱ درباره خوراک قربانی بت‌ها**
- **۱۱: ۲– ۱۶ پوشش سر زنان در کلیسا**
- **۱۱: ۱۷– ۳۴ رفتار شایسته در قبال شام خداوند**
- **۱۲: ۱ – ۱۴: ۴۰ درباره عطایای روحانی**
- **۱۵: ۱ – ۵۸ قیام بدن ایمانداران**

فصل ۱۶ مسایلی را مطرح می‌کند که درمورد رساله دوم قرنتیان بسیار مهم است. از این رو در درس مربوط به دوم قرنتیان به آن خواهیم پرداخت. همانطور که دیدیم، پولس در رساله اول قرنتیان موضوع‌های مختلف و مستقلی را مطرح می‌کند، در حالی که اکثر رساله‌های او از یک استدلال طولانی تشکیل شده است که به بخش‌های کوچکتر قابل تقسیم می‌باشند. به غیر از اول قرنتیان تنها جای دیگری که پولس باز مسایل مستقل را مطرح می‌کند رساله اول تسالونیکیان فصل‌های ۴ و ۵ می‌باشد. در فصل چهارم روش تقسیم‌بندی فصل‌های ۱-۴ اول قرنتیان را خواهیم آموخت. با استفاده از این روش قادر خواهید بود سایر رسالات را تقسیم‌بندی کنید.

درباره رساله اول به قرنتیان

نویسنده رساله: یکی از بحث‌هایی که معمولا به هنگام بررسی کتب کتاب مقدس مطرح می‌شود، این بحث است که آیا نویسنده واقعی کتاب همان کسی است که نامش به طور سنتی بر روی کتاب مانده است یا نه (بحث Authenticity). چنین بحثی درباره رساله اول قرنتیان نیز مطرح است، اما به طور کلی باید دانست که هیچ یک از برجسته‌ترین محققین شکی در این مورد که پولس نویسنده این رساله می‌باشد.

یکپارچگی رساله: عده‌ای از محققین کتاب مقدس این بحث را مطرح می‌کنند که آیا رساله اول قرنتیان در اصل یک رساله بوده یا آنچه که اکنون در دست ماست مجموعه‌ای است از رسالات و نوشته‌های پولس که بعدها در یک کتاب گردآوری شده است (بحث Integrity). در این مورد بحث‌ها و استدلال‌های زیاد و نظریه‌پردازی‌های بسیار شده است. ما بدون اینکه وارد جزئیات این نظریه‌ها شویم، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که این رساله، آنگونه که امروز در دست ماست و قدیمی‌ترین نسخ یونانی نیز آن را تأیید می‌کنند، کاملا منطقی و منجسم به نظر می‌رسد و نیازی به تقسیم آن به رسالات و کتب مختلف نیست. به همین دلیل دیگر به این مسأله اشاره‌ای نخواهیم کرد.

اهمیت رساله اول قرنتیان

در پایان این فصل به بحث درباره اهمیتی که رساله اول قرنتیان از جنبه‌های مختلف دارد می‌پردازیم.
اهمیت تعلیمی (الهیاتی): همانگونه که قبلا نیز اشاره شد رساله اول قرنتیان رساله‌ای است علمی و کاربردی و هر جا که تعلیمی در آن آمده برای هدایت خوانندگان به سوی جنبه کاربردی آن است. با این وجود نکاتی چند از نظر تعلیمی (الهیاتی) در آن به چشم می‌خورد که به طور مختصر مورد اشاره قرار می‌گیرند.

از نظر مسیح‌شناسی: پولس مسیح را «حکمت خدا» معرفی می‌کند. مصلوب شدن او نمایانگر قدرت خدا برای نجات بشر است. این امر حکمت مخفی خدا بود که اکنون آشکار شده و در نقطه مقابل معیارهای غلط حکمت انسانی قرار دارد. در ضمن پولس، با اشاره به قیامت مردگان، زنده شدن بدن ایمانداران را با قیام مسیح مقایسه می‌کند. فصل ۱۵ رساله اول قرنتیان، یکی از مهم‌ترین قسمت‌های کتاب مقدس در زمینه قیام مسیح و قیامت مردگان می‌باشد.

از نظر انسان‌شناسی: در این رساله اشاره‌های متعددی به جنبه‌های فیزیکی زندگی خصوصا به مسایل جنسی شده است. پولس تعلیم می‌دهد که میان بدن فعلی و بدن آتی ما پس از قیام نوعی تداوم وجود دارد. بنابراین ما باید اعمال نفس را ترک گفته، بدانیم که بدن ما هیکل روح‌القدس است.

اهمیت از نظر ارائه آگاهی درمورد کلیسای اولیه: نخست آنکه در این رساله و نیز در رساله دوم قرنتیان اطلاعات

خوبی درباره ترتیب وقایع صدر مسیحیت داده شده است. در این رساله نه فقط اشاراتی به ایمانداران کلیسای قرنتس و وضع آنها شده، بلکه این رساله مؤید خدمات و زحمات پولس در ایالت آسیا و بخصوص شهر افسس می‌باشد. پولس تأیید می‌کند که اپلس و احتمالا پطرس به قرنتس سفر کرده‌اند. در این رساله موضوع جمع‌آوری کمک برای مقدسین یهودیه که در اعمال رسولان آمده مورد تأثیر قرار گرفته است.

دوم آنکه این رساله، ارزشی بیش از حد در زمینه ساختار کلیسای اولیه دارد. از طریق این رساله پی می‌بریم که کلیسای قرنتس، بیش از آنکه سازمان و تشکیلات باشد، بدن و ارگانیسم بوده است. ظاهرا کادر رهبری مجزا از جماعت وجود نداشته اشت. به ترکیب و کیفیت جلسات و گردهمایی‌ها و عبادت‌ها نیز اشاره شده است. تمام این موضوع‌ها در خلال فصول آینده مورد تجزیه و تحلیل مفصل قرار خواهند گرفت. حال به پایان فصل ۳ رسیدیم، در این فصل کوشیدیم چهارچوب و زمینه تاریخی رساله و علت و هدف نگارش و محتوای کلی آن را ترسیم کنیم. در فصل‌های آینده به بررسی جزئیات هر بخش از این رساله خواهیم پرداخت.

توضیحات:

(۱)- خوانندگان گرامی باید توجه داشته باشند که چه در زبان‌های اروپایی و چه در فارسی، واژه‌های تفسیر و تأویل و تعبیر از نظر معنی بسیار به یکدیگر نزدیکند، اما از آنجا که در «علم تفسیر مسیحی» مراحل مشخصی برای تفسیر وجود دارد از این اصطلاحات برای نام‌گذاری این مراحل استفاده می‌کنیم (مترجم).

(۲)- به زبان انگلیسی، نسخه‌های دست‌نویس را MANUSCRIPTS گویند و مخفف آن در متون علمی با حروف MSS مشخص می‌شویم (مترجم).

بخش دوم: پاسخ پولس به خبرهای رسیده از قرنتس

فصل چهارم: حکمت و شقاق در قرنتس- قسمت اول: (فصل‌های ۱- ۴)

در فصل گذشته به بررسی اوضاع تاریخی و اجتماعی شهر قرنتس پرداختیم و به عواملی اشاره کردیم که حتی کلیسا را نیز تحت تأثیر قرار داده بود. کلیسا در شهر قرار داشت، اما شهر نیز در کلیسا جای داشت، با تمام پیچیدگی‌های اخلاقی و مذهبی‌اش! از میان این عوامل، متذکر شدیم که مردم شهر دارای روحیه‌ای خودرأی و فردگرا بودند. همچنین گفتیم که فیلسوفان و معلمین سیار و دوره‌گرد در شهر فراوان به چشم می‌خورند. این دو عامل، هر دو در موضوع مورد بحث این فصل تأثیر دارند. هنگاهی که از سوی خانواده خلویی برای پولس خبر آوردند که کلیسا در آتش شقاق و تفرقه می‌سوزد، او فورا قلم به دست گرفت و به ایشان یادآور شد که رفتار و حالتشان مسیحی و مبتنی بر محبت نیست. او از آنان خواست تا از این رفتار دست بردارند، اما پولس عمق مشکل را نیز می‌دید. مشکل قرنتیان این بود که طبیعت نجات و پیام صلیب را به درستی درک نکرده بودند. موضوع بحث ما در این فصل همین است؛ یعنی صلیب به عنوان حکمت و قوت خدا. بسیاری از اوقات مسیحیان وسوسه می‌شوند که پیام نجات را برای اطرافیان خود به گونه‌ای بیان کنند که برایشان قابل پذیرش باشد، اما در هر صورت نباید فراموش کرد که خدا نجات بشر را به وسیله «صلیب» فراهم ساخته است، چه این وسیله برای مردم قابل پذیرش باشد، چه نباشد. ما نیز اگر می‌خواهیم خدمتمان مؤثر و مفید واقع شود باید همواره به این نقطه بازگردیم؛ یعنی به نقطه‌ای که صلیب قرار دارد.

ماهیت مشکل (۱: ۱۰– ۴: ۲۱)

نخستین مشکلی که در رساله اول قرنتیان مطرح می‌شود چهار فصل اول رساله را اشغال می‌کند. ما در آغاز این فصل از کتاب، به بررسی ماهیت مشکل خواهیم پرداخت. سپس قسمت اول جواب پولس به این مشکل را بررسی خواهیم کرد (۱: ۱۰- ۳: ۴). در فصل بعدی، قسمت دوم جواب پولس را مورد مطالعه قرار خواهیم داد (۳: ۵- ۴: ۲۱). در پایان فصل بعدی به تعلیم اشتباهی که در کلیسای قرنتس شیوع یافته بود نیز اشاره خواهم کرد. (در این بررسی به علت کمبود وقت به قسمت آغازین رساله یعنی به بخش تحیات و شکرگزاری آیات ۱: ۱- ۹، نخواهیم پرداخت). مشکلی که در اول قرنتیان ۱: ۱۰- ۴: ۲۱ عنوان شده، احتمالا مهم‌ترین مشکل کلیسای قرنتس می‌باشد. پولس چنان آن را مهم می‌شمارد که در آغاز رساله، بلافاصله به طرح و پاسخگویی به آن می‌پردازد. در آیات ۱: ۱۰- ۱۳، پولس کلیسا را به اتحاد و هماهنگی دعوت می‌کند، اما ناگهان گویی موضوع را تغییر می‌دهد و مسأله حکمت را پیش می‌کشد. سپس به موعظه خود و نحوه ایمان آوردن قرنتیان می‌پردازد (۱: ۱۸- ۲: ۵). این تغییرات ظاهری در موضوع بحث ممکن است باعث شود خواننده در وهله اول دقیقا متوجه نشود مشکل و اشکال چه بوده است. خواننده از خود می‌پرسد که حکمت چه رابطه‌ای با تفرقه و شقاق دارد.

پولس پس از آنکه در ۱: ۱۰- ۱۳ به مسأله تفرقه و شقاق اشاره می‌کند، دیگر بحثی از آن به میان نمی‌آورد تا آیه ۳: ۳. سپس تا آخر فصل ۳ مسأله شقاق ادامه می‌یابد. در آیه ۴: ۱ پولس مسأله را به شخص خود برمی‌گرداند. ظاهرا برخی از قرنتیان قضاوت‌هایی درباره او کرده بودند (۴: ۳) و به علت اینکه او به قرنتس نرفته بود مغرور شده بودند (۴: ۱۸). بنابراین از ایشان خواهش می‌کند تا از روش او پیروی کنند (۴: ۱۶ در یونانی برای استدعا و التماس یک کلمه به کار برده شده است). به این ترتیب ظاهرا تشخیص مشکل قرنتیان کمی دشوار به نظر می‌رسد، زیرا در فصل ۱ الی ۴، سه موضوع در کنار هم و به طور متداخل مطرح می‌شود و نمی‌توان به سادگی تشخیص داد که این سه موضوع چه ارتباطی با هم دارند. حال به این سه موضوع که سه جنبه از همان مشکل هستند نگاهی خواهیم انداخت:

سه جنبه مشکل

۱- شقاق میان ایمانداران: مشکلی که به طور واضح و مشخص در این چهار فصل مورد اشاره قرار گرفته شقاق و

جدایی میان ایمانداران است (۱: ۱۰). این شقاق و جدایی به معنی اختلاف عقیده نیست. مطابق آیات ۱: ۱۱، ۳: ۳ این شقاق به معنی نزاع و حسد میان ایمانداران است. این نزاع و حسد نیز بر سر رهبرانشان و «تکبر یکی بر دیگری» بود (مراجعه شود به ۱: ۱۲ و ۳: ۳- ۴، ۳: ۶- ۹، ۳: ۲۱- ۲۲، ۴: ۶)، اما علت چنین نزاع و حسدی چه بود؟ آیا موضوع فقط بر سر اختلاف سلیقه بود؟ اختلاف سلیقه معمولا باعث نزاع نمی‌شود. پس نزاع و حسد بر سر چه بود؟ برای یافتن جواب این سؤال لازم است به موضوع‌ها یا جنبه‌های دیگر مشکل که در این فصل‌ها مطرح شده نظری بیفکنیم.

۲- حکمت کاذب: قبلا گفتیم که «حکمت» در این فصل‌ها، کلمه‌ای کلیدی است. پولس هیچ وقت عیسای مسیح را با کلمه «حکمت» توصیف نمی‌کند. بنابراین اگر او این واژه را به کار می‌برد، دلیلش این است که قرنتیان زیاد به آن توسل می‌جسته‌اند. به عبارت دیگر نزاع و حسد ایمانداران قرنتس بر سر رهبرانشان به خاطر مسأله حکمت بود. تمام اصطلاحاتی که در آیات ۱: ۱۷- ۲: ۵ در زمینه «فضیلت حکمت» به کار رفته به مسأله حکمت مربوط می‌شود. پولس در تمام رسالات خود ۴۵ بار از کلمات Sophos (حکیم) و Sophia (حکمت) استفاده کرده است. از این تعداد ۲۶ مورد در اول قرنتیان ۱- ۳ به کار رفته و همین عامل مهمی است برای درک مشکل قرنتیان.

۳- نظر قرنتیان درباره پولس: مسأله «فضیلت کلام» و «سخنان مقنع حکمت»، ما را به جنبه سوم مشکل قرنتیان رهنمون می‌شود. از متن رساله کاملا روشن است که در کلیسای قرنتس عده‌ای از ایمانداران نسبت به پولس، موضعی خصمانه داشتند. او در آیه ۴: ۳ می‌گوید: «اما اگر به وسیله شما و یا یک دادگاه انسانی داوری شوم، برای من کوچکترین اهمیتی ندارد...» (ترجمه جدید). در ۴: ۱۸ نیز می‌گوید: «اما عده‌ای، چون فکر می‌کنند که من نزد شما نخواهم آمد مغرور شده‌اند.» (ترجمه جدید). علت انتقاد آنان از پولس را می‌توان حدس زد: «او سخنان حکیمانه به کار نمی‌برد (۱: ۱۷، ۲: ۱ و ۴) و با ایشان «چون روحانیان» سخن نمی‌گفت، بلکه به ایشان «شیر» می‌داد (۳: ۱ و ۲).

مشکل چه بود؟

ما تا اینجا بر اساس متن رساله، سه موضوع را در ارتباط با مشکل کلیسای قرنتس کشف کردیم. با پیدا کردن ارتباط این سه موضوع با یکدیگر می‌توان حدس زد که مشکل چه بوده است، اما حدس ما درباره این مشکل باید به گونه‌ای باشد که با جواب پولس در چهار فصل اول رساله مطابقت داشته باشد. در زمینه حدس زدن و بازسازی مشکل کلیسای قرنتس آنچه که آشکار است این است که در کلیسا نزاع و حسد وجود داشت. میان ایمانداران دو دستگی به وجود آمده و عده‌ای کاملا با پولس به ضدیت برخاسته بودند. این مسایل بعد از آمدن اپلس و احتمالا پطرس به این کلیسا پیش آمده بود، اما آنچه که کمی دشوار است، این است که مسأله «حکمت» چه رابطه‌ای با مشکل قرنتیان داشت و دیگر اینکه چرا عده‌ای از ایمانداران علیه پولس بودند. برای یافتن پاسخ به این دو سؤال باید متن رساله را دقیق خواند. در این صورت می‌توان پی برد که احتمالا دو اتفاق در این کلیسا روی داده است.

نخست آنکه ایمانداران قرنتس کم کم به این تصور رسیده بودند که ایمانشان نوعی Sophia (حکمت یا فلسفه) است. این کلمه به واژه‌ای نیمه فنی برای اشاره به فلسفه تبدیل شده بود. ایشان از معلمینی نظیر پولس، اپلس و پطرس تعلیم گرفته بودند. شاید این تصور برایشان پیش آمده بود که این معلمین مسیحی سیار نیز معادل آن فیلسوفان و معلمین دوره‌گرد دنیوی می‌باشند. از این رو ایمانداران قرنتس ایمان خود را به نوعی حکمت، اما البته حکمت الهی تبدیل کرده بودند. دوم آنکه وقتی ایمان خود را نوعی حکمت و فلسفه دانستند، رهبران خود را نیز در چهارچوب همان اصطلاحات و با معیارهایی کاملا انسانی ارزیابی کردند. در همین ضمن پولس نامه‌ای برای ایشان نوشت (اول قرنتیان ۵: ۹ یعنی نامه‌ای پیش از رساله اول قرنتیان)، اما بعضی از ایمانداران قرنتس حاضر نبودند حاکمیت پولس را بپذیرند.

ظاهرا ایشان فکر می‌کردند که او دیگر به قرنتس نخواهد آمد (۴: ۱۸). در ضمن ایشان فکر می‌کردند که پولس به این علت برای امرار معاش کار می‌کند که از اختیار و اقتدار سایر رسولان برخوردار نیست و یا ایمانداران قرنتس را لایق کمک به خود نمی‌داند (۹: ۱- ۱۸). علاوه بر اینها پولس از فصاحت و بلاغت و حکمت اپلس برخوردار نبود. تمام اینها باعث شد که آنان رهبران خود را با معیارهای صرفا انسانی مورد قضاوت قرار دهند. به این ترتیب بر اساس آنچه که می‌توانستیم از متن و لا به لای آیات حدس بزنیم، مشکل قرنتیان را بازسازی کردیم. کلیسای قرنتس دچار یک اشتباه تعلیمی نیز شده بود که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.

پاسخ پولس– قسمت اول

در زمینه مشکل قرنتیان پولس در واقع با دو مسأله رو به روست. نخست، مسأله سؤتعبیر قرنتیان در زمینه ماهیت ایمان مطرح است. پولس می‌پذیرد که ایمان نوعی حکمت (Sophia) است، اما نه آنطور که قرنتیان تصور می‌کنند. ایمان فلسفه‌ای با معیارهای انسانی نیست. دوم، مسأله برداشت اشتباه قرنتیان در خصوص نقش رهبران و معلمانشان در زمینه ایمان مطرح می‌باشد. پولس در آیات ۱: ۱۳– ۲: ۱۶ نیز مسأله دوم را پاسخ می‌گوید. آیات ۳: ۱– ۴ نیز بخش انتقالی میان دو قسمت فوق می‌باشد.

ماهیت حکمت الهی (۱: ۱۳– ۲: ۵)

به خاطر دارید که در درس اول به اهمیت پاراگراف‌ها و تقسیم متن به پاراگراف‌ها اشاره کردیم. در این بخش آیات فوق را به پاراگراف‌های مختلف تقسیم می‌کنیم و به بررسی آنها می‌پردازیم. طبق تشخیص پولس، عاملی که موجب بروز شقاق و نزاع شده، سؤتعبیر ایمانداران قرنتس در خصوص خود انجیل است. آنان گمان می‌کنند که انجیل نیز نوعی حکمت و فلسفه است، به همین دلیل آن را با معیارهای کاملا انسانی ارزیابی و قضاوت می‌کنند. بنابراین پولس توضیح می‌دهد که نجات کاری است که خدا انجام داده و انسان در تدارک آن نقشی نداشته است. خداست که آن را فراهم کرده و به آن مفهوم می‌بخشد. فقط اوست که می‌تواند آن را در زندگی انسان‌ها تحقق بخشد. پولس می‌گوید که حتی تجربه خود ایشان نیز در زمینه نجات با آنچه که الان می‌گویند و می‌کنند تفاوت دارد. حال گفته پولس را به پاراگراف‌ها تقسیم می‌کنیم تا ببینیم چه می‌گوید.

۱: ۱۳– ۱۷ این پاراگراف مشکل‌ترین آیات این بخش را شامل می‌شود. از این رو باید نقش آن را در مسیر استدلال پولس دقیقا درک کنیم. در اینجا پولس می‌کوشد تا از مسأله شقاق در کلیسا فاصله بگیرد تا به مسأله تعبیر نادرست آنان از انجیل بپردازد. در این آیات پولس به تعمید نیز اشاره می‌کند، اما نقش تعمید در مسیر استدلال پولس مشخص نیست، اما روشن است که قصد او بی‌ارزش نشان دادن تعمید نیست، زیرا او در جاهای دیگر برای تعمید اهمیت زیادی قائل شده است (رومیان ۶: ۱– ۴ و کولسیان ۲: ۱۲). نکته مهم در این پاراگراف، اثبات این حقیقت است که «پیروی از پولس» چقدر اشتباه می‌باشد، زیرا که نه پولس ایشان را نجات داده نه اپلس و نه پطرس، فقط مسیح نجات می‌دهد. از این رو با تأکید می‌گوید که پولس در راه شما نمرده است، بلکه فقط بشارت را رسانده است. سپس از این جمله استفاده می‌کند تا تفاوت میان حکمت انسانی و الهی را بیان کند. در این پاراگراف پولس از سبک معانی بیان استفاده می‌کند. او سؤالاتی مطرح می‌کند که جوابشان مشخصا منفی است: «آیا مسیح منقسم شد؟» جواب این سبک سؤالات منفی است و خواننده را در درک بهتر استدلال نویسنده کمک می‌کند. در سه پاراگراف بعدی پولس با اشاره به تجربه نجات خود قرنتیان، ثابت می‌کند که نجات به تمامی کار خداست.

۱: ۱۸– ۲۵ (صلیب و حکمت): این آیات از پرمغزترین گفته‌های پولس است. در بخش‌های بعدی درباره آن توضیح بیشتری خواهیم داد. به عبارت ساده‌تر پولس می‌خواهد چنین چیزی بگوید: «آیا فکر می‌کنید که انجیل نوعی حکمت است؟ چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ کدام جوینده فلسفه حاضر می‌شود صلیب و یک مسیح مصلوب را به عنوان راه نجات انتخاب کند؟» در واقع صلیب با حکمت در تضاد است. در نتیجه صلیب به عنوان محتوای انجیل دلیل روشنی است بر اینکه نجات کار خداست نه انسان. در این پاراگراف پولس تمام این حقایق را به ایشان یادآوری می‌کند و در ضمن صلیب را به عنوان محور نجات مورد تأکید قرار می‌دهد. احتمالا این پیام همان چیزی است که قرنتیان آن را «شیر» می‌پنداشتند، اما در نظر پولس صلیب هم «شیر» و هم «گوشت» است.

۱: ۲۶– ۳۱ (ایمانداران و حکمت): این پاراگراف می‌توانست برای قرنتیان کمی «نیشدار» باشد. پولس بار دیگر به تجربه خود ایشان اشاره می‌کند تا ثابت کند که نجات بر حکمت استوار نیست. باز به عبارت ساده‌تر پولس چنین می‌گوید: «آیا فکر می‌کنید که انجیل نوعی حکمت است؟ چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ کدام جوینده فلسفه حاضر است افرادی مثل شما را انتخاب کند تا قوم خدا شوند؟» چنین گفته‌ای ممکن است کمی نیشدار به نظر آید، ولی دقیقا آن چیزی است که پولس می‌خواهد بگوید، اما پولس به این مطلب از جنبه مثبت می‌نگرد و قصد دارد نشان دهد که چرا خدا از یک طرف صلیب و از طرف دیگر ایشان را برگزید. خدا افرادی را برای ملکوت انتخاب کرد که در خود چیزی برای مباهات و بالیدن نداشته باشند. به این ترتیب مسیح حکمت خدا گردید، حکمتی که برای افرادی نظیر

ایشان (و ما) این امکان را فراهم ساخت که بتوانند در حضور خدا بایستد (عدالت)، درست زندگی کنند (قدوسیت) و از اسارت گناه آزاد شوند (فدا) و از آنجا که همه این کارها را خدا انجام داده، ایشان می‌توانند به او اعتماد کامل داشته باشند.

۲: ۱- ۵ (موعظه پولس و حکمت): گرچه در اینجا فصل اول خاتمه می‌یابد و وارد فصل دوم می‌شویم، اما خط سیر استدلال پولس هنوز ادامه دارد. او هنوز به تجربه نجات قرنتیان اشاره می‌کند تا ثابت کند که نجات کار خداست و نه از حکمت. در این پاراگراف پولس به شیوه موعظه خود در قرنتس اشاره می‌کند. در نظر ایمانداران قرنتس، موعظه پولس فاقد قدرت بود، زیرا از فضیلت کلام و سخنان مقنع حکمت برخوردار نبود. باز اگر بخواهیم با عبارات ساده سخن گوییم، باید گفته پولس را چنین بازگو نماییم: «آیا فکر می‌کنید که انجیل نوعی حکمت است؟ چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ کدام جوینده فلسفه حاضر می‌شود مانند من به میان شما بیاید؟» پولس می‌پذیرد که ظاهر و موعظه‌اش فاقد فصاحت و بلاغت فیلسوفان دوره‌گرد بود، اما به هر حال، موعظه او مؤثر افتاد و زندگی قرنتیان را دگرگون کرد. همین ثابت می‌کند که پولس کلام خدا را موعظه می‌کرد نه سخنان خود را. دلیل اینکه پولس اصرار داشت فقط و فقط کلام خدا را موعظه کند این بود که: «تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد، بلکه در قوت خدا.»

سرچشمه حکمت الهی (۲: ۶- ۳: ۴)

این قسمت از رساله (۲: ۶- ۱۶) همواره برای مفسرین دشوار بوده است. بسیاری به این گرایش داشته‌اند که آن را انحراف از موضوع اصلی یا نوعی پرانتز تلقی کنند، زیرا بر این تصور بوده‌اند که پولس موضوعی فرعی را مطرح کرده که به موضوع اصلی بحث ارتباط نداشته است. در نظر این دسته از مفسرین مطالب عنوان شده در این آیات مستقل و بدون ارتباط با یکدیگر می‌باشد، اما ما چنین عقیده‌ای درمورد ۲: ۶- ۱۶ نداریم. در این آیات پولس موضوعی را پرورش می‌دهد که در خط سیر استدلال او بسیار مهم می‌باشد. او با تأکید، چنین استدلال کرده که انجیل و موعظه او مطابق معیارهای حکمت انسانی نیست، اما در ضمن، این نکته را نیز بیان داشته که انجیل حکمت راستین خداست. در کنار اینها او می‌داند که قرنتیان این تعلیم را «شیر» می‌پندارند. به همین جهت او در این قسمت به همه این مسایل می‌پردازد.

۲: ۶- ۱۰ (سر حکمت): پولس این پاراگراف را با کلمه «لیکن» شروع می‌کند (در ترجمه جدید فارسی کلمه «البته» به کار رفته است)، این کلمه نشان‌دهنده این است که او می‌خواهد آنچه را که قبلا بیان کرده توضیح دهد. او در ۲: ۴- ۵ حکمت را رد کرد و در اینجا «حکمت» دیگری را مطرح می‌سازد، اما برای «کاملین». در اینجا پولس «ما» یعنی خود و «کاملین» (مسیحیان بالغ) را از «رؤسای این عالم» جدا می‌سازد. او بیان می‌دارد که حکمت خدا «سری» است که از رؤسای این عالم «مخفی» است. آنان قادر به درک آن نیستند، اما این سر بر پولس و ایمانداران دیگر پوشیده و مخفی نیست، زیرا روح‌القدس آن را برای ایشان کشف نموده است (۲: ۱۰).

نکته مهم این پاراگراف را می‌توان چنین بیان داشت: گرچه پولس از نقطه نظر انسانی به «حکمت» موعظه نمی‌کند، اما به هر حال آنچه موعظه می‌کند، نوعی «حکمت» است، اما «رؤسای این عالم» آن را حکمت نمی‌پندارند، زیرا روح را ندارند، ولی «ما» آن را حکمت می‌دانیم، زیرا «ما» روح را داریم. این موضوع با آنچه که پولس در ۱: ۱۸- ۲: ۵ بیان داشت، مغایر نیست. منظور او این نیست که برای مسیحیان بالغ (کاملین)، حکمتی جدا از صلیب وجود دارد. تنها حکمتی که مورد قبول پولس است، حکمتی است که صلیب در مرکز آن قرار دارد. این نکته در سراسر رساله اول قرنتیان و نیز در رساله دوم به چشم می‌خورد. او می‌خواهد این حقیقت را به روشنی نشان دهد که سرچشمه توانایی ما برای اینکه صلیب را حکمت بدانیم، روح خداست. در پاراگراف بعدی او این موضوع را پرورش می‌دهد.

۲: ۱۰- ۱۶ (روح‌القدس معلم ما): اگر تفسیر ما از ۲: ۶- ۱۰ درست باشد، درک منظور پولس از آیات بعدی نسبتا ساده خواهد بود. پولس به پرورش موضوعی می‌پردازد که قبلا بیان داشته است؛ یعنی اینکه رؤسای این عالم قادر به درک حکمت خدا نیستند، اما ایمانداران این قدرت درک را دارند، زیرا روح را دارند. پولس در این آیات چنین استدلال می‌کند:

- فقط روح‌القدس است که امور (افکار) خدا را می‌داند (۲: ۱۰و ۱۱).
- ایمانداران روح‌القدس را که امور خدا را می‌داند، دریافت داشته‌اند، به همین علت امور (افکار) خدا را می‌دانند (۲:

۱۲و ۱۳).
- بی‌ایمانان قادر به درک امور (افکار) الهی نیستند، زیرا روح را ندارند (۲: ۱۴).
- او خودش روح را دارد. به همین جهت کسانی که نفسانی هستند نمی‌توانند به درستی درمورد او قضاوت کنند (۲: ۱۵).

به طور خلاصه، پولس در این پاراگراف آنچه را که قبلا درباره حکمت انسانی و حکمت الهی بیان داشته مورد تأکید قرار می‌دهد: اگر صلیب در نظر انسان حماقت است (۱: ۱۸– ۲۵، ۲: ۱۴)، علتش این است که انسان روح خدا را ندارد. اختلاف در واقع میان ایمانداران و بی‌ایمانان است، میان آنانی که روح خدا را دارند و آنانی که ندارند. در این میان پولس موضع خود را نیز مشخص می‌سازد. او روح را «دارد.» بنابراین آنانی که بر او «حکم» می‌کنند جزو کسانی هستند که روح را «ندارند.»

۳: ۱– ۴ (مسیحیان دنیوی و روحانی): پولس از این پاراگراف برای انتقال بحث به مسأله معلمین استفاده می‌کند. در اینجا او راجع به تمایز میان دو نوع مسیحی سخن می‌گوید: «مسیحیان روحانی و مسیحیان جسمانی.» در نظر پولس مسیحیان قرنتس «تا به حال جسمانی» هستند (۳: ۳). او آنها را «اطفال» می‌داند. او این کلمه را درست در نقطه مقابل واژه «کاملین» (۲: ۶) قرار می‌دهد، اما او مراقب است که نگوید ایشان روح را ندارند. چنین چیزی درمورد مسیحیان صحت ندارد. منظور او این است که رفتار و حالت قرنتیان کاملا انسانی و «به طریق انسان» است. به عبارت دیگر ایشان روح را دارند، اما درست مانند کسانی رفتار می‌کنند که روح را «ندارند». دلیل این ادعا نیز این است که در میان ایشان، حسد و نزاع وجود دارد.

بعضی از مفسرین به غلط تصور کرده‌اند که منظور از «شیر» پیام ساده صلیب است و «گوشت» حقایق عمیق‌تر روحانی است. منظور پولس از شیر و گوشت اشاره به اطفال و کاملین (بالغین) است. اگر بعضی از ایمانداران، موعظه پولس را گوشت نمی‌پندارند به خاطر این است که جسمانی و دنیوی شده‌اند. به گفته Barrett، این کلمات فقط در شکل با هم تفاوت دارند نه در محتوا. به این ترتیب پولس استدلال خود را تکمیل می‌کند. او استدلال خود را با بحث درباره شقاق‌ها و جدایی‌ها آغاز کرد و نشان داد که علت این شقاق‌ها این است که قرنتیان پیام انجیل را درست درک نکرده‌اند و درست مانند افراد جسمانی رفتار می‌کنند. این است علت بروز شقاق و جدایی.

مضمون ادبی متن (۲: ۶– ۹)

ما در هر فصل خواهیم کوشید برخی از قسمت‌های متن مورد مطالعه را از نقطه نظر مضمون ادبی بررسی کنیم. در فصول ۱ و ۲ دیدیم که بررسی مضمون ادبی متن؛ یعنی پیدا کردن معانی کلمات، جملات، اصطلاحات و ایده‌هایی که مبهم به نظر می‌رسند. در اینجا ما این کار را به عنوان تمرین و آشنایی با آیات ۲: ۶– ۹ انجام می‌دهیم.

- در آیات فوق به عبارت «رؤسای این عالم» برمی‌خوریم. در کتاب تفسیر بارت، چنین آمده که منظور از رؤسای این عالم، قدرت‌های مافوق طبیعی (دیوها و ارواح پلید و غیره) می‌باشد، زیرا پولس در جاهای دیگر نظیر دوم قرنتیان ۴: ۴ و افسسیان ۲: ۲، از اصطلاحاتی مشابه برای اشاره به شیطان استفاده می‌کند، اما تفسیر مورد قبول ما این است که منظور از «رؤسا» انسان‌ها می‌باشد، زیرا پولس می‌گوید که این رؤسا بودند که مسیح را مصلوب کردند (۲: ۸). بنابراین معقول‌تر است که رؤسا را انسان بدانیم. در ضمن در آیات بعدی پولس ایمانداران را با بی‌ایمانان مقایسه می‌کند نه با نیروهای شیطانی به همین دلیل باید نتیجه گرفت که رؤسای این عالم در اینجا «افراد قدرتمند و با نفوذ» جامعه هستند.
- منظور پولس از کلمه «سر» (۲: ۷) چیست؟ در ترجمه جدید فارسی «حکمت مرموز» آمده است. این کلمه در الهیات و تعالیم پولس اهمیت بسیاری دارد. تفسیر بارت می‌گوید که سر، حقیقتی است که خدا همواره می‌دانسته، اما به تازگی برای انسان مکشوف ساخته است.

- در آیه ۹، پولس کدام آیه عهد عتیق را نقل قول می‌کند؟ واقعیت این است که چنین آیه‌ای عینا در عهد عتیق یافت نمی‌شود. تفسیر بارت، چهار امکان را مطرح می‌کند:

۱– شاید پولس از کتاب مکاشفه ایلیا نقل قول می‌کرده است.

۲- شاید جمله‌ای از احادیث یهود در زمینه سعادت عالم آینده را نقل می‌کند.
۳- شاید آیه‌ای را از حفظ نقل می‌کند که آن را دقیقا به خاطر ندارد.
۴- از ترجمه‌ای از عهد عتیق استفاده می‌کند که با ترجمه ما متفاوت است. بارت معتقد است که موارد ۳ و ۴ بیشتر محتمل می‌باشد. سه موردی که در بالا ذکر شد نمونه‌ای در اختیار ما قرار می‌دهد تا بدانیم چگونه باید متن کلام را مطالعه کرد و چگونه توضیحات را از کتب تفسیر یافت.

درک پولس از صلیب (۱: ۱۸– ۲۵)

در هر فصل، یکی از دیدگاه‌ها و جواب‌های پولس را که به هنگام تفسیر از نظر می‌گذرانیم با دقت بیشتر مورد بررسی قرار خواهیم داد. به عبارت دیگر آن دیدگاه را اولا دقیق‌تر تفسیر خواهیم کرد، ثانیا آن را با کل الهیات پولس تطبیق خواهیم داد. در اینجا به بررسی آیات ۱: ۱۸– ۲۵ خواهیم پرداخت. وضعیت کلیسای قرنتس را به خاطر دارید. ایمانداران آنجا درمورد پولس و موعظه او فقط بر اساس معیارهای انسانی قضاوت می‌کردند. این بدان معناست که «محتوای» موعظه را نیز از دیدگاه نادرستی مورد قضاوت قرار می‌دادند. پولس می‌دانست که این وضعیت چقدر برای نجات و ابدیت ایشان خطرناک است. نجات آنان بستگی به پیام مسیح مصلوب داشت نه به حکمت انسانی. به این دلیل، او با قلم توانای خود پیام صلیب را به ایشان یادآوری می‌کند. او در آغاز استدلال خود، یادآوری می‌کند که موعظه او با «سخنان مقنع حکمت» نبوده است، زیرا در این صورت قدرت صلیب مسیح باطل می‌شود. او به تجربه دو نکته را دریافته بود:
۱- حکمت انسانی و صلیب در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند
۲- در صلیب بود که خدا تصمیم گرفت قدرت نجات‌بخش خود را برای انسان نشان دهد. او در این آیات، این دو نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد.

حماقت حکمت انسانی

پولس بیان می‌دارد که انسان‌ها دو گونه واکنش در مقابل پیام صلیب نشان می‌دهند. این پیام برای هالکان، جهالت و لغزش است، اما برای «ناجیان» قوت و حکمت خداست. او در آیه ۱۹ می‌گوید که خدا در صلیب کاری را انجام داد که همواره وعده‌اش را داده بود؛ یعنی باطل و نابود کردن حکمت انسانی (رجوع شود به اشعیا ۲۹: ۱۵– ۲۱، ۴۰: ۱۲– ۱۴و ۲۵ و ایوب ۳۷: ۱– ۷). بالاترین حماقت انسان این است که همواره کوشیده خود را با خدا مقایسه کند و خود را از او حکیم‌تر و خردمندتر بداند، اما خدا ثابت می‌کند که انسان در عمق جهالت گرفتار است. پولس، حکما و خردمندان این جهان یعنی فیلسوفان یونانی و کاتبان یهودی را دعوت می‌کند تا ببینند خدا چگونه حکمت انسان را جهالت و حماقت ساخته است.

حکمت الهی

پولس می‌گوید که خدا در حکمت خود مقرر داشته بود که انسان با حکمت خود خدا را نشناسد. اگر انسان می‌توانست با حکمت خود خدا را بشناسد به جای خدا خود را می‌پرستید. از این رو خدا آگاهانه تصمیم گرفت که انسان را به وسیله صلیب نجات بخشد. به این ترتیب، انسان هیچگاه نمی‌تواند به این ببالد که نجات را با حکمت خود به دست آورده است، زیرا هیچ انسانی با عقل سلیم، نجات را از این راه به دست نمی‌آورد. خدا نیز طبق حکمت انسانی نمی‌بایست نجات را از این طریق فراهم سازد. در آیات ۱: ۲۲– ۲۵ پولس توضیح می‌دهد که طبق حکمت انسانی، نجات باید توسط قدرت یا حکمت فراهم شود. او می‌گوید: «یهود آیتی می‌خواهند.» بدون شک این گفته به انتظار یهود برای ظهور مسیح اشاره دارد. در اناجیل می‌خوانیم که چگونه یهودیان بارها از عیسی خواستند تا مسیح بودن خود را با آیت و نشانه‌ای اثبات کند. «یونانیان طالب حکمت هستند.» هرودوت، مورخ یونانی گفته است: «یونانیان همگی برای همه گونه دانش غیرت دارند.»

انسان با طلبیدن آیات و حکمت ثابت می‌کند که بت‌پرست می‌باشد. به این طریق، انسان خود را در مقامی قرار می‌دهد که خدا را نیز به محاکمه می‌کشد، زیرا با این کار در واقع خواهان آن است که:
۱- خدا خود را به انسان ثابت کند
۲- خدا مطابق معیارها و ضوابط انسان عمل کند
۳- خدا با قدرت عمل کند، قدرتی که مطابق دیدگاه انسان باشد

۴- خدا با حکمت عمل کند، حکمتی که مطابق دیدگاه انسان باشد. در واقع انسان به خدا می‌گوید: «اگر می‌خواهی به تو ایمان داشته باشم، باید آنطور که من می‌خواهم عمل کنی. تو باید خود را با دیدگاه من منطبق سازی» و این بت‌پرستی است! شاید فکر کنیم که چه خوب می‌شد اگر خدا به جویندگان حکمت، حکمت را و به جویندگان آیت، آیت را عطا می‌کرد، اما خدا خلاف این را انجام داد. خدا صلیب را عطا کرد که برای جویندگان آیت، لغزش بود و برای جویندگان حکمت، حماقت و جهالت.

اما چرا صلیب لغزش و جهالت است؟ آنانی که طالب آیت بودند استدلال کرده، می‌گفتند که چه کسی به چنین خدایی نیاز دارد؟ خدایی که آنقدر ضعیف بود که دشمنانش او را کشتند، خدایی که نتوانست امر کند تا زمین باز شود و دشمنان را ببلعد، خدایی که از صلیب پایین نیامد و مانند خدا عمل نکرد، چنین ناتوانی و ضعفی در خدا برای جویندگان آیت، باعث لغزش بود. برای یهودیان، یک مسیحای مصلوب، تناقضی غیرممکن بود، مانند «یخ پخته.» برای جویندگان حکمت نیز داستان نجات‌دهنده‌ای که در یک روستای یهودی به دنیا آمده و به عنوان مجرم سیاسی مصلوب شده تماما حماقت است. چگونه ممکن است خدای حکیم درگیر چنین حماقت و جهالتی شود؟

در مقابل چنین دیدگاه‌هایی، پولس چه کرد؟ آیا پیام را طوری تغییر داد که باب میل شنوندگان گردد؟ نه! او همچنان پیام صلیب را اعلام می‌کرد، زیرا در آن قوت و حکمت واقعی خدا آشکار شده است. صلیب باعث می‌شود که انسان نتواند به خود و نقشه‌ها و قوت خود امید ببندد. با صلیب، تنها یک راه برای انسان می‌ماند: «به خدا توکل کند تا امنیت و حیات بیابد.» آنانی که چنین کردند دریافتند که خدا قابل اعتماد است. آنان دیدند که راه‌ها، نقشه‌ها و افکارشان بی‌فایده و غیرمؤثرند. در این زمینه، کتاب تفسیر بارت می‌گوید: «آنچه که خدا در مسیح مصلوب انجام داد با دیدگاه انسان در خصوص حکمت و قدرت مغایر بود. با این حال، صلیب آنچه را که حکمت و قوت انسان نتوانسته بود انجام دهد به انجام رساند. پیام مسیح مصلوب، بیان‌کننده حقایق درباره خدا و انسان است و انسان را از اسارت رهایی می‌دهد.»

چند تعبیر روحانی

برداشت و تعبیر روحانی از پیامی که این قسمت از کلام خدا برای آن زمان داشت، چندان مشکل نیست. احتیاجی نیست محیط و شرایطی نظیر کلیسای قرنتس داشته باشیم. در شرایط امروزی نیز پیام این قسمت از کتاب مقدس همان است. ما در اینجا فقط به ارائه دو تعبیر اکتفا می‌کنیم.

معنی صلیب: انسان امروز نیز پرستنده بت حکمت (دانش) و قدرت است. این امر در سراسر جهان صدق می‌کند. برای چنین انسان‌هایی، صلیب حماقت و لغزش است. برای آنها صلیب به معنای رها کردن برنامه‌ها و توکل به خدا برای راه یافتن به حضور اوست. صلیب به این معنی است که انسان گناهکار باید داوری خدا را بپذیرد، زیرا احکام او را زیر پا گذاشته است. به این معنی است که انسان ناتوان است و به آمرزش الهی نیاز دارد. به این معنی است که ما باید به سوی خدا بیاییم تا او ما را با شرایط خود بپذیرد، نه با شرایط ما. تمام اینها برای انسان امروزی باعث لغزش است، همانطور که برای زمان پولس بود، اما خبر خوش این است که پیام صلیب هنوز هم عمل می‌کند. وقتی انسان به جای توکل به نقشه‌های دنیوی به خدا توکل می‌کند درمی‌یابد که هنوز صلیب قوت خداست. او درمی‌یابد که هنوز هم «عیسای مسیح... از جانب خدا برای (ما) حکمت شده است و عدالت و قدوسیت و فدا» (۱: ۲۹).

مسیحیان جسمانی: با مطالعه آیات ۲: ۶- ۳: ۴، همواره این بحث در کلیسا پیش می‌آید که آیا مسیحی می‌تواند «جسمانی» باشد. از آیات ۳: ۱ - ۴ چنین برمی‌آید که مسیحیان قرنتس جسمانی بودند. جسمانی یا دنیوی بودن برای مسیحیان اختیاری نیست. پولس این بحث را به میان کشید تا ایشان را تشویق به اصلاح کند. اگر مسیحیان جسمانی وجود دارد، این دلیل نیست که «من» نیز یک مسیحی جسمانی باشم. مسیحی بودن به معنای کامل بودن نیست، اما مسیحی باید در جاده کمال گام بردارد.

فصل پنجم: حکمت و شقاق در قرنتس

قسمت دوم: (فصل‌های ۱– ۴)

وضعیت کلیسای قرنتس چندان مطلوب نبود. ایمانداران در دسته‌های گوناگون پیرو رهبران مختلف شده بودند. آنها انجیل را تبدیل به Sophia (حکمت) کرده بودند و آن را حکمت الهی می‌نامیدند. در فصل گذشته دیدیم که مشکل اصلی قرنتیان، مشکل تعلیمی و الهیاتی بود. آنها معنی اصلی انجیل و در مرکز آن، صلیب را درست درک نکرده بودند. هر اشتباه تعلیمی و الهیاتی، همواره خود را در رفتار و اعمال پیروان خود نشان می‌دهد. اشتباه الهیاتی (یا کلامی) قرنتیان نیز باعث شده بود که هر گروه از ایشان پیرو یکی از رهبران خود شوند و رسالت ایشان را به درستی درک نکنند. در این فصل به بررسی این امر خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چگونه پولس به دو موضوع می‌پردازد: از یک طرف ایشان را تشویق می‌کند که رهبران خود را خادم بدانند نه رئیس و ارباب و از طرف دیگر از ایشان دعوت می‌کند که اقتدار او را به عنوان رسول بپذیرند. بسیاری از ما ممکن است به مقام ریاست بیشتر توجه داشته باشیم و فراموش کنیم که مسیح ما را خوانده تا خادم باشیم. از این رو بهتر است به این مسأله توجه بیشتری بنماییم. بهترین روش برای یک خادم این است که تمثیل‌وار حوله‌ای به کمر ببندد و حاضر باشد که پای دیگران را بشوید.

پاسخ پولس– قسمت دوم (۳: ۵– ۴: ۲۱)

در فصل گذشته پس از بررسی ماهیت مشکل قرنتیان به بررسی پاسخ پولس در آیات ۱: ۱۳– ۳: ۴ پرداختیم. اکنون توجه به آیات ۳: ۵– ۴: ۲۱، بخش دوم پاسخ او را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

کلیسا و رهبرانش (۳: ۵– ۲۳)

همانند فصل پیشین، این آیات را در چند پاراگراف بررسی خواهیم کرد:

۳: ۵– ۹ (رهبران خادم هستند): پولس در آیات ۳: ۱– ۴ استدلال خود را تکمیل کرد. او بیان کرد که فقط کسانی حکمت خدا؛ یعنی مسیح مصلوب را درک می‌کنند که روح خدا را داشته باشند. قرنتیان نیز می‌بایست این حکمت را درک می‌کردند، اما آنان طوری رفتار می‌کردند که گویی مسیح هیچگاه مصلوب نشده است. آنان بر سر رهبرانشان نزاع و شقاق به وجود آورده بودند. به عبارت دیگر درست مانند انسان‌های نفسانی زندگی می‌کردند. به این ترتیب استدلال پولس وارد مرحله عملی می‌شود. وقتی قرنتیان می‌گفتند: «من از اپلس هستم»، گویی منظورشان عملا این بود که نجات را رسولان فراهم ساخته‌اند، اما پولس با تأکید بیان می‌دارد که اولا معلمین مسیحی خادم هستند، ثانیا همه چیز از خداست. با مطالعه آیات زیر از ترجمه جدید فارسی این حقایق روشن می‌گردند:

- «... با اجرای مأموریتی که خدا به ایشان داده...» (آیه ۵)
- «... ولی اصل کار یعنی رشد و نمو با خداست» (آیه ۶)
- «در رشد و نمو گیاه، کار عمده با خداست» (آیه ۷)
- «زیرا در خدمت خدا، ما همکاران او هستیم...» (آیه ۹)

در ضمن پولس تأکید می‌کند که خادمین «یک هستند» (ترجمه جدید فارسی: «در یک سطح هستند.» ترجمه N I V این را خیلی گویا برگردانده است: «یک هدف دارند)، اما هر یک از ایشان وظیفه خاص خود را دارد. پولس، برای روشن شدن مطلب، کار خادمین را با کار کشاورزان مقایسه می‌کند (۳: ۶– ۹). در این تمثیل یا مقایسه، کارنده پولس است. آبیاری‌کننده اپلس است. مزرعه (زراعت) کلیساست. مالک مزرعه نیز خداست. به این ترتیب پولس نخستین نتیجه‌گیری خود را می‌کند: رهبران کلیسا، خادم کلیسا هستند، نه مالک و صاحب و ارباب کلیسا. هر یک از رهبران کلیسا به عنوان خادم وظیفه خاصی دارند. با این حال هدف همگی ایشان یکی است، اما مهم این است که هم خادمین و هم کلیسا متعلق به خدا می‌باشند. این بود نتیجه‌گیری مهم پولس. دو پاراگراف بعدی (۳: ۱۰– ۱۵، ۳: ۱۶– ۱۷)، فقط به منزله توضیحی هستند درباره این نتیجه‌گیری.

۳: ۱۰– ۱۵ (عمارت خدا): معمولا درمورد این پاراگراف و پاراگراف بعدی، تفسیرهای اشتباه بسیاری صورت گرفته است. علت آن هم این بوده که متن به درستی تأویل نشده و هدف و نقش این پاراگراف در متن درک نشده است.

در آیه ۹، پولس تمثیل دوم خود را درمورد کلیسا به کار می‌برد و آن را به عمارت تشبیه می‌کند و این بار از معماری نمونه می‌آورد. در این تمثیل نیز موضوعات مورد اشاره، همانند تمثیل قبلی هستند:
۱- کسی که می‌کارد و کسی که بنیاد می‌نهد، هر دو به پولس اشاره دارند.
۲- کسی که آبیاری می‌کند و کسی که بر آن بنیاد عمارتی می‌سازد به اپلس و سایر معلمین اشاره می‌کند.
۳- منظور از مزرعه و عمارت نیز کلیساست.
۴- مالک و صاحب نیز در هر دو تمثیل خداست.

اما نکته‌ای که پولس در این تمثیل اضافه می‌کند، این است که کسانی که بعد از او به کلیسای قرنتس می‌روند تا آن را بنا و تقویت نمایند، باید این کار را با دقت و مراقبت انجام دهند. در این خصوص، او صریحا بیان می‌دارد که هیچ بنیاد (فونداسیون) دیگری برای این ساختمان یا عمارت نمی‌توان قرار داد. منظور او از بنیاد، همان پیام صلیب است که در آیات ۱: ۱۸- ۲: ۵ تشریح کرده است. سپس نکته‌ای از پاراگراف قبلی را تکرار کرده می‌گوید که هر معمار بر اساس ساختمانی که بر این بنیاد ساخته است، اجر خواهد یافت. او این تمثیل را بسط و شاخ و برگ می‌دهد، اما مقصود اصلی او این است که معمار می‌تواند ساختمانی خوب یا بد بسازد. آتشی خواهد آمد تا نتیجه کار هر کس را مورد آزمایش و ارزیابی قرار دهد. اگر معمار کار خوبی انجام داده باشد، کلیسایی که بنا کرده، باقی خواهد ماند و او اجر خواهد یافت، اما اگر بد بسازد ثمره کار او خواهد سوخت، اما خودش نجات خواهد یافت.

اما این تمثیل‌ها و مقایسه‌ها را نباید بیش از حد مورد موشکافی قرار داد و نباید معانی از آنها استخراج کرد که مورد نظر نویسنده نبوده‌اند. پولس در اینجا از زبان استعاره استفاده می‌کند. مثلا چوب و گیاه و کاه به مسایل خاصی اشاره نمی‌کنند، بلکه فقط به معنی مصالح بد ساختمانی می‌باشند. نکته و پیام اصلی این است: «باید خوب بنا کرد!» همانطور که توجه می‌کنید این متن هیچ ارتباطی با زندگی شخصی ایماندار و نحوه بنای زندگی او در مسیح ندارد. این امر درمورد پاراگراف بعدی نیز صادق است. در آن، پولس مسؤولیت‌های کلیسای قرنتس را به ایشان یادآوری می‌کند.

۳: ۱۶و ۱۷ (هیکل خدا): از بسیاری از جنبه‌ها این آیات مهم‌ترین نقش را در کل استدلال پولس ایفا می‌کنند و نقطه مرکزی در استدلال فصل سوم می‌باشند. از این رو در بخش‌های بعدی همین فصل به تفصیل درباره آن بحث خواهیم کرد، اما فعلا به جایگاه آن در کل استدلال پولس خواهیم پرداخت. در این پاراگراف، پولس دو موضوع را از قسمت‌های قبلی گرفته و در اینجا به هم ربط می‌دهد. موضوع اول به آیه ۹ مربوط می‌شود. او در این آیه گفته بود که کلیسای قرنتس عمارت خداست. حال در اینجا می‌گوید که کلیسای قرنتس چه نوع عمارتی است: این عمارت یا ساختمان، هیکل یا معبد خدا در قرنتس است. ایمانداران قرنتس، معبد خدا هستند، زیرا روح خدا در میان ایشان ساکن است.

موضوع دوم، همان مسأله تفرقه و شقاق در کلیساست. پولس در اینجا این مسأله را به موضوع اول یعنی عمارت خدا مربوط می‌سازد و می‌گوید که چون خدا برای کلیسا اهمیت زیادی قائل است هر کسی را که بخواهد آن را خراب کند از میان خواهد برد. در اینجاست که موضوع کاملا روشن می‌شود. کلیسا معبد خدا در قرنتس بود، زیرا روح‌القدس در آن ساکن بود. قرنتیان با ایجاد تفرقه و شقاق، روح‌القدس را از میان خود یعنی از معبد خدا دور می‌ساختند و به این ترتیب معبد خدا را در قرنتس خراب می‌کردند و خدا از آنجا که برای این معبد یعنی کلیسا اهمیت زیادی قائل است، همه کسانی را که مسؤول این خرابی هستند مجازات خواهد نمود.

۳: ۱۸- ۲۳ (حکمت و شقاق): در این پاراگراف پولس بحث درمورد دو جنبه از مشکل قرنتیان یعنی حکمت و شقاق را به کمال و به نتیجه می‌رساند. او ابتدا موضوع حکمت را به میان می‌کشد و چکیده آیات ۱: ۱۸- ۳۱ را تکرار می‌کند. ایمانداران قرنتس در خصوص حکمت به بیراهه رفته بودند. ایشان خود را حکیم می‌پنداشتند و پیرو رهبران مختلف شده بودند و با این کار در حماقت دنیا شریک شده بودند، اما این حماقت باید متوقف شود. پولس می‌گوید: «پس هیچ کس در انسان فخر نکند» (۳: ۲۱). پولس با قلمی توانا و با استفاده از جمله‌بندی حساب شده پاسخ نهایی را به مشکل قرنتیان می‌دهد. البته در ترجمه‌های کتاب مقدس ممکن است نتوان به سادگی متوجه چرخش جمله‌بندی پولس شد، اما می‌توان چنین توضیح داد: پولس در آیه ۱: ۲۱، گفته یا شعار قرنتیان را چنین می‌نویسد: «من از پولس هستم یا من از اپلس هستم؛ یعنی من متعلق به پولس یا اپلس هستم.» حال در آیات ۳: ۲۱و ۲۲ پولس شعار قرنتیان را کاملا

معکوس کرده، می‌گوید: «پولس متعلق به شماست.» به جای اینکه پولس را ارباب و رئیس خود بدانید او را «خادم» بدانید. خدا همه خادمین خود را به عنوان هدیه به کلیسا بخشیده است.

در آیات ۳: ۲۲ و ۲۳، پولس اندیشه خود را گسترش می‌دهد. او پس از بیان مقصود اصلی خود، مطلب را با یک جمله الهیاتی بسیار غنی به پایان می‌برد. او اعلام می‌دارد که مسیح همه چیز را از آن خود ساخته است: دنیا، زندگی، موت، چیزهای حال و چیزهای آینده، همه از آن مسیح هستند و در مسیح و در جامعه جدید او یعنی کلیسا خدا حاکمیت از دست رفته انسان بر جهان را مجددا به او بازگردانده است. منظور این نیست که انسان مالک همه اینهاست، بلکه مقصود این است که او می‌تواند آزادانه از آنها بهره ببرد. نه دنیا، نه زندگی، نه مرگ، نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده هیچ یک حاکم بر سرنوشت قوم خدا نیست. در مسیح، ایمانداران از همه اینها آزاد هستند و برتر از آنها قرار دارند. پولس نکته مهمی را بیان می‌کند. کاری که خدا در مسیح برای ایمانداران انجام داده از ابعادی جهانی برخوردار است. در این چهارچوب فکری، تفرقه و دودستگی قرنتیان بر سر رهبرانشان چقدر احمقانه و بی‌منطق جلوه می‌کند.

کلیسا و رسولش (۴: ۱– ۲۱)

در فصل ۳، پولس استدلال خود را به نقطه اوج رساند، اما در نظر او همه جوانب مشکل قرنتیان هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. ایمانداران قرنتس، شیفته حکمت شده‌اند، اما در ضمن ضدیت شدیدی نیز نسبت به پولس پیدا کرده‌اند. مشکل واقعی که پولس با آن مواجه است این است که چگونه باید اقتدار و مرجعیت خود را به عنوان یک رسول به کلیسای قرنتس ثابت کند، اما در عین حال، آنچه را که قبلا در زمینه اتحاد خود و اپلس گفته زیر پا نگذارد. پولس تحت الهام روح‌القدس به بهترین نحو مسأله را در فصل ۴ مطرح می‌کند. به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که فصل ۴، موضوع متفاوتی نیست، بلکه پاسخی به جنبه سوم مشکل قرنتیان است.

۴: ۱– ۵ (رسولان خادم هستند): این پاراگراف، هم جنبه کاربردی قسمت‌های پیشین را طرح می‌کند و هم راه را برای پاراگراف‌های بعدی هموار می‌کند. در این پاراگراف پولس اشاره‌ای به گفته‌های قبلی خود می‌کند و یادآور می‌شود که رسولان خادم و وکیل (مباشر) می‌باشند. مباشر یا وکیل، خادمی است که وظیفه‌اش اداره کردن خانه و کارهای اربابش می‌باشد. در آیه ۲، پولس بیان می‌دارد که انتظار ارباب از مباشر خود امانت و درستکاری است. او از این استدلال در آیات بعدی نتیجه می‌گیرد که فقط ارباب است که می‌تواند مباشر خود را مورد قضاوت قرار دهد، نه کس دیگری. به همین جهت در آیه ۳ می‌فرماید: «اما اگر به وسیله شما و یا یک دادگاه انسانی داوری شوم برای من کوچکترین اهمیتی ندارد، من (حتی) درباره خود (نیز) قضاوت نمی‌کنم» (ترجمه جدید).

آیا مقصود او این است که فکر و نظر مردم برای او اهمیتی ندارد؟ نه چنین نیست. منظور او این است که تنها کسی که می‌تواند درمورد یک مباشر قضاوت کند، فقط و فقط ارباب اوست. پولس نیز خادم و مباشر خداست. پس خداست که باید او را داوری کند نه قرنتیان. در ضمن او با ملایمت یادآوری می‌کند که روز داوری به زودی خواهد رسید. به این ترتیب، در این پاراگراف پولس آنچه را که قبلا درباره نقش رهبران گفته بود درمورد انتقاد قرنتیان از خودش به کار می‌گیرد. در پاراگراف‌های بعدی او به تعالیم خود جنبه‌ای کاملا شخصی می‌دهد. در عین حال، موضوع را طوری مطرح می‌کند که توجه ایشان را به تعلیم صلیب جلب کند.

۴: ۶– ۱۳: در برخی ترجمه‌ها منجمله ترجمه جدید فارسی، این آیات به دو یا سه پاراگراف تقسیم شده‌اند، اما ما آنها را یکجا بررسی خواهیم کرد. مطلبی که پولس در اینجا مطرح می‌کند و علت آن به اندازه کافی روشن است و به سادگی می‌توان آن را دریافت.

(تقبیح تکبر): پولس پاراگراف را با تقبیح مشکل اصلی قرنتیان آغاز می‌کند؛ یعنی تکبر. این کلمه بارها در این رساله تکرار شده است (۱: ۲۹، ۱: ۳۱، ۳: ۲۱، ۴: ۶– ۷، ۵: ۲، ۸: ۱). تکبر و فخر کردن در اینجا به معنی بالیدن و افتخار کردن به چیزی است. ایمانداران قرنتس خادمین را با یکدیگر مقایسه می‌کردند و به یکی از آنان می‌بالیدند. پولس سؤالی اساسی از ایشان می‌کند: «... جز آنچه که از دیگران گرفته‌ای، چه داری؟ پس اگر از کسی دیگر گرفتی، چرا طوری به خود فخر می‌کنی که گویا از خود داشته‌ای؟» (۴: ۷). آیا کسی می‌تواند به هدایای دریافتی از دیگران ببالد؟ اما قرنتیان می‌بالیدند و پولس همین حالت را تقبیح می‌کند.

(علائم رسالت): سپس پولس به بحث درباره ماهیت اصلی رسالتش می‌پردازد. او تفاوت عمیق میان خود و ایشان را به روشنی بیان می‌دارد. این مسأله تأثیر مهمی بر رابطه او با کلیسای قرنتس دارد. او در آیات ۴: ۱۰- ۱۳ علائمی را برمی‌شمارد که رسالت (رسول بودن) او را ثابت می‌کند. او مشابه همین کار را در دوم قرنتیان ۶: ۴- ۱۰، ۱۱: ۲۳- ۲۸ انجام می‌دهد. چرا پولس چنین مسایلی را تذکر می‌دهد؟ علت اصلی، جنبه الهیاتی و تعلیمی دارد و به آیات ۱: ۱۸- ۳: ۴ بازمی‌گردد. ایمانداران قرنتس راه صلیب را از یاد برده بودند و به جای آن الهیات دروغینی را پیشه خود کرده بودند که ما آن را الهیات جلال می‌نامیم. در بخش پایانی این فصل به تفصیل در این خصوص بحث خواهیم کرد. پولس در اینجا کاربرد آموزه و الهیات صلیب را در زندگی روزمره مطرح می‌سازد. الهیات صلیب کاملا مغایر با طرز تلقی قرنتیان از زندگی مسیحی است. در نظر پولس، خادم بودن؛ یعنی خدمت کردن به عیسای مسیح خداوند یعنی راه صلیب.

زندگی پولس و دیدگاه او کاملا با انتظارهای ایمانداران قرنتس فرق دارد، به همین دلیل ایشان با او مخالفت می‌کنند. او جسما ضعیف است، فصاحت کلام ندارد، حمایت مالی ایشان را نمی‌پذیرد و به طور خلاصه از نقطه نظر ایشان مطلقا مانند یک رسول رفتار نمی‌کند، اما ایشان مانند پولس نیستند. آنها گویی در جلال زندگی می‌کنند. توجه داشته باشید که آیات ۴: ۸- ۱۰ حالتی تمسخرآمیز دارد. آنچه پولس در این آیات می‌گوید، از دیدگاه ایشان درست است، اما واقعا درست نیست. از این رو پولس در آیات ۴: ۱۱- ۱۳ برخی از «ضعف‌های» خود را به عنوان رسول نام می‌برد. دیدگاه پولس درمورد خدمت و شاگردی همان دیدگاه عیسای خداوند است؛ یعنی فروتنی. به این ترتیب پولس جنبه‌های مختلف مشکل را به یکدیگر ربط می‌دهد و به همه آنها با فلسفه یا الهیات صلیب پاسخ می‌دهد. «ناتوانی» خدا از انسان‌ها تواناتر است و حکمت انسانی را به حماقت تبدیل می‌کند. شقاق و جدایی بر سر رهبران نیز دیدگاهی است انسانی و در نتیجه حماقت و جهالت است. بنابراین مخالفت با پولس نیز در همان ردیف قرار دارد. رسالت و نحوه خدمت او انعکاس کامل و اصیلی است از انجیلی که او موعظه می‌کند. ممکن است کار او در نظر دنیا احمقانه جلوه کند، اما او در نقطه‌ای ایستاده که خدا کارش را از همانجا انجام می‌دهد.

۴: ۱۴- ۲۱ (اثبات اقتدار رسالتی): حال پولس به آخرین موضوع می‌رسد. او برخی رفتارهای نادرست را که ناشی از اعتقادات و الهیات نادرست بود، اصلاح کرده است. ضمن این کار او تأکید کرد که خادم است و با سایر خادمین نیز برابر می‌باشد. اگر چنین است، او چه حقی دارد چنین نامه‌ای به قرنتیان بنویسد؟ اصلا چرا ایشان باید سخن او را بپذیرند؟ به خاطر چنین سؤالاتی است که پولس لازم می‌بیند اقتدار خود را به عنوان رسول به ایشان ثابت کند، اقتدار برای اصلاح اشتباهات کلیسا. برای اثبات این امر او از استعاره‌هایی پر مغز بهره می‌گیرد. کلیسای قرنتس را پولس بنیاد گذاشته بود. به همین دلیل، او پدر ایشان شده بود. قبلا نیز گفته بود که او «کاشته» و «بنیاد نهاده» است.

استعاره و تمثیل پدر و فرزند در این جملات پایانی بسیار گویا و با مفهوم می‌باشد. او نمی‌خواست که ایشان را شرمنده سازد، گرچه ممکن است که آنها احساس شرم نیز کرده باشند. قصد او فقط تنبیهی پدرانه بود. از این رو او اکنون «التماس» می‌کند. او به ایشان دستور نمی‌دهد و آنان را مجبور به اطاعت نمی‌کند. التماس او این است که ایشان «به پدر» خود اقتدا کنند (یعنی از او نمونه بگیرند). به عبارت دیگر پولس از ایشان می‌خواهد که راه او را یعنی راه صلیب را پیروی کنند. از این جهت او تیموتاؤوس را می‌فرستد تا ایشان را در این اقتدا کمک کند و روش زندگی او را در مسیح عیسی به یاد ایشان بیاورد، اما گویا بعضی از فرزندان مخالف و یاغی هستند، خیلی حرف می‌زنند و هیاهو ایجاد می‌کنند، اما قدرت چندانی ندارند. آنها فکر می‌کنند که پولس رهایشان کرده است. پس دیگر نیازی نیست فکر خود را به خاطر او مغشوش کنند، اما پولس می‌گوید که بازخواهد گشت. حال قرنتیان چه نوع بازگشتی می‌خواهند، بازگشت با چوب تنبیه یا با ملایمت و محبت؟ آنها باید میان راه صلیب و راه تکبر که ناشی از حکمت انسانی است یکی را انتخاب کنند.

مضمون ادبی متن (۴: ۶– ۷)

در این قسمت ما به دو مشکل مربوط به متن در آیات ۴: ۶ و ۷ نگاهی خواهیم انداخت.
۴: ۶ اگر این آیه را از ترجمه‌های مختلف بخوانیم، متوجه خواهیم شد که عبارتی از این آیه در هر ترجمه به گونه‌ای متفاوت ترجمه شده است. این عبارت در ترجمه قدیمی فارسی چنین است: «... تا درباره ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید...» عبارتی که با حروف ایرانیک (مایل) تایپ شده، در ترجمه‌های دیگر چنین است:

ترجمه جدید فارسی: «... از ما یاد بگیرید که «از آنچه نوشته شده است، نباید تجاوز کرد»...»
N I V: «... از ما بیاموزید معنی آن ضرب‌المثل را که می‌گوید «از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید»...»
R S V: «... از ما بیاموزید که مطابق کلام خدا زندگی کنید...»
T E V: «... از ما بیاموزید معنی آن ضرب‌المثل را که می‌گوید «احکام را حفظ کنید»...»
Phillips: «... تا از آنچه قبلا گفتم، درس بگیرید...»

کتاب تفسیر بارت توضیح می‌دهد که حرف تعریف معینی که در متن یونانی به کار رفته (definie article)، گویای این حقیقت است که این عبارت یک نقل قول است. به گفته بارت برخی بر این باورند که این عبارت نقل قولی است از یک ضرب‌المثل متداول آن زمان و برخی دیگر نیز آن را اشاره به عهد عتیق می‌دانند. علی رغم اختلاقاتی که میان مترجم‌ها وجود دارد، می‌توان با اطمینان گفت که عبارت «از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید» یک نقل قول است، اما به هر حال، مقصود اصلی پولس از این آیات این است که نباید یکدیگر را خوار بشمارند و به انسان ببالند.

۴: ۷ در این آیه پولس می‌پرسد: «زیرا کیست که تو را برتری داد؟...» اما نمی‌دانیم پولس منتظر چه جوابی برای این سؤال خود می‌باشد. بارت می‌گوید که دو پاسخ برای این سؤال می‌توان در نظر گرفت. یک پاسخ می‌تواند «هیچ کس» باشد و پاسخ دیگر «خدا». بارت «هیچ کس» را انتخاب می‌کند. برای یافتن پاسخ صحیح‌تر، باید در نظر داشت که موضوع اصلی این پاراگراف این است که پولس می‌کوشد اختلافات میان مسیحیان را بردارد. او در فصل‌های ۱۲- ۱۴، به عطایا و تفاوت‌های خدادادی ایشان اشاره می‌کند، اما در این قسمت، او سعی می‌کند نشان دهد که همه ایشان به خاطر صلیب برابر هستند. در این آیه، دو سؤال دیگر هم مطرح می‌شوند و پاسخ هر دو سؤال منفی است؛ یعنی «هیچ». از این جهت ما نیز پاسخ «هیچ کس» را برای این سؤال اول در نظر می‌گیریم، زیرا همه ما به طور برابر فیض خدا را دریافت کرده‌ایم.

کلیسا، جامعه روح‌القدس (۳: ۱۶- ۱۷)

همانطور که به هنگام تفسیر آیات ۳: ۱۶- ۱۷ گفتیم، این آیات مهم‌ترین قسمت فصل سوم هستند. حال به بررسی علت این اهمیت می‌پردازیم. بار دیگر لازم به یادآوری است که پولس در این قسمت درباره زندگی فردی ایمانداران سخن نمی‌گوید. زمینه و محتوای متن نشان می‌دهند که استعاره هیکل خدا، اشاره به کلیسا به عنوان معبد و هیکل خدا دارد. او از همین استعاره به طرزی مشابه در دوم قرنتیان ۶: ۱۶- ۱۸ استفاده می‌کند تا ایشان را از بت‌پرستی منع کند. در رساله افسسیان ۲: ۱۹- ۲۱ باز کلیسا به عمارت تشبیه شده است، اما در افسسیان ۵: ۲۲- ۲۳ از روابط خانوادگی برای اشاره به کلیسا استفاده شده است. استفاده از تصویر و استعاره هیکل در این قسمت بسیار بجاست. نخست، به این دلیل که پولس قبلا کلیسا را به ساختمان و عمارت تشبیه کرده بود. در نتیجه، تصویر معبد ادامه طبیعی تصویر عمارت می‌باشد.

دوم آنکه یهودیان امید داشتند که در روزهای آخر، معبد یا هیکلشان نو یا بازسازی شود. در اینجا پولس امید یهودیان را به یک ساختمان مربوط نمی‌سازد، بلکه به قوم جدید خدا «در این ایام آخر». سوم و مهم‌تر از همه اینکه معبد جایی بود که یک بت (رب‌النوع) سکونت داشت. کلیسا نیز یک معبد است، زیرا خدای زنده از طریق روحش در میان کلیسا؛ یعنی جمع ایمانداران ساکن است. به همین جهت، پولس کلیسا را جامعه روح‌القدس می‌داند، زیرا او در میان ایماندارانی که به نام او گرد می‌آیند، سکونت دارد. هنگامی که پولس کلیسا را هیکل یا معبد خدا در قرنتس می‌خواند، بدیهی است که منظورش ساختمان کلیسا نیست. کلیسای قرنتس در خانه یوستس جمع می‌شدند (اعمال رسولان ۱۸: ۷). منظور او از کلیسا جمع ایمانداران قرنتس می‌باشد. ایمانداران قرنتس هستند که هیکل خدا را تشکیل می‌دهند، درست برخلاف معابد و بتکده‌های «خدایان بسیار و خداوندان بسیار» آن شهر.

به عبارت دیگر ایمانداران یا کلیسای قرنتس، راه حل خدا برای این شهر بودند. کلیسا یگانه راه حلی بود که خدا برای نجات مردم بت‌پرست قرنتس در نظر گرفته بود. فقط از طریق کلیسا بود که خدا قوم جدید خود را به وجود می‌آورد و نجات را تحقق می‌بخشید. به همین علت است که روح‌القدس پولس را الهام بخشید تا هشدار شدید مذکور در آیه ۱۷ را بنویسد. ایمانداران قرنتس فرآیند تخریب مایملک خاص خدا را در پیش گرفته بودند. کلمه «مقدس» در آیه ۱۷، نه فقط به پاکی اخلاقی، بلکه به چیزی نیز اشاره دارد که به خدا تخصیص یافته است. بنابراین خراب

کردن کلیسا با تفرقه و شقاق به معنی خراب کردن راه حل خدا و تخریب یگانه معبد خدای زنده در شهر قرنتس بود. در این صورت او نیز عاملین این تخریب را نابود خواهد ساخت. درک مفهوم کلیسا به عنوان جامعه روح‌القدس، در درک بسیاری از قسمت‌های این دو رساله مهم خواهد بود. از این رو در موقعیت‌های مختلف به آن مجددا اشاره خواهیم کرد.

چند تعبیر روحانی

در فصل دوم، اشاره‌ای کردیم به اصولی که باید به هنگام تعبیر روحانی در نظر داشته باشیم. در اینجا ما یک اصل دیگر را مطرح خواهیم کرد. این اصل «کاربرد گسترده‌تر» نام دارد و ارتباط نزدیکی با اصل «معنی عمیق‌تر» دارد. منظور از «کاربرد گسترده‌تر» این است که معنی یا کاربرد متن را فراتر از آنچه که نویسنده در نظر داشته، گسترش دهیم. به عنوان مثال، در اول قرنتیان ۳: ۱۰- ۱۵، روی سخن با کسانی است که می‌بایست کلیسای قرنتس را بر بنیادی که پولس نهاده بود بنا کنند. اگر بخواهیم این آیات را به طرز صحیح تعبیر کنیم، باید همین معنی را امروز نیز برای آن قائل شویم؛ یعنی باید این آیات را خطاب به رهبران کلیسای محلی بدانیم.

برای تعبیر کلام بر اساس اصل «کاربرد گسترده‌تر»، روش‌های درست و نادرست وجود دارد. روش درست آن است که این کلام را برای تمام کسانی بدانیم که در کلیساهای محلی‌مان، مسؤول بنای کلیسا هستند مثلا برای کشیشان و مشایخ، شماسان، معلمین مدرسه کلیسایی (کانون شادی) و غیره. البته روشن است که در زمان پولس، مدرسه کلیسایی وجود نداشت و به همین جهت، سخن او خطاب به معلمین این مدرسه نبوده است، اما اطلاق این آیات به این معلمین کار درستی است، زیرا شرایط کاملا قابل مقایسه می‌باشد. کلام نصیحت‌آمیز پولس برای همه کسانی است که در کار بنای کلیسا دخیل هستند، از جمله معلمین آموزشگاه کتاب مقدس!

اما روش نادرست این است که این آیات را مثلا به زندگی شخصی ایماندار نسبت دهیم و فکر کنیم که منظور این آیات این است که ایماندار باید زندگی فردی روحانی خود را بنا کند. چنین تعبیری کاملا برخلاف منظور پولس است. مثلا آیات ۳: ۱۶و ۱۷ را در نظر بگیرید که درباره هیکل خدا سخن می‌گوید و مقصودش این است که ایمانداران مجموعا هیکل خدا هستند. اگر بخواهیم این آیات را اینطور تعبیر کنیم که هر فرد ایماندار باید مراقب بدنش باشد، تعبیر نادرستی کرده‌ایم. البته نباید فراموش کرد که هم این تعبیر و هم تعبیر فردی آیات ۳: ۱۰- ۱۵، از نظر کتاب مقدس درست هستند، اما این تعابیر مربوط به سایر آیات کتاب مقدس می‌شوند، نه این آیات. اگر می‌خواهیم تعلیم دهیم که ایماندار باید زندگی روحانی خود را بنا کند و یا مراقب بدن خود باشد، باید به سایر قسمت‌های کتاب مقدس رجوع کنیم، نه به این آیات. از این رو برای تعبیر بر اساس اصل «کاربرد گسترده‌تر» باید به چهار اصل توجه داشته باشیم:

۱- نخستین قاعده تعبیر این است که متن، امروز همان معنی را بدهد که آن زمان می‌داد. اگر پولس در این آیات، به زندگی فردی ایماندار اشاره نمی‌کرد، امروز نیز نباید آن معنی را برای خود برداشت کنیم.

۲- در هر دو مورد، این آیات به مسایلی اشاره می‌کنند که مشابه آنها امروز نیز وجود دارد. بنابراین نیازی نیست که زمینه‌های مشابه را در جاهای دیگر جستجو کنیم. به عنوان مثال، ما امروز نیز کلیسا داریم و این کلیساها، رهبران دارند و این رهبران باید مراقب باشند که کلیسا را چگونه بنا می‌کنند.

۳- اگر این «کاربرد گسترده‌تر» ما، به تعلیمی مربوط شود که در جای دیگری از کتاب مقدس آمده است، باید به آن قسمت‌ها از کتاب مقدس مراجعه کنیم و از این آیات، برای کاربرد گسترده‌تر خود سؤاستفاده نکنیم. به عنوان مثال، درمورد بدن ایمانداران به عنوان هیکل روح‌القدس، در اول قرنتیان ۶: ۲۰ بحث شده است و باید فقط این آیه را برای این تعلیم خود به کار ببریم، اما اگر «کاربرد گسترده‌تری» در نظر دارید که در کتاب مقدس یافت نمی‌شود، در جایی از کارتان اشکال وجود دارد! شما می‌خواهید از جانب خدا سخنی بگویید که او هیچگاه نفرموده است.

۴- بالاخره مهم‌ترین علت برای آنکه از متن تعبیری نکنیم که مقصود نویسنده نبوده، این است که حقایق مذکور در این آیات، به خودی خود و همانطور که هستند برای امروز اهمیت کافی دارند. مثلا، اول قرنتیان ۳: ۱۶- ۱۷، مهم‌ترین

قسمت در عهد جدید است که درمورد کلیسای محلی سخن می‌گوید. کلیسای محلی باید هیکل خدا و جامعه‌ای از ایمانداران باشد که روح‌القدس در میانشان ساکن است. چنین کلیسایی برای خدا «مقدس» است. چنین کلیسایی راه حل خدا برای شهری است که آن کلیسا در آن قرار دارد. باید محلی باشد که جویندگان خدا او را بیابند، گناهکاران آمرزش را بچشند، شکسته‌دلان التیام یابند و بی‌کسان محبت را درک کنند. اگر کسی بخواهد چنین کلیسایی را خراب کند؛ یعنی کلیسا را چیزی کمتر از این بسازد، مورد مجازات و داوری شدید الهی قرار خواهد گرفت. بنابراین «کاربرد گسترده‌تر» زمانی درست است که به شرایط کاملا مشابه اطلاق شود و زمانی نادرست است که بخواهیم از آن، معانی مغایر با مقصود اصلی آیه برداشت کنیم.

الهیات نادرست قرنتیان

به هنگام تفسیر آیات ۴: ۶- ۱۳، اشاره کردیم که ایمانداران قرنتس، الهیات یا تعلیم اشتباهی را جایگزین «الهیات صلیب» کرده بودند. ما این تعلیم نادرست را «الهیات جلال» نامیدیم. این موضوع نیاز به توضیح بیشتری دارد، زیرا چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از مشکلات قرنتیان، در اثر همین برداشت یا الهیات نادرست بوده است، اما این تعلیم اشتباه کمی پیچیده است و برای درک صحیح آن باید توضیحات مفصلی درباره زمینه و مقدمات آن بدهیم. از این رو ابتدا به توضیح مسأله «امید به معاد» می‌پردازیم.

امید به معاد

قبل از هر چیز باید دانست که در عهد جدید، الهیات (یا طرز فکر) معادشناختی، چهارچوب و زمینه غالب می‌باشد. معادشناسی (Eschatology)، به معنی مطالعه امور آینده و زمان‌های آخر می‌باشد. در زمان عیسی، اکثر یهودیان طرز تفکری کاملا معادشناسانه داشتند. آنها گمان می‌کردند که در آخر زمان زندگی می‌کنند و منتظر بودند که هر لحظه خدا وارد تاریخ بشر شود و زمان را به پایان برساند و «عالم آینده» را آغاز کند. کلمه یونانی که به معنی آخر زمان است Eschaton می‌باشد. طرز تفکر معادشناسانه یعنی منتظر آخر زمان بودن. مسیحیان نخستین نیز این نگرش و طرز تفکر معادشناسانه را به ارث بردند. آنها وقایع مربوط به ظهور عیسی، مرگ و قیام او و افاضه روح‌القدس را به آخر زمان مرتبط می‌دانستند.

در ضمن، فرا رسیدن آخر زمان به معنی آغازی جدید بود، آغاز دوره و عصر جدید الهی و مسیحایی. این عصر جدید، «ملکوت خدا» نیز نامیده می‌شد؛ یعنی دوره‌ای که در آن خدا حکومت می‌کند. این عصر جدید، عصر عدالت خواهد بود (اشعیا ۱۱: ۴- ۵) و در آن انسان‌ها در صلح و صفا زندگی خواهند کرد (اشعیا ۲: ۲- ۴). در آن پری روح‌القدس عطا خواهد شد (یوئیل ۲: ۲۸- ۳۰) و عهد و پیمان جدید که ارمیا اعلام کرده بود تحقق خواهد یافت (ارمیا ۳۱: ۳۱- ۳۴). گناه و بیماری از میان خواهد رفت (ارمیا ۳۳: ۶- ۸) و حتی خلقت مادی نیز از برکات و سعادت این عصر برخوردار خواهد شد (اشعیا ۱۱: ۶- ۹). به همین جهت وقتی یحیی تعمیددهنده نزدیک بودن ملکوت خدا و ظهور مسیحا را اعلام کرد، امیدهای معادشناختی به اوج خود رسید. آمدن مسیح نزدیک بود؛ یعنی کسی که می‌بایست عصر جدید روح‌القدس را آغاز کند (لوقا ۳: ۷- ۱۷).

دنباله ماجرا را همه ما می‌دانیم. عیسی آمد و با خدمات خود نشان داد که ملکوت خدا نزدیک است (مرقس ۱: ۱۴- ۱۵ و لوقا ۱۷: ۲۰- ۲۱). او روح‌های پلید را بیرون راند، معجزات کرد و مطرودان جامعه و گناهکاران را با آغوش باز پذیرفت. همه اینها نشانه‌های فرا رسیدن پایان بود (لوقا ۱۱: ۲۰ و متی ۱۱: ۲- ۶ و لوقا ۱۴: ۲۱، ۱۵: ۱- ۲). همه چشم‌ها به او دوخته شده بود تا ببینند آیا او واقعا همان مسیحای موعود است یا نه و آیا عصر مسیحایی را با تمام جلال و شکوهش آغاز خواهد کرد، اما ناگهان او را مصلوب کردند. امیدها به یأس مبدل شد! اما نه! اتفاق پرجلالی افتاد. در روز سوم او از مردگان برخاست و به بسیاری از پیروان خود ظاهر شد. همه فکر می‌کردند که اکنون دیگر او «ملکوت را بر اسرائیل برقرار خواهد داشت» (اعمال رسولان ۲: ۶)، اما به جای این کار او نزد پدر بازگشت و روح‌القدس موعود را در پری خود فرو ریخت. سؤتفاهم درست از همینجا آغاز می‌شود، هم برای کلیسای اولیه و هم برای ما. عیسی اعلام می‌کرد که ملکوت خدا با آمدن خود او فرا رسیده است. افاضه روح‌القدس در پری و قوت، همراه با آیات و قوات و فرا رسیدن پیمان جدید، همگی نشانه‌های آمدن عصر جدید بود، اما ظاهرا هنوز آخر زمان فرا نرسیده است. پس چگونه باید آمدن ملکوت خدا و آخر زمان را با یکدیگر مربوط کرد؟

از همان آغاز، کلیسا به این مسأله پی برد که عیسی پایان نهایی را نیاورده، بلکه پایان را آغاز کرده است. این موضوع در موعظه پطرس در فصل سوم اعمال رسولان کاملا مشهود است. کلیسای اولیه دریافته بود که با مرگ و قیام عیسی و افاضه روح‌القدس برکات و مواهب عالم آینده فرا رسیده‌اند. بنابراین به یک معنی پایان فرا رسیده بود، اما به معنی دیگر پایان هنوز به طور کامل فرا نرسیده بود. پایان به طور کامل در آینده ظاهر خواهد شد. از این رو ایمانداران اولیه خود را واقعا معادشناختی می‌دیدند. آنها «بین دو دوره» زندگی می‌کردند؛ یعنی بین دوره آغاز پایان و خاتمه پایان! شام خداوند یا عشای ربانی نیز مفهومی معادشناختی داشت. در طی آن «موت خداوند تا هنگامی که باز آید» ظاهر می‌شد (اول قرنتیان ۱۱: ۲۶). آنها آمرزش رایگان و کامل خدا را در زمان حال چشیده بودند، اما هنوز کامل نشده بودند (فیلیپیان ۳: ۷- ۱۴).

آنها در روح زندگی می‌کردند، اما هنوز در دنیایی قرار داشتند که در آن خطر شیطان وجود داشت (غلاطیان ۵: ۱۶- ۲۶). آنها عادل شده بودند و زیر هیچ قصاصی قرار نداشتند (رومیان ۸: ۱)، اما هنوز داوری آینده را در پیش داشتند (دوم قرنتیان ۵: ۱۰). آنها «قوم آینده» خدا بودند. آینده بر زندگی آنها تأثیر مستقیم داشت. آنها از برکات آن استفاده می‌کردند و در پرتو ارزش‌های آن زندگی می‌کردند، اما هنوز می‌بایست در این جهان از آنها بهره بگیرند. مشکل اصلی برای آنها و ما این است که باید دائما در تنش میان زمان حال و آینده باشیم. ما هنوز در دنیای گناه‌آلود زندگی می‌کنیم. شیطان هنوز به شدت در حال فعالیت است. از این رو بسیاری فقط به آینده فکر می‌کنند و انتظار دارند خدا کاری در زمان حال انجام دهد. در نظر ایشان شفای بدن و زندگی کامل در روح‌القدس مربوط به آینده و عالم آینده است.

اشتباه قرنتیان

برخلاف این گروه، عده‌ای نیز چنان بر جلال و قدرت خدا در زمان حال تأکید می‌گذارند که واقعیت ملموس دنیای اطراف خود را از یاد می‌برند. اینها مسیح را فقط در جلال معجزات و قوت او می‌بینند، نه بر صلیب. به عقیده آنان فقط آیات و عجایب و قوات، خدا را جلال می‌دهند، چون خدا شفا می‌دهد، ما نیز باید همه را شفا دهیم. ایشان جایی برای ضعف و گرسنگی و تشنگی قائل نیستند. اکنون می‌توان طنز پولس را در آیات ۴: ۸- ۱۰ درک کرد. او می‌گوید: «اکنون دیگر تمام آرزوهای شما برآورده شده است! حال همه چیز برای شما فراهم است و اکنون بدون ما به سلطنت رسیده‌اید!» سپس نکته‌ای را اضافه می‌کند که مقصودش را روشن می‌سازد: «ای کاش واقعا اینطور بود تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم!» این حقایق نشان می‌دهد که قرنتیان بر حال بیش از آینده تأکید می‌گذاشتند. در نظر آنها همه چیز در دوره حاضر تحقق یافته است.

مفسری به نام وندلند (Wendland) معتقد است که به این طرز فکر قرنتیان، باید معرفت (Gnosis) و احساسات هیجانی (Enthusiasm) را اضافه کرد. مجموعه اینها الهیات جلال را تشکیل می‌دهد. آنها فکر می‌کردند که همه چیز را می‌دانند و معرفت دارند. شاید آنها فلسفه ناستیکی را نیز پذیرفته بودند (Gnosticism) و بر این باور بودند که جهان مادی، پاک نیست. در فصول ۶ و ۷ خواهیم دید که این نگرش چقدر بر آنها اثر گذاشته بود. به علاوه، روحانی بودن در نظر آنها به معنی زندگی کردن مداوم در خلسه هیجانات و احساسات بود. اهمیت تکلم به زبان‌ها برای آنها در این بود که می‌توانستند به زبان‌های فرشتگان؛ یعنی زبان آسمانی سخن گویند. از این رو ایشان بر کسانی که ظاهرا به اندازه خودشان روحانی نبودند، حکم می‌کردند. مطابق معیار آنها، پولس نیز چندان روحانی نبود. او به کمال نرسیده بود. او فصیح نبود و سخنان حکیمانه نمی‌گفت و از ضعف جسمی نیز برخوردار بود. آنها او را رسول مسیح جلال یافته نمی‌دانستند. در مقابل تمام اینها، پولس بار دیگر الهیات صلیب را مطرح می‌سازد. او قوت قیام مسیح را می‌شناخت، اما شراکت در رنج‌های او را نیز می‌شناخت. برای او زندگی در این جهان به معنی زندگی در تنش حال و آینده بود. ممکن است کسی در دوره حاضر رنج ببرد، اما از رنج‌های خود شادی نماید، زیرا به آینده امید و یقین دارد. شاگرد واقعی مسیح، از «صلیب» شانه خالی نمی‌کند تا به «جلال» برسد. او جلال واقعی را در قوت و فیض خدا می‌بیند که از طریق صلیب ظاهر شده است. همین نکته، موضوع اصلی بحث پولس در رساله دوم قرنتیان می‌گردد. قرنتیان ظاهرا این موضوع را درک نکرده بودند، اما پولس بارها و بارها تأکید می‌کند که زندگی واقعی مسیحی از دوره حاضر تا دوره آینده امتداد می‌یابد و زندگی در دوره حاضر به معنی پیمودن راه صلیب است (دوم قرنتیان ۴: ۷- ۱۸، ۶: ۱۰- ۳، ۱۱: ۶- ۱۲: ۱۰).

فصل ششم: فساد اخلاقی، دعاوی حقوقی و انضباط کلیسایی (فصل‌های ۵ و ۶)

در دو فصل قبلی توانستیم به مشکل اساسی کلیسای قرنتس بپردازیم. همچنین توانستیم تا حدی «الهیات قرنتیان» را بازسازی کنیم. امروز نیز احتمال دارد به سادگی تحت تأثیر چنین الهیات و عقایدی قرار بگیریم. این قبیل عقاید و الهیات، ممکن است حاوی بخشی از حقیقت باشند، اما نه تمام آن، اما به هر حال الهیات و عقیده‌ای که صلیب را نادیده بگیرد، منطبق با کتاب مقدس نیست. در این فصل، خواهیم دید که چگونه برخی از جنبه‌های این الهیات در سایر مشکلات قرنتیان جلوه‌گر و منعکس می‌شود. بی‌اهمیت انگاشتن بدن و تأکید بیش از حد بر «زمان حال» می‌تواند تأثیر عجیبی بر نگرش و دیدگاه شخص درمورد بدن جسمانی داشته باشد. پولس در فصل‌های ۵ و ۶ رساله اول، سه موضوع مختلف را مطرح می‌کند، اما در هر موضوع یک عامل و علت واحد دیده می‌شود. قرنتیان هنوز شدیدا مشتاق «شیر» هستند (۳: ۲)، زیرا هنوز رشد نکرده‌اند. پولس بیان می‌دارد که نمی‌خواهد ایشان را شرمنده سازد (۴: ۱۴)، اما در آنجا اتفاقاتی میفتد که واقعا شرم‌آور است.

در این فصل‌ها، پولس به انضباط کلیسایی نیز اشاره می‌کند، اما خواهیم دید که اعمال این انضباط چقدر برای پولس دردناک است. در نظر او، انضباط باید سبب نجات گردد نه محکومیت. ما نیز باید در زمینه انضباط مراقب روش کار خود باشیم. باید مراقب باشیم که هدف ما از انضباط برخیزانیدن افتادگان باشد نه تنبیه. در این فصل، به سه مشکل بعدی قرنتیان خواهیم پرداخت. برای هر مشکل، ابتدا به بررسی ماهیت آن خواهیم پرداخت. سپس پاسخ پولس را از نظر خواهیم گذراند. آنگاه پیشنهادی درمورد تعبیر آن ارائه خواهیم داد. اگر در آیات مربوط به هر مشکل، مسایلی در زمینه مضمون ادبی وجود داشته باشد، به هنگام مطالعه مشکل و پاسخ پولس به آنها خواهیم پرداخت.

مسأله زنا با محارم

از آیه اول فصل پنجم کاملا روشن است که پولس وارد مسأله جدیدی می‌شود. او می‌فرماید: «فی‌الحقیقت شنیده می‌شود که...» و آنچه که او شنیده، بسیار حیرت‌انگیز است.

ماهیت مشکل

از لحن نوشته پولس مشخص است که او از خبری که شنیده بسیار حیرت کرده است. به او گزارش داده‌اند که: «شخصی زن پدر خود را داشته» است. «داشتن» در اینجا به معنی داشتن رابطه دائمی همراه با روابط جنسی است. این شخص با زن پدر خود زندگی می‌کرده است. «زن پدر» می‌تواند به معنی مادر شخص نیز باشد، اما چنین چیزی در این متن محتمل به نظر نمی‌رسد، زیرا در این صورت پولس مستقیما کلمه مادر را به کار می‌برد و کلیسا نیز چنین رابطه‌ای را میان پسر و مادرش نمی‌پذیرفت. بنابراین می‌توان مطمئن بود که منظور نامادری بوده است. در ضمن، در هیچ جای متن تنبیه و انضباطی برای آن زن در نظر گرفته نشده است. این نشان می‌دهد که این «زن پدر» به احتمال قوی، عضو کلیسا نبوده است.

به علاوه، رابطه جنسی میان مادر و پسرش، چه نزد یهودیان و چه نزد غیریهودیان عملی شنیع و مذموم بوده است. در کتاب لاویان ۱۸: ۸، ۲۰: ۱۱ رابطه جنسی با زن پدر (نامادری) منع شده است. در لاویان ۱۸: ۷ نیز رابطه جنسی با مادر به شدت منع گردیده است. احکام رومی نیز روابط جنسی مرد را با مادرزن، نامادری و دخترخوانده خود منع می‌کند. در تمام این احکام، رابطه جنسی پدر و پسر با یک زن واحد ممنوع اعلام شده است. بنابراین متوجه زشتی مسأله می‌شویم، اما قباحت موضوع فقط یک جنبه از ناراحتی پولس را تشکیل می‌داد. جنبه دیگر موضوع بسیار وحشتناکتر بود و آن این بود که کلیسا به این وضع فخر می‌کرد. فخر کردن ممکن است به دو حالت اشاره کند:

۱- ممکن است ایمانداران قرنتس «به خاطر» این وضع فخر می‌کردند؛ یعنی فخر می‌کردند که این وضع را تحمل می‌کنند و این تحمل را ثمره روحانیت خود می‌دانستند.

۲- یا ممکن است علی رغم وجود این گناه در کلیسا، ایشان باز به خود افتخار می‌کردند؛ یعنی تکبر چشمانشان را کور کرده بود که وضع وخیم خود را نبینند. به هر حال، معنی فخر کردن هر چه باشد روشن است که تکبر و فخر آنها ایشان را از انجام هر گونه اقدامی بازداشته بود. پولس پس از آگاهی از اوضاع، می‌کوشد اقدامی انجام دهد.

پاسخ پولس

راه حلی که پولس ارائه می‌کند، بسیار روشن است. او در این قسمت، پنج بار تأکید می‌کند که ایمانداران آن شخص را از مشارکت با خود طرد کنند، اما روشن نیست که ماهیت این طرد و اخراج از کلیسا چیست و استعاره‌ای که برای روشن شدن مطلب به کار می‌برد چه معنایی دارد.

۵: ۱– ۵ موضوع این پاراگراف کاملا روشن است. در اینجا پولس دو جنبه موضوع را مطرح می‌کند (قبح مسأله و فخر قرنتیان) و می‌گوید که اقدام ایشان چه معنایی دارد. ایشان به جای اینکه سر خود را بالا نگاه دارند، باید «ماتم» بگیرند، طوری که انگار آن شخص زناکار مرده است. پولس برخلاف آنانی که دست به هیچ کاری نزده‌اند، دست به کار می‌شود. او دادگاهی تشکیل می‌دهد و حکم را صادر می‌کند. آن شخص باید از جامعه مسیحی یعنی از کلیسا اخراج شود، اما پولس نمی‌تواند این کار را به تنهایی انجام دهد. بنابراین از کلیسا می‌خواهد که گرد آیند و حکم را اجرا کنند. تمام این مسایل روشن است، اما جزئیات موضوع کاملا واضح نیست. از این رو در بخش‌های بعدی همین درس بار دیگر به آن خواهیم پرداخت.

۵: ۶– ۸ این پاراگراف چندان روشن به نظر نمی‌رسد، زیرا پولس لااقل دو بار استعاره خود را تغییر می‌دهد. او ابتدا ضرب‌المثل ساده‌ای را بیان می‌دارد. او همین ضرب‌المثل را در غلاطیان ۵: ۹ نیز به کار برده است. مقصود از آن، تأکید بر این مطلب است که موضوع ظاهرا کوچکی می‌تواند چنان گسترش یابد که همه شرایط را تحت تأثیر قرار دهد. منظور از «اندک خمیرمایه» آن شخص زانی است که به نوعی بر تمام کلیسا تأثیر می‌گذارد «تمام خمیر را»، اما پولس با اشاره به خمیرمایه به یاد عید فصح میفتد. بارت معتقد است که این رساله در زمان عید فصح و عید قیام نوشته شده است (۱۶: ۸ را بخوانید). در نظر پولس، کلیسا همان اسرائیل خداست. از آنجا که بره فصح یعنی مسیح، مصلوب شده کلیسا باید عید فصح را بدون خمیرمایه یعنی بدون حضور آن زانی برگزار نماید. شاید هم منظور پولس از «عید» در آیه ۸، شام خداوند بوده است. علی رغم این دو استعاره کمی مبهم، کل موضوع روشن است. از آنجا که مسیح برای آنان مرده است، ایشان باید زندگی جدید خود را بدون «بدی و شرارت» سپری کنند. بنابراین آن زانی باید از کلیسا اخراج شود تا کلیسا همان چیزی بشود که خدا می‌خواهد؛ یعنی «بی‌خمیرمایه». اگر اجازه بدهند آن مرد در کلیسا بماند، ممکن است تمام کلیسا آلوده و فاسد شود.

در دستور زبان، افعال می‌توانند در وجه اخباری یا در وجه امری باشند. این حالات افعال در آیه ۵: ۷ صدق می‌کند. پولس می‌فرماید: «خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید... (زیرا) بی‌خمیرمایه هستید...» فعل قسمت اول امری است و فعل قسمت دوم اخباری است. پولس در واقع می‌خواهد بگوید که چون بی‌خمیرمایه هستید (اخباری)، خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید (امری). حرکت از وجه اخباری به وجه امری، اساس انجیل است. انجیل می‌فرماید: «از آنجا که خدا شما را تقدیس کرده است (اخباری)، از او اطاعت کنید (امری).» پیروان فلسفه بی‌قانونی (بی‌شریعتی Antinomianism) و آزادی رفتار (Libertinism) در مسیحیت، اعتقادشان درست برخلاف انجیل است. آنها می‌گویند: «من محض فیض نجات یافته‌ام. بنابراین هر کاری بخواهم می‌کنم، قانون و محدودیتی وجود ندارد.» مرد زناکار در آیه ۵: ۱، جزو همین دسته افراد می‌باشد. در گفته آنان فقط از وجه اخباری استفاده می‌شود و وجه امری وجود ندارد. از طرف دیگر مسیحیان شریعت‌گرا در غلاطیه می‌گفتند: «کار خوب بکن، آنگاه خدا تو را خواهد پذیرفت.» در اعتقاد آنان، حرکت از وجه امری به سوی وجه اخباری است. در حالی که در انجیل حرکت از وجه اخباری به سوی امری است.

۵: ۹– ۱۳ در اینجا پولس کمی از مسأله اصلی فاصله می‌گیرد. او از موضوع زنا با محارم استفاده می‌کند تا سؤتفاهمی را که از نامه قبلی او به وجود آمده بود، برطرف سازد. سپس از توضیح خود استفاده می‌کند تا نتیجه‌ای عملی برای مسأله زنا در کلیسا بگیرد. گفته پولس روشن است. مسیحیان باید بدانند که دنیا در گناه خوابیده است و با این آگاهی در آن زندگی کنند، اما در کلیسا موضوع فرق می‌کند. مسیحیان متعلق به خداوند هستند، بنابراین کلیسا باید پاک باشد. به عبارت دیگر گفته پولس چنین است:

۱– مسیحیان می‌توانند به طور کلی با محیطهای خارج از کلیسا معاشرت کنند، اما این گفته کلی است، زیرا محیطهایی وجود دارد که معاشرت با آنها اکیدا ممنوع است (اول قرنتیان ۶: ۱۲– ۲۰، ۱۰: ۱۴– ۲۲).

۲– اما در داخل کلیسا باید انضباط و پاکی رفتار به طور کامل و دقیق رعایت شود. در آیات ۱۲ و ۱۳ اصول کار

مشخص شده است: «خدا بر اهل خارج داوری خواهد کرد، اما بر اهل داخل (یعنی اعضای کلیسا)، ایمانداران باید داوری کنند.»

مسأله انضباط کلیسایی (۵: ۳– ۵)

قبلا اشاره کردیم که گرچه موضوع اصلی آیات ۵: ۱– ۵ به اندازه کافی روشن است، اما ماهیت مسأله کمی پیچیده به نظر می‌رسد. در ضمن، کاربرد این متن برای شرایط امروزی دشوار است. به عنوان مثال، یکی از سؤتفاهم‌هایی که پیش می‌آید این است که در آیات ۴: ۳– ۵ مسیحیان از حکم کردن بر یکدیگر منع شده‌اند، در حالی که در آیه ۵: ۱۲ ظاهرا خلاف آن تعلیم داده می‌شود. برای روشن شدن این مشکلات و دیدگاه پولس در زمینه انضباط کلیسایی، لازم است سه تذکر تعبیری درمورد فصل ۵ بدهیم و برای هر تذکر، نکات دقیق تفسیری ارائه دهیم.

تذکر نخست: انضباط کلیسایی را نباید یک یا چند نفر انجام دهند. انضباط کلیسایی کار جامعه روح‌القدس است. آیات ۵: ۳– ۵ در یونانی، جمله طولانی و پیچیده‌ای را تشکیل می‌دهند. برای تفسیر صحیح این آیات باید دو مشکل مربوط به متن حل شود.

مشکل اول: در یونانی، عبارت «به شیطان سپرده شود» حالت مصدری دارد و فاعل آن نامشخص است. پولس از این گفته می‌تواند دو مقصود داشته باشد. او یا می‌خواسته بگوید: «من تصمیم گرفته‌ام... که او را به شیطان بسپارم» یا اینکه «... حکم کردم... که شما (و ما) این شخص را به شیطان بسپاریم.» بعضی از ترجمه‌های کتاب مقدس مانند N A S B، احتمال اول و بعضی دیگر مانند N I V، احتمال دوم را انتخاب می‌کنند. بارت نیز احتمال دوم را در نظر می‌گیرد. در کلیسا فقط پولس یکه تازه میدان نیست. این کل کلیساست که به عنوان جامعه مسیحی، وقتی با قدرت حضور عیسی جمع می‌شوند باید انضباط را پیاده کنند.

مشکل دوم: در کنار جمله فوق، این جمله نیز مطرح می‌شود: «هنگامی که شما... با قوت خداوند ما عیسای مسیح جمع می‌شوید...» اصطلاح «جمع شدن به نام یا با قوت خداوند»، با توجه به سایر رسالات پولس و متی ۱۸: ۲۰، باید قاعدتا اصطلاحی نیمه فنی باشد به معنی جمع شدن کلیسا برای عبادت. کلیسا می‌دانست که خداوند توسط روحش در این گردهمایی حضور دارد. در چنین گردهمایی که «قوت خداوند ما عیسای مسیح» حاضر است، کلیسا موظف است انضباط را اجرا کند. این انضباط را نه پولس می‌توانست انجام دهد و نه مشایخ و کشیشان. انضباط و تنبیه کلیسایی می‌بایست در جامعه مسیحی و در حضور قوت مسیح انجام شود.

تذکر دوم: گرچه انضباط کلیسای می‌تواند تأثیر شدیدی بر شخص تنبیه شده داشته باشد، اما هدف اصلی نجات اوست. پولس زندگی را به دو قلمرو تقسیم می‌کند: «قلمرو روح‌القدس و کلیسا و قلمرو شیطان و دنیا.» «سپردن شخص به شیطان»؛ یعنی خارج کردن او از قلمرو روح‌القدس و جامعه مسیحی یعنی کلیسا و فرستادن او به قلمرو شیطان. در اول تیموتاؤوس ۱: ۲۰ پولس عینا از همین اصطلاح استفاده می‌کند. پولس هدف از «سپردن به شیطان» را هلاکت جسم و نجات روح در روز خداوند عیسی بیان می‌کند. کلمه جسم می‌تواند در دو معنی به کار رود. در رومیان ۷: ۵، ۸: ۳– ۴ و در غلاطیان ۵: ۱۶– ۱۹ کلمه جسم به معنی طبیعت گناه‌آلود می‌باشد، اما در اول قرنتیان ۱۱: ۲۹– ۳۰ و دوم قرنتیان ۱۲: ۷ منظور از جسم، همان بدن فیزیکی انسان است.

معنی عبارت «هلاکت جسم» کمی دشوار است. در ترجمه‌های مختلف نیز این امر منعکس شده است. در ترجمه N I V و ترجمه جدید فارسی، این عبارت به صورت نابود شدن «طبیعت گناه‌آلود» و «طبیعت نفسانی» ترجمه شده است. در آیه مشابه؛ یعنی اول تیموتاؤوس ۱: ۲۰ نیز منظور مرگ آن افراد نیست، بلکه هدف این است که دیگر کفر نگویند. چنین به نظر می‌رسد که هدف از تنبیه و انضباط نجات فرد در این زندگی است نه فقط در ابدیت. به هر حال، هدف از انضباط فقط پاکی کلیسا نیست (آیات ۶– ۸)، بلکه این هدف نیز دنبال می‌شود که آن شخص «در روز خداوند عیسی نجات یابد.» آیا منظور این است که فرستادن شخص به قلمرو شیطان آنقدر وحشتناک است که باعث توبه و بازگشت او به جامعه روح‌القدس می‌گردد؟ نمی‌توان با یقین این را تأکید کرد، اما گمان می‌کنیم که چنین باشد. اگر این تفسیر را بپذیریم و بخواهیم آن را امروز نیز پیاده کنیم، باید ابتدا اطمینان حاصل کنیم که کلیسای محلی ما آنقدر روحانی و نیرومند هست که بتواند با چنین انضباطی باعث نجات شخص خطاکار گردد.

تذکر سوم: انضباط کلیسایی مخصوص گناهانی است که واقعا حیات جامعه مسیحی را به خطر می‌اندازد و نباید آن را با روح انتقاد و قضاوت توأم با اغراض شخصی اشتباه کرد. در آیه ۵: ۱۱ پولس به یک دسته از گناهان اشاره می‌کند، اما نمی‌گوید که همه آنها را باید با «سپردن به شیطان» تنبیه و انضباط کرد. در آیات ۶: ۱- ۱۱ نیز برای کسی که به برادر خود ظلم کرده چنین تنبیهی در نظر نمی‌گیرد، اما گناهانی هست که با زندگی جامعه روح‌القدس ناسازگار است. در واقع پولس معتقد است کسانی را باید به شیطان سپرد که تصمیم گرفته‌اند در چنین گناهانی دائما زندگی کنند، مانند شخص زناکار فصل ۵. کسانی که زندگی خود را در چنین گناهانی سپری می‌کنند، در واقع خودشان از جامعه روح‌القدس بیرون رفته‌اند.

با توجه به تمام این نکات، می‌توان درک کرد که امر به داوری کردن در ۵: ۱۲ و نهی از داوری کردن در ۴: ۳- ۵ چه رابطه‌ای با هم دارند. در آیات ۴: ۳- ۵ منظور از داوری، انتقاد از دیگران همراه با اغراض شخصی است. اینگونه داوری هیچگاه مجاز نیست. نه عیسی آن را مجاز دانست (متی ۱۸: ۱۵- ۱۷) و نه پولس (اول تیموتاؤوس ۵: ۱۹- ۲۰). اگر بخواهیم امروز در کلیساهای خود چنین کاری انجام دهیم باید مراقب و هشیار باشیم. انضباط کاری است گروهی و باید با حضور روح‌القدس و قوت عیسی انجام شود. در ضمن باید باعث نجات گردد. اگر انضباط فقط توسط چند نفر صورت گیرد، ممکن است میدان برای اغراض شخصی و سؤنیت‌ها باز شود. در این صورت، این انضباط کنندگان می‌باشند که باید توبه و بازگشت کنند.

مسأله دعاوی حقوقی (۶: ۱– ۱۱)

در فصل ششم رساله اول قرنتیان دو موضوع مستقل مطرح شده است، اما هر دو موضوع از بحث درباره مرد زناکار در فصل ۵ ریشه گرفته‌اند. در آیات ۶: ۱- ۱۱، انگار پولس می‌خواهد بگوید: «حالا که درمورد مسأله داوری سخن گفتیم، اجازه بدهید این را نیز بگوییم که...» (از آنجا که پولس در آیه ۵: ۱۱ به مسأله طمع نیز اشاره کرده بود، پرداختن به مسأله ظلم و فریب در زمینه مسایل مالی، منطقی به نظر می‌رسد) و در آیات ۶: ۱۲- ۲۰ نیز انگار چنین می‌خواهد بگوید: «حالا بار دیگر به مسأله آن شخص زانی بازگردیم و چند کلمه درباره زنا و فساد اخلاق بگوییم...»

ماهیت مشکل

مسأله چنان پولس را به خشم آورده که او با سؤالاتی نظیر: «آیا کسی... جرأت دارد...؟»، «یا نمی‌دانید که...؟»، «آیا در میان شما یک نفر دانا نیست...؟» آن را طرح می‌کند. او در ضمن این سؤالات، زمینه را برای پاسخ خود فراهم می‌آورد. مسأله خیلی روشن است. یکی از اعضای کلیسا (عضو الف) عضوی دیگر (عضو ب) را فریب داده و از او پولی گرفته است. عضو ب علیه عضو الف به دادگاه شکایت کرده تا پول خود را باز پس گیرد. پولس از دو موضوع رنج می‌برد. نخست چنین کلاهبرداری و ظلمی اصلا نمی‌بایست پیش می‌آمد. به همین جهت او عضو الف را به شدت توبیخ می‌کند. دوم آنکه نمی‌بایست مسأله به دادگاه کشیده می‌شد، بلکه می‌بایست در داخل جامعه روح‌القدس حل می‌شد. از این رو او عضو ب را نیز به شدت توبیخ می‌کند.

در ضمن توجه داشته باشید که پولس تمام کلیسا را خطاب قرار می‌دهد. چنین مسایلی در میان برادران، فقط به خودشان مربوط نمی‌شود و مسأله خصوصی آنان نیست. مسیحی بودن به معنی عضویت در قوم جدید خدا؛ یعنی در جامعه معادشناختی روح خدا می‌باشد. به همین علت، پولس کلیسا را نیز شدیدا توبیخ می‌کند. پیش از آنکه به جواب پولس بپردازیم، لازم است توضیح دهیم که در آیه ۶: ۱، عبارت «چون بر دیگری مدعی باشد»، در زبان یونانی یک اصطلاح فنی است و به معنی «شکایت کردن از کسی به دادگاه» می‌باشد. به همین جهت، موضوع بحث در این آیات، فقط یک اختلاف ساده نیست. عضو واقعا به دادگاه شهر رفته بود و شکایت کرده بود.

پاسخ پولس

۶: ۱- ۶ سخن پولس خطاب به کلیسا، شامل دو بخش است. در بخش اول (آیات ۲- ۴)، او با طرح سؤالاتی نشان می‌دهد که مسأله از نظر عقیدتی و الهیاتی چقدر پوچ و احمقانه است. در بخش دوم (آیات ۵ و ۶)، پولس می‌کوشد کلیسا را شرمنده سازد تا متوجه شوند چه اتفاقی در میانشان افتاده است. اساس استدلال پولس معادشناختی است. چرا مسیحیان نمی‌بایست دعاوی خود را در دادگاه شهر طرح کنند؟ آیا به خاطر اینکه بی‌ایمانان نمی‌توانند عادلانه قضاوت کنند؟ پولس می‌دانست که بی‌ایمانان می‌توانند عادلانه حکم صادر کنند (اعمال رسولان ۱۶: ۳۵- ۴۰، ۱۸:

۱۲- ۱۷، ۲۵: ۱۰- ۱۲) یا آیا به خاطر اینکه مسیحیان نباید کاری با دنیا داشته باشند؟ او در آیه ۵: ۹ خلاف این مطلب را بیان داشته است. پس علت چه بود؟ علت این بود که کلیسا یک جامعه معادشناختی است و زندگی اعضای آن در زمان حال، وابسته به وضع آنها در آینده است.

بنابراین پولس نکته‌ای را درباره آخرت مطرح می‌کند که چندان برای ما روشن نیست. قوم خدا در روز داوری، دنیا و فرشتگان را داوری خواهند کرد (قطعا منظور فرشتگان سقوط کرده است). با ذکر این واقعیت معادشناختی، پولس دو مسأله را مطرح می‌سازد:
۱- بی‌اهمیت بودن چنین مرافعه‌ای
۲- فانی بودن دادگاه‌های دنیا. در اینجا سؤالی که در زمینه متن این آیات مطرح می‌شود این است که منظور از «آنانی که در کلیسا حقیر شمرده می‌شوند» چه کسانی است؟ (در ترجمه جدید، این عبارت چنین است: «اشخاصی که در کلیسا هیچ اعتباری ندارند.») برای درک معنی این عبارت، باید به فعلی که بعد از آن می‌آید؛ یعنی فعل «می‌نشانید» توجه کنیم. این فعل در یونانی Kathizete می‌باشد و در اصطلاح قضایی به معنی «درخواست از یک قاضی برای صدور حکم» است.

در این قضیه، عضو ب به قاضی و دادگاه مراجعه کرده بود. به این ترتیب، نتیجه می‌گیریم که منظور از عبارت «آنانی که در کلیسا حقیر شمرده می‌شوند» یا به قول ترجمه جدید «اشخاصی که در کلیسا هیچ اعتباری ندارند»، اشاره به دادگاه‌هاست. البته منظور این نیست که پولس دادگاه‌ها را حقیر می‌شمارد. مقصود این است که دادگاه‌های دنیا در مقابل عظمت و واقعیت‌های معادشناختی، «بی‌اعتبار هستند.» پولس اعلام می‌دارد که ایمانداران بر فرشتگان داوری خواهند کرد. پس چرا برای مسایل روزمره، «مقدمات روزگار»، باید نزد بی‌ایمانان بروند که در کلیسا «اعتبار» یا جایگاهی ندارند و خودشان هم تحت داوری الهی خواهند آمد؟ در آیات ۵ و ۶، پولس به سؤالات خود ادامه می‌دهد. او در آیات ۴: ۸- ۱۳ می‌کوشید تا قرنتیان را شرمنده نسازد، اما در اینجا این کار را می‌کند. پولس به کسانی که به «حکمت» خود می‌بالیدند، می‌گوید: «آیا در میان شما یک نفر دانا (حکیم) نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟» این سؤال حمله‌ای مستقیم به غرور آنان است.

۶: ۷ و ۸ پولس پس از آنکه کلیسا را شرمگین می‌سازد، عضو ب را خطاب قرار می‌دهد. او با دو سؤال ساده، اما نافذ، او را دعوت می‌کند که با اطاعت از اصل اخلاقی مهمی که عیسی تعلیم داد از انتقام و اقدام متقابل صرفنظر کند. عیسی نه فقط تعلیم داد که نباید انتقام گرفت، بلکه خودش مطابق همین روش زندگی کرد. متی ۵: ۳۸- ۴۲ و لوقا ۶: ۲۷- ۳۵ او درباره بخشش و عدم انتقام تعلیم داد. در لوقا ۹: ۵۱- ۵۶ او شاگردان را توبیخ فرمود، زیرا ایشان می‌خواستند از آسمان بر سامریان آتش ببارانند. در لوقا ۲۳: ۳۳- ۳۸ او برای آنانی که او را به صلیب کشیده بودند، طلب آمرزش کرد. سربازان بر او آب دهان انداختند و با مشت او را زدند، اما او انتقام نگرفت (متی ۲۶: ۶۷- ۶۸). پولس در رسالات خود، ایمانداران را به اطاعت از این اصل اخلاقی دعوت می‌کند. در رومیان ۱۲: ۱۷- ۲۱ او دستور داده، می‌گوید: «انتقام خود را مکشید!» در اول تسالونیکیان ۵: ۱۵ نیز می‌فرماید: «زنهار کسی با کسی به سزای بدی، بدی نکند!»

روشن است که ایماندار شدن، زندگی را ساده‌تر نمی‌کند. رفتار مبتنی بر گذشت نه به سبب سهولت آن، بلکه به خاطر تفکر معادشناختی مسیحیان است. ایماندار می‌تواند ظلم دیگران را در زمان حال تحمل کند فقط به این دلیل که به آینده نظر دارد. به عبارت دیگر او از خودپرستی که بر دوره حاضر حکمفرماست، آزاد شده است. او آزاد شده تا مطابق اصل محبت که ویژگی دوره آینده است، زندگی کند. او می‌تواند اینچنین زندگی کند، زیرا در مسیح مرده و قیام کرده تا در عصر جدید زندگی کند (رومیان ۶: ۱- ۱۲ و دوم قرنتیان ۵: ۱۴- ۱۷). بنابراین او می‌تواند مانند مسیح مورد ستم دشمنان قرار گیرد، اما باز آنها را دوست داشته باشد. به همین جهت پولس می‌پرسد: «آیا برای شما بهتر نیست که مظلوم واقع شوید؟ آیا بهتر نیست که گول کسی را بخورید؟» (۶: ۷ ترجمه جدید). به این ترتیب، او از عضو ب می‌خواهد که از مسیح سرمشق گیرد، اما در ضمن در آیه ۸ عضو الف را خطاب قرار می‌دهد و ظلم و فریب (کلاهبرداری) او را خاطرنشان می‌سازد. رفتار هر دو ایشان، برای کلیسا شکستی بوده است.

۶: ۹- ۱۱ پولس در آیه ۸ به ظلم و کلاهبرداری عضو الف اشاره کرد. کلمه ظلم کردن در یونانی Adikeo می‌باشد

و معنی آن «رفتار غیرمنصفانه با دیگران» است. پولس در این پاراگراف از مسأله ظلم استفاده کرده اشاره می‌کند که ظالمان و فریبکاران؛ یعنی کسانی که با دیگران رفتاری غیرمنصفانه دارند، وارث ملکوت خدا نخواهند شد، اما نه فقط ظالمان، بلکه فهرستی از افرادی را ارائه می‌دهد که نمی‌توانند وارد ملکوت شوند. بعضی از ایمانداران قرنتس، پیش از ایمان چنین بودند، اما اکنون پاک و مقدس شده‌اند. البته منظور پولس این نیست که عضو الف وارد ملکوت نخواهد شد. منظور اصلی این پاراگراف، هشدار دادن به کلیساست تا زندگی‌شان مطابق اصول مسیح باشد. آنانی که هنوز در قلمرو شیطان زندگی می‌کنند، وارث ملکوت نخواهند شد. پولس به طور غیرمستقیم از آنان می‌خواهد که شبیه مردم دنیا که در قلمرو شیطان زندگی می‌کنند، نباشند.

تعبیر متن

گرچه امروزه شرایط اندکی تغییر کرده، اما میان فرهنگ عصر حاضر و آن روزگار عناصر قابل مقایسه بسیاری وجود دارد. اخلاقیات صلیب؛ یعنی اخلاقیات عدم انتقام، هنوز نافذ و قابل اجراست. مسیح ما را از خودپرستی و خودبینی آزاد کرده است. از این رو ما نیازی به دفاع از منافع خود در دوره حاضر نداریم. چنین تفکری از دیدگاه انسانی غیرقابل قبول است، اما مسیح ما را از این دیدگاه آزاد کرده است. این اخلاقیات ملکوت خداست. ما وارد قلمرو فرمانروایی خدا شده‌ایم و باید مطابق اخلاقیات آن زندگی کنیم. این است شاگردی مسیح.

مسأله زنا و فساد اخلاقی (۶: ۱۲– ۲۰)

پولس موضوع داوری را به پایان برد. آیات ۶: ۹- ۱۱ که نتیجه‌گیری پایانی او درمورد مسأله دعاوی است، پل مناسبی است برای طرح مسأله زنا و فساد اخلاقی.

ماهیت مشکل

موضوع اساسا روشن است. بعضی از ایمانداران قرنتس در زمینه جایز بودن روابط جنسی با فاحشه‌ها بحث می‌کردند و یا عملا مرتکب آن شده بودند، اما چگونه چنین تفکر غیراخلاقی بر آنها حاکم شده بود؟ از پاسخ پولس می‌توان موضوع را بازسازی کرد. می‌توان با اطمینان گفت که عقاید و الهیات نادرست آنان سبب چنین تفکر و عملی شده بود. این الهیات یا عقاید نادرست، در این مورد، نگرش ناستیکی درمورد بدن می‌باشد. کلید درک این موضوع، در آیات ۱۲ و ۱۳ پیدا می‌شود. در برخی ترجمه‌های جدید، بعضی عبارات در داخل گیومه قرار داده شده‌اند (مراجعه کنید به ترجمه جدید ۶: ۱۲و ۱۳). این عبارات در ترجمه قدیمی فارسی اینها هستند: «همه چیز برای من جایز است» و «همه چیز برای من روست» و «خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک.» این به آن معناست که مترجمین این قسمت‌ها را موضع قرنتیان می‌دانند و معتقدند که پولس آنها را از زبان قرنتیان نقل قول می‌کند.

بارت می‌گوید که عبارت «همه چیز برای من جایز است» حاکی از تفکر آزادی رفتار (Libertinism) می‌باشد. نام دیگر این تفکر، آزادی از شریعت و قانون (Antinomianism) است. پیروان این تفکر، آزادی را مجوزی برای انجام هر عملی می‌دانستند. عبارت «خوراک برای شکم و شکم برای خوراک» نیز منعکس‌کننده تفکر گنوستیکی (ناستیکی- Gnosticism) است که عالم مادی (منجمله بدن انسان) را پست می‌شمرد. با توجه به نکته فوق، می‌توان حدس زد که قرنتیان چنین می‌گفتند: «مسیح ما را آزاد کرده است. خود پولس به ما گفت که در مسیح، ما از شریعت آزاد شده‌ایم. بنابراین برای ما مسیحیان هر کاری مجاز است. به علاوه می‌دانیم که خوراک و شکم هر دو به این دوره حاضر تعلق دارند و یک روز از بین خواهند رفت. پس خورد و خوراک ما برای خدا اهمیتی ندارد. پس اگر خوراک و شکم در نظر خدا مهم نیستند، بدن و روابط جنسی نیز حتما چنین هستند.» در این آیات وقتی سخن از فاحشه به میان می‌آید به احتمال قوی منظور روسپی‌گری مذهبی در بتکده‌هاست. چنانکه در فصل ۹ خواهیم دید، قرنتیان اشکالی نمی‌دیدند که در میهمانی‌های شام در بتکده‌ها شرکت کنند. در اینجا نیز ایشان اشکالی در شرکت در سایر «عیش و عشرت‌ها» نمی‌بینند. باز می‌بینم که عقاید و تعالیم نادرست، ایشان را به انحراف کشیده است.

پاسخ پولس

پاسخ پولس مانند خود مشکل و مسأله، بسیار روشن است. او می‌پرسد: «پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟» در پاسخ او فریاد زده، می‌گوید: «حاشا... از زنا بگریزید!» پولس برای حل مسأله به ریشه مشکل می‌پردازد و ریشه مشکل در الهیات و عقاید غلط آنان است.

۶: ۱۲ در اینجا پولس به عقیده آنان در زمینه آزادی رفتار (Libertinism) اشاره می‌کند. یک مسیحی شریعت‌گرا ممکن است بپرسد: «چه چیز جایز است؟ شریعت چه کاری را می‌خواهد انجام دهم تا در حضور خدا مقبول باشم؟ چه کاری انجام دهم تا مورد لطف او قرار گیرم؟» اما فردی که پیرو آزادی رفتار است، چیزی نمی‌پرسد، بلکه می‌گوید: «از آنجا که ما از شریعت عادل شمرده نمی‌شویم، در نتیجه شریعتی برای ما وجود ندارد و همه چیز برای ما جایز است» اما پولس می‌گوید: «مسأله این نیست که چه چیز جایز است یا نیست، مسأله این است که چه چیزی مفید است!» به این ترتیب او اصل جدید برای اخلاقیات بنیاد می‌نهد، اصلی که بر واکنش فرد به فیض مسیح و قدردانی او از این فیض استوار است، نه بر استفاده مغرضانه از آزادی و حقوق حقه! پولس سپس مسأله «روا بودن» را مطرح می‌سازد. به گفته بارت، اگر بگوییم که برای مسیحی، این یا آن کار رواست، در واقع مجوزی به او داده‌ایم که او را در قید هوس‌ها و خودپرستی‌هایش اسیر می‌سازد و این درست همان چیزی است که مسیح ما را از آن آزاد کرده است.

۶: ۱۳- ۲۰ در این آیات پولس به تفکر گنوستیکی قرنتیان در خصوص بدن حمله می‌کند و سه مطلب را در این زمینه مطرح می‌سازد: نخست، در آیات ۱۳ و ۱۴ او اظهار می‌دارد که ایشان تعلیم مسیحیت را درباره بدن درست نفهمیده‌اند. او می‌پذیرد که خوراک و شکم هر دو فانی خواهند شد. در فصل ۹ خواهیم دید که خوراک در نظر پولس اهمیتی نداشته است. خوراک و شکم متعلق به این دوره هستند، اما بدن مسأله دیگری است. بدن متعلق به خداوند است. بدن فانی نخواهد شد، بلکه قیام خواهد کرد. این واقعیتی است که در آیه ۱۴ بیان شده است. در پس این جملات مذکور در آیات ۱۳ و ۱۴، عقیده و تعلیم مسیحیت را درباره خلقت حس می‌کنیم. کلام خدا تعلیم می‌دهد که خدا عالم مادی را آفرید و آن را نیکو خواند. او همچنین انسان را با بدن و روح، اما به صورت یک واحد آفرید، اما بدن انسان از اثرات سقوط (هبوط) لطمه فراوان دید، از این رو محکوم به مرگ است، اما مسیح در صلیب و قیام خود، تمامیت انسان را نجات می‌بخشد. در چنین متنی، پولس با اشاره به بدن، می‌گوید: «به قیمتی خریده شدید...» (۶: ۲۰). هم بدن و هم روح انسان باید به جلال برسند. بدن از آن مسیح است. به همین جهت، او آن را قیام خواهد داد. در فصل بعدی، ضمن مطالعه فصل پانزدهم، به این مسأله بیشتر خواهیم پرداخت.

ثانیا، در آیات ۱۵- ۱۷، پولس نشان می‌دهد که آنان ماهیت روابط جنسی را درک نکرده‌اند. وقتی زن و مردی روابط جنسی برقرار می‌کنند، یک تن می‌شوند. پیدایش ۲: ۲۴ همین را می‌گوید، اما ایماندار و فاحشه به دو قلمرو مختلف تعلق دارند (قلمرو روح‌القدس و قلمرو شیطان). به همین جهت، ایماندار که توسط روح‌القدس با خداوند عیسی یک شده است، نمی‌تواند در بدن با شخصی از قلمرو شیطان یک شود. این به آن معناست که «عضوی از مسیح» را برداشته به دنیا پیوند بزنیم. این مسأله باز به آموزه خلقت و نجات بازمی‌گردد که در پاراگراف قبلی به آن اشاره کردیم. (این مطلب، درمورد ایماندارانی که با بی‌ایمانان ازدواج کرده‌اند، صدق نمی‌کند. درباره روابط این قبیل زوج‌ها، پولس در فصل ۷ تعلیمی ارائه می‌دهد). ثالثا، پولس آموزه هیکل را درمورد بدن نیز به کار می‌برد. روح خدای حی در ایماندار ساکن است. از این رو، او نیز مانند کلیسا، هیکل خداست. به عبارت دیگر، ایماندار معبدی است که خدا در آن ساکن است. در نتیجه، او نمی‌تواند هیکل خدا را به معابد دیگر تبدیل کند. به این ترتیب، پولس به الهیات و عقاید نادرست ایشان می‌پردازد که باعث شده بود ایشان تصور کنند که مجاز هستند با فاحشه‌ها مراوده نمایند، اما جالب است که او از همان ابتدا با «نه» آغاز نمی‌کند، بلکه نشان می‌دهد که زنا و فساد اخلاق با زندگی در مسیح ناسازگار است.

فصل هفتم: زنده شدن بدن مسیحیان (فصل ۱۵)

ضمن بررسی شش فصل نخست رساله اول قرنتیان، مشاهده کردیم که مشکلات ایشان همگی ریشه‌ای عقیدتی داشتند. آنان به ماهیت واقعی ایمان و اعتقادات مسیحی پی نبرده بودند. گویا آنان به راه هیمینائوس و فلیطس رفته بودند که در حق ایشان گفته شده است: «ایشان از حق برگشته، می‌گویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند» (دوم تیموتاؤوس ۲: ۱۸). قیامت و زنده شدن مردگان، یکی دیگر از مشکلات کلیسای قرنتس بود. مشیت الهی بر این قرار گرفته بود که در اثر این مشکل، یکی از غنی‌ترین قسمت‌های کتاب مقدس درمورد قیامت نوشته شود. این مشکل در فصل پانزدهم رساله مورد بحث قرار گرفته است. ما بررسی این فصل را خارج از ترتیب عادی فصل‌های رساله انجام می‌دهیم، زیرا علت عقیدتی که موجب بروز چنین مشکلی شد، مشابه علتی است که در آیات ۶: ۱۲– ۲۰ بررسی کردیم. در ضمن، احتمالا این فصل نیز مانند فصل‌های ۱ - ۶، پاسخی است به گزارش رسیده از کلیسای قرنتس به نامه ایشان.

ماهیت مشکل (۱۵: ۱– ۵۸)

مشکلی که در فصل ۱۵ مطرح شده، جنبه کلامی و عقیدتی دارد، در حالی که بقیه مشکلات قرنتیان جنبه رفتاری داشتند. البته مشکلات رفتاری ایشان نیز علتی عقیدتی داشت از این رو ما به مسایل عقیدتی و کلامی نیز می‌پرداختیم، اما در اینجا مسأله کاملا عقیدتی و کلامی است. به همین علت، سبک استدلال پولس در این فصل اندکی متفاوت است.

پیش از آنکه به بررسی مشکل بپردازیم، ببینیم پولس چگونه از این مشکل آگاه شد. برخی معتقدند که هیأت اعزامی، پولس را از این مسأله مطلع ساخت. برخی دیگر نیز بر این عقیده هستند که این موضوع در نامه قرنتیان مطرح شده بوده است. دو نکته ما را هدایت می‌کنند که شق اول را بپذیریم. اول آنکه این بخش با عبارت «اما درباره...» آغاز نمی‌شود، در حالی که تمام بخش‌هایی که در پاسخ نامه نوشته شده‌اند با این کلمات شروع شده‌اند. دوم آنکه پولس در ابتدای بخش می‌فرماید: «... چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟» (۱۵: ۱۲). بیشتر به نظر می‌رسد که این جمله پاسخی باشد به یک سؤال شفاهی تا کتبی. از این رو، ما آن را پاسخی به گزارش هیأت تلقی می‌کنیم، اما این امر در نهایت، تأثیری در درک این فصل ندارد.

حال ببینیم مشکل اصلی که در فصل ۱۵ مطرح شده چیست؟ اگر این فصل را دقیق بخوانیم، متوجه خواهیم شد که در آن سه موضوع درباره قیام عنوان شده است: «قیام مسیح، قیام مردگان، بدن جدید در قیامت.» ایمانداران قرنتس در خصوص کدام یک از این سه موضوع اشکال داشتند؟ با اندکی دقت، می‌توان دریافت که ایشان به قیام مسیح ایمان کامل داشتند. در آیه اول، پولس صریحا بیان می‌دارد که ایشان انجیل را شنیدند و آن را پذیرفتند. در آیه ۱۱ نیز همین موضوع تکرار و تصریح می‌شود. در آیات ۱۴و ۱۵و ۱۷ نیز پولس از واقعیت قیامت مسیح استفاده می‌کند تا واقعیت قیامت مسیحیان را اثبات کند. تمام اینها دال بر آن است که قرنتیان به قیام مسیح ایمان کامل داشتند.

در نتیجه، مشکل را باید در موضوع‌های «قیام یا برخاستن مردگان» و «بدن جدید در قیامت» جستجو کرد. بعضی از ایمانداران قرنتس ایمان نداشتند که مسیحیان قیام خواهند کرد. شاید این سؤال پیش آید که چگونه امکان دارد یک مسیحی به قیام بدن مردگان اعتقاد نداشته باشد. برای درک این موضوع باید توجه داشت که اولا در این دوره، هنوز کتاب عهد جدید به وجود نیامده بود، در نتیجه ایمانداران از یک مجموعه واحد برای اطلاع از کلیه تعالیم مسیحی برخوردار نبودند. ثانیا در میان یونانی‌ها بخصوص در میان معتقدین به فلسفه گنوستیکی زنده شدن بدن مردگان متصور و حتی مطلوب نبود. آنها مرگ را رهایی از جسم و تداوم ابدی حیات روح می‌پنداشتند. ثالثا، نمی‌توان مطمئن بود که مبشرین صدر مسیحیت، فرصت می‌کردند تمامی جنبه‌های اعتقادات مسیحی را به صورت آنچه که ما «اصول اعتقادات» و یا «الهیات سیستماتیک» می‌خوانیم به نوایمانان بیاموزند. البته مطمئن هستیم که حقایق اساسی مانند، قیام مسیح تعلیم داده می‌شدند (به ۱۵: ۱– ۱۱ مراجعه شود)، اما ظاهرا چنین استنباط می‌شود که قیامت بدن مردگان مسیحی برای مسیحیان اولیه چندان روشن نبوده است. فصل ۱۵ اول قرنتیان و نیز فصل ۴ اول تسالونیکیان گواه

بر این امر هستند. از اول تسالونیکیان ۴: ۱۳و ۱۴و ۱۶ چنین احساس می‌شود که ایمانداران تسالونیکی از «حالت خوابیدگان بی‌خبر» بودند و به همین جهت «محزون» بودند، اما پولس به ایشان اطمینان می‌دهد که «مردگان در مسیح... خواهند برخاست»، زیرا مسیح نیز از مردگان برخاست. شاید ایمانداران تسالونیکی این یقین را داشتند که مسیح به زودی بازخواهد گشت و ایشان پیش از مرگشان ربوده خواهند شد، اما در همین اثنا یکی از ایشان درگذشت و همین امر این نیاز را ایجاد کرد که ایشان راجع به قیامت نکاتی بیاموزند. به هر حال، می‌توان چنین فرض کرد که ایمانداران قرنتس نیز از قیامت مردگان به عنوان یکی از تعالیم اساسی مسیحیت آگاه نداشتند و وقتی درباره آن تعلیمی دریافت نمودند با آن مقاومت کردند.

علت این مقاومت را می‌توان چنین ترسیم کرد. ایمانداران قرنتس، تحت تأثیر فرهنگ یونانی خود، گرایشی به سوی عقاید گنوستیکی داشتند. طبق این عقاید، روح پاک است و بدن و ماده ناپاک. به همین جهت مرگ به منزله رهایی روح پاک از بدن مادی ناپاک می‌باشد. بر اساس چنین باورهایی بدن پس از مرگ نمی‌تواند قیام کند، زیرا بدن ناپاک است و روح پس از مرگ تا ابد از آن رهایی می‌یابد. مسیحیانی که گرایش‌های گنوستیکی داشتند، طبیعتا قیام بدن را پس از مرگ نمی‌توانستند بپذیرند. بنابراین چاره‌ای نداشتند جز اینکه به آن جنبه‌ای روحانی ببخشند. ما این را «معادشناسی با تعبیر روحانی» می‌نامیم. شاید آنها استدلال کرده می‌گفتند که منظور از قیام بدن همان «مردن و برخاستن» در مسیح به هنگام نجات است؛ یعنی در واقع قیام بدن به طور روحانی به هنگام توبه و نجات صورت گرفته است (شاید آنها در این مورد به رومیان ۶: ۱- ۴ اشاره می‌کردند). در دوم تیموتاؤوس ۲: ۱۸ هیمینائوس و فلیطس نیز همین عقیده را داشتند: «... می‌گویند که قیامت الان شده است...» این دسته از ایمانداران، برای قیام بدن تعبیری روحانی قائل بودند. طبیعتا چنین عقیده‌ای برخلاف تعلیم صریح کتاب مقدس است.

پاسخ پولس (۱۵: ۱– ۵۸)

فصل پانزدهم اول قرنتیان را می‌توان اینچنین تقسیم‌بندی کرد:
۱- قیام مسیح (۱۵: ۱- ۱۱).
۲- قیامت مردگان (۱۵: ۱۲- ۳۴).
۳- بدن جدید در قیامت (۱۵: ۳۵- ۵۸).

در این فصل هدف اصلی پولس، اثبات این نکته است که مسیحیان قیام خواهند کرد. او برای رسیدن به این هدف استدلال خود را با موضوعی آغاز می‌کند که هم او و هم قرنتیان درمورد آن توافق داشتند و این موضوع قیام مسیح است (۱۵: ۱- ۱۱). در واقع او می‌خواهد بگوید که اگر می‌پذیرید که مسیح قیام فرموده باید بپذیرید که مسیحیان نیز روزی قیام خواهند کرد. به همین جهت او در آیات ۱۵: ۱۲- ۳۴ نکات مختلفی را مطرح می‌کند تا ثابت کند که مسیحیان قیام خواهند کرد و بالاخره در آیات ۱۵: ۳۵- ۵۸ می‌کوشد نشان دهد که این قیامت جسمانی خواهد بود؛ یعنی اینکه بدن ایمانداران نیز قیام خواهد کرد و میان وجود فعلی و آتی ایشان، تداومی وجود خواهد داشت. در این قسمت نیز قیام مسیح اساس استدلال را تشکیل می‌دهد.

قیام مسیح (۱۵: ۱– ۱۱)

همانطور که گفتیم، در این بخش پولس به اعتقادات مشترک خود و قرنتیان اشاره می‌کند، علی‌الخصوص به قیام مسیح. این اعتقادات مشترک در واقع کانون انجیل را تشکیل می‌دهند. در آیات ۱۵: ۱۲- ۲۰، پولس بیان می‌دارد که اگر معتقد باشیم که مردگان قیام نمی‌کنند باید معتقد باشیم که مسیح نیز قیام نکرده و چیزی به نام ایمان مسیحی هم وجود ندارد (۱۵: ۱۳و ۱۴). به این ترتیب، پولس به گونه‌ای بسیار منطقی از اعتقاد مشترک به قیام مسیح سود می‌جوید تا استدلال خود را درمورد قیام مسیحیان و بدن قیام کرده آنان مطرح سازد.

در اینجا لازم است اصطلاحی را معرفی کنیم که شاید برای اهل تحقیق جالب باشد. همانطور که گفتیم، پولس در آیات ۱۵: ۱و ۲ به پیامی اشاره می‌کند که «قلب یا کانون انجیل» را تشکیل می‌دهد. او این پیام را «انجیلی که به شما بشارت دادم» و «کلامی که به شما بشارت دادم» می‌خواند، اما این کلام یا انجیل (خبر خوش) چه بود؟ «مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست» (۱۵: ۳و ۴). این بود پیام یا انجیل (خبر خوش) کلیسای اولیه. این پیام در کلیسای اولیه به زبان یونانی Kerygma خوانده می‌شد. کریگما پیام کلیسا

برای بی‌ایمانان بود. (کریگما به یونانی به معنی موعظه است). در مقابل اصطلاح Kerygma که محتوای پیام کلیسا برای بی‌ایمانان بود، اصطلاح دیگری وجود داشت؛ یعنی Didache (دیداکه) که به تعالیم کلیسا برای ایمانداران اشاره می‌کرد. به این ترتیب در آیات معروف متی ۲۸: ۱۹و ۲۰ هر دو عامل کریگما و دیداکه نهفته است.

در آیات ۱۵: ۱- ۱۱، پولس بر دو نکته تأکید خاص می‌گذارد: نخست، او دو بار یادآوری می‌کند که انجیلی که او موعظه کرد و ایشان پذیرفتند، شامل قیام مسیح می‌باشد (۱: ۳ و ۱۱). در ضمن، تأکید می‌کند که اعتقاد به قیام مسیح نه فقط ایمان اوست، بلکه ایمان و اعتقاد تمام کلیسا و رسولان است (۳و ۱۱). دوم اینکه او با تأکید بیان می‌دارد که مسیح پس از قیامش دیده شده است. او تأکید می‌کند که مسیح مدفون شد. احتمالا عامل «مدفون شدن» در کریگما چندان اهمیت نداشت، زیرا در سایر آیات عهد جدید بر آن تأکید گذاشته نشده است، اما پولس بر مدفون شدن او نیز تأکید می‌گذارد تا واقعیت مرگ او را برجسته‌تر سازد و مشخص نماید که مسیح با بدن قیام کرده‌اش دیده شده است. سپس به شش مورد ظاهر شدن پس از مرگش اشاره می‌کند، منجمله به ظهور مسیح بر خود او در راه دمشق. در آیه ۱۵: ۶ می‌فرماید که: «بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند.» به این ترتیب، هر که شک داشته باشد، می‌تواند از این شاهدین تحقیق کند. تمام اینها اساس استدلالات بعدی قرار می‌گیرند. آیات ۱۵: ۹ و ۱۰ ممکن است در وهله اول انحرافی از موضوع اصلی به نظر آیند، اما واقعیت این است که پولس از واقعه ظهور مسیح بر خودش سود می‌جوید تا حقانیت رسالت خود را اثبات نماید. او در فصل‌های ۴ و ۹ درباره رسالت خود سخن گفته بود، اما در این آیات فقط گریزی به آن می‌زند تا ثابت کند که ظهور مسیح قیام کرده، معتبرترین مدرک دال بر رسالت والای اوست.

قیام مردگان (۱۵: ۱۲– ۳۴)

در این آیات، پولس به سه طریق استدلال می‌کند که ایمانداران پس از مرگ قیام خواهند کرد. به همین جهت، آیات مربوط به هر استدلال را در این بخش جداگانه بررسی می‌کنیم:

۱۵: ۱۲- ۱۹ در آیه ۱۲، پولس گفته‌های خود را در ۱۱ آیه اول درباره حقیقت قیام مسیح جمع‌بندی می‌کند و این آیه را پلی قرار می‌دهد برای عبور به استدلال خود. در این پاراگراف، پولس سؤالاتی مطرح می‌کند و نتایجی می‌گیرد. مقصود او از تمام این سؤالات کلا این است که ثابت کند اگر ایمانداران قرنتس قیامت آینده را نمی‌پذیرند، قیام مسیح را نیز نباید بپذیرند. انکار آینده به مثابه انکار گذشته است. در این آیات، پولس به «وعظ ما» و «ایمان شما» اشاره می‌کند. ایمان و نجات قرنتیان یا به عبارت دیگر موجودیت کلیسای قرنتس در نتیجه وعظ پولس بود. وعظ و پیام پولس نیز بر مرگ و قیام مسیح استوار بود. پس اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد، مسیح نیز قیام نکرده یعنی پیام و وعظ پولس هم نادرست بوده است. در این صورت، ایمان و نجات قرنتیان هم نادرست بوده است، اما از آنجا که قرنتیان نجات یافته‌اند، پس ایمانشان صحیح است و اگر ایمانشان صحیح باشد؛ یعنی اینکه مسیح قیام کرده است و اگر مسیح قیام کرده است؛ یعنی اینکه ایمانداران نیز قیام خواهند کرد. در پاراگراف بعدی پولس نشان می‌دهد که چگونه قیامت مردگان نتیجه منطقی قیام مسیح است.

۱۵: ۲۰- ۲۸ این پاراگراف تفکر معادشناسانه پولس را آشکار می‌سازد. او مانند هر یهودی دیگری قیامت را متعلق به آینده می‌داند. قیامت بزرگترین رویداد آینده خواهد بود. به همین جهت این واقعیت که قیام مسیح در گذشته تحقق یافته است، نشان می‌دهد که وقایع آینده به جریان افتاده‌اند و آنچه که به جریان افتاده است بر حسب ضرورت الهی به انجام خواهد رسید. در این قسمت، پولس استعاره‌ای به کار می‌برد و مسیح را نوبر خوابیدگان می‌خواند. در کشاورزی نوبر حاکی از محصول فراوانی است که در آینده به ثمر خواهد رسید. قیام مسیح نیز نوبری است که تضمین می‌کند در آینده بسیاری به این قیامت پرجلال خواهند رسید. در دوم قرنتیان ۱: ۲۲ و افسسیان ۱: ۱۴، پولس روح‌القدس را بیعانه ارث ما می‌خواند.

در آیات ۱۵: ۲۱ و ۲۲ پولس مسیح و آدم را با یکدیگر مقایسه می‌کند. در آدم گناه و مرگ به جریان افتاد. تمام بشریت در آن گناه و مرگ سهیم شدند، اما مشیت خدا برای بشریت این نبود. بنابراین در مسیح، خدا زندگی و قیامت را به جریان انداخت. آنانی که با ایمان در مرگ و قیام او سهیم می‌شوند، عضو جامعه جدید بشریت می‌گردند که به سوی تحقق مشیت الهی پیش می‌رود. در بخش‌های بعدی این فصل، بار دیگر از این تشبیه و مقایسه استفاده شده است، اما در اینجا در آیات ۱۵: ۲۳- ۲۸، پولس مجددا به استعاره نوبر بازمی‌گردد و ترتیب وقوع برخی وقایع

معادشناختی را توضیح می‌دهد. به هر حال، منظور اصلی این آیات این است که قیام مسیح روندی را آغاز کرد که سرانجام آن این خواهد بود که «خدا کل در کل باشد» (۱۵: ۲۸).

۱۵: ۲۹- ۳۴ در پاراگراف قبلی، پولس بیان داشت که قیام مسیح ابتدای کار معادشناختی خداست که نقطه اوج آن قیامت ایمانداران خواهد بود. تا اینجا او به استدلالات منطقی توسل می‌جست، اما در این پاراگراف، او به چند استدلال توسل می‌جوید که بیشتر به تجربه و احساس قرنتیان مربوط می‌شود. او خیلی ساده می‌گوید که اگر قیامتی وجود نداشته باشد، تعمید گرفتن برای مردگان بی‌معنی است. او نیز بیهوده خود را دائما به خاطر کار انجیل به خطر می‌اندازد. به علاوه رعایت اصول اخلاقی نیز کاری عبث می‌باشد. به عبارت دیگر اگر قیامتی نیست، آینده‌ای هم نیست. اگر آینده‌ای نیست، هدفی هم نیست. در این صورت، می‌توانیم برای امروز زندگی کنیم و به عیش و نوش بپردازیم، زیرا زندگی معنی دیگری ندارد. از آیات ۱۵: ۳۳ و ۳۴ چنین برمی‌آید که برخی از قرنتیان واقعا همینطور زندگی می‌کردند.

بدن جدید در قیامت (۱۵: ۳۵– ۵۸)

قرنتیان زندگی روح را پس از مرگ انکار نمی‌کردند. مشکل آنان در درک ماهیت این زندگی بود. آنان نمی‌توانستند بپذیرند که ایمانداران همراه با بدن قیام خواهند کرد. انکار قیامت بدن، نشان می‌داد که ایشان قیام مسیح را به درستی درک نکرده‌اند. به همین جهت، پولس در آیات ۱۵: ۱۲- ۳۴ توضیح می‌دهد که قیامت ایمانداران مشابه نوبر؛ یعنی قیام مسیح خواهد بود. او با توضیح همین مطلب به مشکل اصلی آنان؛ یعنی بدن جدید در قیامت می‌پردازد. او این بخش از استدلال خود را با طرح سؤال قرنتیان آغاز می‌کند: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟» (۱۵: ۳۵). او کسانی را که این سؤال را مطرح کرده‌اند «احمق» می‌خواند. منظور او این است که اگر کمی فکر می‌کردند، جواب را خودشان می‌یافتند. با این حال، او مفصلا به پاسخ به این سؤال می‌پردازد.

۱۵: ۳۵- ۴۱ در این پاراگراف پولس با بیان چند مثال موضوع اصلی را مطرح می‌کند. او از معلوم به طرف مجهول حرکت می‌کند. او در اینجا دو نکته معلوم را مطرح می‌سازد. نکته اول، مثال دانه و تخم است. آنچه کاشته می‌شود همان چیزی است که بعدا سبز خواهد شد. دانه کاشته می‌شود تا گیاه به دست آید. مرگ نیز پایان نیست، بلکه یک تبدیل است. نکته دوم، بازی با کلمه «بدن» در زبان یونانی است. مقصود کلی او این است که همه انواع گوشت‌ها و بدن‌ها را خدا در جای خود مناسب آفریده و هر بدن متناسب با وجودی است که به آن تعلق دارد.

۱۵: ۴۲- ۴۴ پولس در این پاراگراف دو نکته قبلی را به واقعیت مربوط می‌سازد. در آیات ۴۲- ۴۴ بدن انسان با دانه مقایسه شده است. همانطور که دانه‌ای کاشته می‌شود تا گیاهی از آن به وجود آید، بدن انسان نیز با یک شکل خاص می‌میرد و با شکلی دیگر قیام خواهد کرد. در آیه ۴۴ او به انواع بدن‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید که: «بدن طبیعی (نفسانی)» با زندگی فعلی سازگار است و «بدن روحانی» با زندگی آتی.

۱۵: ۴۵- ۴۹ پولس ضمن مقایسه آدم و مسیح، توضیح می‌دهد که دو نوع بدن وجود دارد. اگر ایمانداران در بدن انسان اول یعنی آدم سهیم شده‌اند، در بدن انسان دوم؛ یعنی مسیح نیز شریک خواهند شد.

۱۵: ۵۰- ۵۸ در این بخش پرشکوه، پولس استدلال خود را پیروزمندانه به اوج می‌رساند. او می‌گوید که: «گوشت و خون» (زندگان) و «فاسد» (مردگان)، هیچ یک با وضع فعلی خود وارد ملکوت خدا نخواهند شد. ما «همه متبدل خواهیم شد» (۱۵: ۱۵) یعنی بدنی بر خود خواهیم گرفت که با زندگی در دوره جدید سازگار خواهد بود. تمام اینها از طریق مرگ و قیام مسیح میسر شده است. در آیه ۵۷، پولس خدا را برای پیروزی که مسیح مهیا کرده سپاس می‌گوید و سرانجام او ایمانداران را به پایداری در خدمت تشویق می‌کند، زیرا «زحمت شما در خداوند باطل نیست» (آیه ۵۸). آینده‌ای پرشکوه در انتظار ایمانداران است.

مضمون ادبی متن

در این فصل، مسایل مختلفی در رابطه با متن یونانی، معانی جملات و کلمات وجود دارد که از حوصله بحث ما خارج

است. در اینجا فقط به بحث درباره یک نکته اکتفا می‌کنیم. در آیه ۱۵: ۲۹، پولس به موضوعی اشاره می‌کند که برای ما روشن نیست. طبق این آیه، گویا در کلیسای قرنتس رسم بوده که ایمانداران از طرف یا به جای مردگان تعمید بگیرند. بارت در کتاب تفسیر خود می‌گوید که ایمانداران قرنتس به جای مردگان خود که تعمید نگرفته بودند، تعمید می‌گرفتند و عملی نیابتی انجام می‌دادند. ما مطلقا نمی‌دانیم که چه کسانی و به چه علت، برای چه کسانی و با چه هدفی تعمید می‌گرفتند. هیچ یک از مفسرین جواب این سؤال‌ها را نمی‌دانند، اما آنچه که روشن است این است که اگر ایشان به قیامت اعتقادی نداشتند، انجام این رسم کاملا پوچ و بی‌معنی می‌شد. پولس بدون اینکه این رسم را تأیید یا نفی کند از آن استفاده می‌کند تا واقعی بودن قیام بدن ایمانداران را نشان دهد.

درک پولس از بدن جدید در قیامت

در این بخش کمی مفصل‌تر درباره این سؤال پولس بحث خواهیم کرد: «مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟» (۱۵: ۳۵). در نوشته‌های پولس این نخستین باری است که به این مسأله اشاره می‌شود. همین مسأله در چهارچوبی دیگر در دوم قرنتیان ۴: ۷- ۵: ۱۰ مطرح شده است. در این آیات، خصوصیت گذرا و فانی بدن کهنه با استعاره‌های خیمه (۵: ۱) و ظروف خاکی توصیف شده است. به خصوصیت ابدی بدن جدید نیز با عبارت «عمارتی... جاودانی در آسمان‌ها» اشاره شده است (۵: ۱). در آیات ۵: ۲- ۴ نیز پولس استعاره پوشیدن را به کار می‌برد و کلمه یونانی که در اینجا به کار رفته به پوشیدن جامه‌ای بر روی جامه‌های دیگر اشاره می‌کند. البته از این استعاره‌ها نباید معانی فراتر از آنچه متصور است، استخراج کرد. مقصود از تمام اینها این است که ما بدن‌های جدیدی خواهیم داشت که ابدی خواهند بود.

در فیلیپیان ۳: ۲۰- ۲۱ نیز پولس اشاره‌ای گذرا به موضوع بدن جدید یا بدن قیامت می‌کند و می‌گوید: «... عیسای مسیح... شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود...» تعلیم پولس درباره بدن قیامت، دربردارنده دو حقیقت کتاب مقدسی می‌باشد: نخست، او این حقیقت را مد نظر دارد که خدا انسان را به صورت یک واحد با بدن و روح آفرید. بنابراین، نجات نه فقط شامل روح انسان، بلکه شامل تمامیت او می‌گردد. همین بدن است که باعث می‌شود میان حال و آینده انسان تداوم وجود داشته باشد. پولس تعالیم بی‌ایمانان را در زمینه قیامت روحانی نمی‌پذیرفت و در اعتقادنامه مسیحی آمده که: «... ما ایمان داریم به قیامت ابدان (یعنی بدن‌ها)...»

این تعلیم درمورد بدن، هم به آموزه خلقت مربوط می‌شود و هم به آموزه نجات. قیام بدن مسیح نیز این تعلیم را تأیید می‌کند. او مرد و دفن شد، سپس قیام کرد و شاگردانش او را دیدند. از این رو پولس با تأکید می‌فرماید: «... مسیح... نوبر خوابیدگان شده است» (۱۵: ۲۰). به خاطر قیامت بدن است که پولس عمیقا اعتقاد دارد که بدن ایمانداران در حالت کنونی‌اش نیز از آن خداوند است. دوم، او این حقیقت را مطرح می‌کند که این بدن فانی است. چنین بدنی که فسادپذیر است، قادر نیست وارث جلالی جاودانی گردد. از این رو، لازم است که متبدل شود. این بدن باید به بدنی روحانی مبدل گردد. این اصطلاحات متضاد به نظر می‌رسند به همین جهت پولس آن را «سر» می‌نامد. به همین دلیل نمی‌کوشد آن را توضیح دهد. او آن را حقیقتی می‌داند که در زمان حال قابل توضیح نیست. به گفته پولس همین بدن قیام خواهد کرد، اما به شکلی جدید، سازگار با شرایط جدید ابدیت. «در فساد کاشته می‌شود و در بی‌فسادی برمی‌خیزد.»

تعبیر روحانی

در بخش‌های قبلی به آیه ۱۵: ۲۹ و اشکال در تفسیر آن اشاره کردیم. برخی از فرقه‌ها، تفسیر غلطی از این آیه به دست داده‌اند و بر اساس آن مراسم خاصی ابداع کرده‌اند. به طور کلی باید در نظر داشت که هرگاه تفسیر متنی از کتاب مقدس مشکل باشد و پیشنهادهای ارائه شده درباره تفسیر آن همگی خوب به نظر آیند، بهتر است از اظهارنظر قطعی و همراه با تعصب اجتناب کرد. در چنین مواردی باید پذیرفت که اگر برای خدا مهم بود که ما آن متن را دقیقا درک کنیم، درمورد آن قطعا توضیح بیشتری می‌داد. مسأله دیگری که در زمینه «بدن» ممکن است مطرح شود، این است که در رسالات پولس، عقاید ظاهرا متفاوتی درمورد آن ابراز شده است.

در اول قرنتیان ۶: ۲۰ گفته شده که باید خدا را به بدن خود تمجید نماییم. در دوم قرنتیان ۴: ۷- ۱۸ بدن را چیزی فانی می‌خواند. در اول قرنتیان ۹: ۲۷ درباره زبون ساختن بدن سخن می‌گوید. این نظریات مختلف را چگونه می‌توان

جمع‌بندی کرد؟ برخی از مسیحیان با تکیه بر بعضی آیات به این نتیجه می‌رسند که باید به بدن توجه زیادی کرد و برخی دیگر بالعکس. منظور پولس را کلا چنین می‌توان بیان داشت که بدن خدمتکاری خوب، اما ارباب ظالمی است. باید آن را محترم داشت، زیرا از آن خداست و باید روزی قیام کند، اما نباید درمورد جزئیات موضوع، احکام و مقررات خاصی وضع کرد و از دیگران خواست تا آنها را بجا آورند. به طور کلی باید دانست که باید به بدن رسید و از آن برای جلال خدا استفاده کرد، اما باید آن را تحت سلطه درآورد تا مبادا به راه گناه و فساد اخلاقی کشیده شود.

بخش سوم: پاسخ پولس به نامه رسیده از قرنتس

فصل هشتم: ازدواج و مسایل مربوط به آن (فصل ۷)

در این فصل و در فصل‌های بعدی به بررسی پاسخ پولس به نامه رسیده از کلیسای قرنتس خواهیم پرداخت. در فصل‌های گذشته دیدیم که چگونه عقاید و الهیات اشتباه باعث شده بود که عده‌ای از مؤمنین قرنتس خود را تسلیم خواسته‌های نفس کنند. همان عقاید اشتباه موجب شده بود عده‌ای دیگر بدن و نیازهای آن را نادیده بگیرند. نخستین سؤالی که قرنتیان در نامه خود مطرح کرده بودند، درباره ازدواج بود. گویا نگرش گنوستیکی آنان درمورد بدن و تعبیر روحانی ایشان از معادشناسی، سبب شده بود که در زمینه ازدواج نیز مشکلاتی به وجود آید. در این فصل به بررسی مفهوم پاسخ پولس و کاربرد پیام آن برای امروز خواهیم پرداخت.

ساختار فصل هفت

فصل هفتم نخستین پاسخ پولس به سؤالات کتبی قرنتیان را دربردارد (۷: ۱). نامه مسیحیان قرنتس حاوی سؤالاتی درباره موضوع‌های مختلف نظیر مسایل زناشویی و ازدواج باکره‌ها بود. از برخی از اشارات پولس می‌توان چنین احساس کرد که لحن نامه قرنتیان چندان محترمانه نبوده است (۷: ۴۰، ۹: ۱- ۷، ۱۱: ۱۷). این حالت در تمام قسمت‌های نامه منعکس می‌باشد. فصل هفتم بسیار بحث‌انگیز است. معمولا به اشتباه تصور می‌شود که مسایل و موضوع‌های مختلفی درباره ازدواج، تجرد و طلاق، بدون ترتیب خاصی و به صورت پراکنده مورد بحث قرار گرفته‌اند. این تصور اشتباه ناشی از تفسیر نادرست این فصل است. بنابراین برای تفسیر صحیح این فصل و درک رابطه موضوع‌های مشابهی که ظاهرا پراکنده و بی‌ترتیب به نظر می‌رسند، باید ابتدا ساختار کلی فصل را درک کرد.

فصل هفتم دارای دو بخش است یا به عبارت دیگر پاسخی است به دو سؤال جداگانه قرنتیان. این امر از آیات ۱و ۲۵ آشکار است. همانطور که در فصل سوم اشاره شد، هر جا که پولس عبارت «اما درباره...» را به کار می‌برد، به سؤال کتبی قرنتیان اشاره می‌کند. در نتیجه، ۷: ۱- ۲۴، ۷: ۲۵- ۴۰ دو پاسخ به دو سؤال جداگانه قرنتیان می‌باشد. فصل ۷: ۱- ۲۴ کلا درباره روابط زناشویی و مسایل مربوط به متأهلین سخن می‌گوید. فصل ۷: ۲۵- ۴۰ نیز درباره «باکره‌ها» یعنی دخترانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند بحث می‌کند. در این قسمت است که موضوع ازدواج کردن یا نکردن مطرح می‌شود. در بالا اشاره کردیم که عده‌ای این فصل را به اشتباه تفسیر می‌کنند. اشتباه این دسته در این است که گمان می‌کنند موضوع اصلی فصل ۷: ۱- ۲۴، بحث درباره ازدواج کردن یا نکردن است. در حالی که اگر این قسمت به درستی درک شود، مشاهده خواهد شد که چنین بحثی مطلقا در آن مطرح نمی‌گردد، بلکه موضوع اصلی آن بررسی روابط زناشویی زوج‌هاست. متأسفانه این اشتباه در تفسیر، در بسیاری از ترجمه‌ها نیز منعکس شده است (به عنوان مثال مراجعه شود به ترجمه جدید فارسی و ترجمه N I V). در این فصل با ارائه ادله تأویلی (Exegetical)، تفسیر درست را ثابت خواهیم کرد.

روابط زناشویی (۷: ۱- ۲۴)

سؤال قرنتیان

برای پی بردن به سؤالی که مسیحیان قرنتس مطرح کرده بودند باید آیه یک را از نظر تأویلی (و مضمون ادبی) دقیقا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در این زمینه، دو مشکل تأویلی موجود است که در اینجا به حل آن می‌پردازیم.

۱- نخست باید دانست «لمس کردن زن» به چه معنی است. این عبارت در یونانی Haptesthai Gynaikos می‌باشد که در ترجمه قدیمی فارسی عینا و به دقت ترجمه شده است. درمورد معنی «لمس کردن زن» و مفهومی که مردم آن روزگار از این عبارت درک می‌کردند، هیچگونه تردیدی وجود ندارد. خوشبختانه در نوشته‌های قدیمی، در هشت

مورد از این عبارت استفاده شده است (منجمله در آثار افلاطون، ارسطو، پلوتارخ، یوسفوس و مارکوس اورلیوس). تمامی این آثار متعلق به قرون ۴ ق. م تا ۲ میلادی هستند. همین اصطلاح در پیدایش ۲۰: ۶ و امثال ۶: ۲۹ یافت می‌شود. در تمامی موارد بدون حتی یک استثنا این عبارت به معنی «داشتن رابطه جنسی با زن» می‌باشد. به عبارت دیگر «لمس کردن زن» شکل مؤدبانه (Euphemism) «رابطه جنسی» است.

در دنیای باستان، این عبارت هیچگاه در معنی «ازدواج کردن» به کار نرفته است. در نتیجه، هیچ علتی وجود ندارد که ما امروزه آن را در معنی «ازدواج کردن» به کار ببریم. (چنانکه در ترجمه جدید فارسی و تعدادی از ترجمه‌های انگلیسی منجمله N I V اینچنین شده است). به علاوه، آیات بعدی این فصل (۷: ۲- ۶) نیز به روشنی درباره روابط جنسی در چهارچوب ازدواج سخن می‌گوید، نه درباره «ازدواج کردن»، بنابراین «لمس کردن زن» در این متن مانند سایر متون قدیمی فقط و فقط به معنی «داشتن روابط جنسی» است. به این ترتیب، منظور این آیه چنین است: «... مرد را نیکو آن است که با زن خود رابطه جنسی نداشته باشد.»

۲- مشکل دوم این است که جمله «مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند» از زبان چه کسی نوشته شده است؟ آیا این موضع و عقیده پولس است یا عقیده و موضع قرنتیان؟ با توجه به معنی صحیح جمله که در بالا ذکر شد و با توجه به اینکه پولس در آیات بعدی، از روابط جنسی در چهارچوب ازدواج حمایت می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که این جمله از زبان قرنتیان نقل شده است و عقیده آنان بوده است نه نظر پولس، چنانکه در فصل ۶ دیدیم، آیات ۶: ۱۲و ۱۳ نیز عقیده قرنتیان بود که پولس آنها را نقل قول می‌کند. در فصل بعد خواهیم دید که آیات ۸: ۱- ۴ نیز همین حالت را دارند. حال اگر این تفسیر را درست بپنداریم، می‌توانیم مشکل قرنتیان و جواب پولس را در فصل هفت بهتر درک کنیم.

علت این عقیده: چرا این عقیده در میان عده‌ای از مسیحیان قرنتس رایج شده بود که: «مرد را نیکو آن است که با زن خود رابطه جنسی نداشته باشد؟» جواب این سؤال را باید بار دیگر در نگرش گنوستیکی آنان به بدن جستجو کرد. پیروان فلسفه گنوستیکی می‌توانند دو موضع متفاوت در قبال بدن داشته باشند. آنان می‌توانند یا به آزادی رفتار کشیده شوند یا به زهد و ریاضت. پیروان آزادی رفتار معتقدند که: «بدن ناپاک است و بی‌اهمیت، پس بگذار هر چه می‌خواهد بکند، چون تأثیری بر روح ما ندارد.» پیروان زهد و ریاضت می‌گویند: «بدن ناپاک است، پس باید آن را تحت رنج و ریاضت نگاه داشت تا مبادا روح ما را به گناه و تباهی بکشاند.» گویا این جمله عقیده آن دسته از مسیحیان قرنتس بود که معتقد به ریاضت بودند.

این عده معتقد بودند که باید از هر نوع رابطه جنسی اجتناب کرد، حتی آنانی که ازدواج کرده‌اند. شاید آنها فکر می‌کردند که پولس هم با ایشان هم عقیده است. او مجرد بود (۷: ۸، ۹: ۴- ۱۵) و مایل نبود ازدواج کند. در نامه قبلی خود نیز به ایشان نوشته بود که از معاشرت با زناکاران بپرهیزید. با توجه به تمام این واقعیت‌ها، آنان بر این عقیده بودند که چون بدن ناپاک است، بهتر آن است که مرد به هیچ وجه زن را لمس نکند. به گمان آنان اگر زن و شوهرها نیز از روابط جنسی بپرهیزند، «روحانی‌تر» خواهند بود و اگر قادر به پرهیز نیستند بهتر است از یکدیگر جدا شوند. در ضمن، به عقیده آنان اگر یکی از طرفین ازدواج بی‌ایمان باشد طلاق الزامی است، زیرا در این حالت رابطه جنسی در حکم رابطه با یک گناهکار و زانی است. این بازسازی تا حدی مشکل واقعی و سؤال قرنتیان را روشن می‌سازد. در چنین شرایطی، پیروان ریاضت و مخالفین آنان منتظرند تا قضاوت و حکم پولس را بشنوند.

پاسخ پولس (۷: ۱– ۱۶)

حال که توانستیم مشکل و سؤال قرنتیان را بازسازی کنیم، پاسخ پولس و هدف او را از این پاسخ بهتر درک خواهیم کرد. برای سهولت کار، این بخش را به پاراگراف‌های زیر تقسیم می‌کنیم:

۷: ۱- ۷ پولس در آغاز پاسخ خود، ابتدا سؤال مرقوم در نامه قرنتیان را نقل قول می‌کند (۷: ۱). عده‌ای از مسیحیان قرنتس به این نتیجه رسیده بودند که بهتر است مرد با زن خود رابطه جنسی نداشته باشد. پولس در آیات ۲- ۷ به این مسأله پاسخ می‌دهد. او در آیه ۲ از اصطلاح Echein Gynaika استفاده می‌کند؛ یعنی «زن داشتن.» با توجه به کاربرد همین فعل در آیات ۵: ۱، ۷: ۲۹، می‌توان دریافت که این اصطلاح به معنی «داشتن روابط جنسی» است. او در

این آیه می‌خواهد بگوید که: «هر که ازدواج کرده است، همسر خود را بدارد؛ یعنی رابطه جنسی خود را با او ادامه دهد.» او علت ادامه روابط جنسی را «به سبب زنا» می‌داند. با توجه به آیه ۵، منظور این است که روابط جنسی زن و مرد باید ادامه داشته باشد (مگر برای مدتی کوتاه) تا مبادا شیطان ایشان را به علت عدم کنترل بر نفس، در وسوسه بیندازد و به زنا بکشاند. به عبارت دیگر معنی آیه ۲ چنین است: «کسانی که ازدواج کرده‌اند، نباید از روابطه جنسی بپرهیزند، زیرا این امر ممکن است به وسوسه زنا بیانجامد. از این رو هر کس روابط جنسی خود را با زن یا شوهر خود ادامه دهد.»

در آیات ۳ و ۴، پولس مسأله‌ای را مطرح می‌کند که بسیار جلوتر از زمان او می‌باشد. در دوره‌ای که مرد صاحب اختیار زن به حساب می‌آمد و ازدواج معامله‌ای بود تماما به سود مرد، گفته پولس بسیار مدرن به نظر می‌رسد. او می‌فرماید که بدن مرد فقط متعلق به او نیست، بلکه متعلق به همسرش نیز می‌باشد. بدن زن نیز همینطور است. به عبارت دیگر زن و شوهر هر دو نخست متعلق به خداوند هستند و بعد متعلق به یکدیگر (به اول قرنتیان ۱۱: ۱۱– ۱۲ نیز رجوع شود). در آیه ۵، پولس امر می‌کند و می‌فرماید: «از یکدیگر جدایی مگزنید!» («یکدیگر را از حقوق زناشویی محروم نسازید»، ترجمه جدید فارسی). از این گفته چنین برمی‌آید که در کلیسای قرنتس، عده‌ای همسر خود را از روابط جنسی محروم می‌کردند تا روحانی‌تر شوند.

در قسمت دوم این آیه، پولس اظهار می‌دارد که زوج‌ها می‌توانند توافق کنند که برای مدت کوتاهی از روابط جنسی پرهیز کنند تا برای دعا فراغت داشته باشند، اما این نیز یک حکم نیست، بلکه فقط امری است اختیاری (اجازه یا امتیاز) و باید با توافق طرفین صورت گیرد. در آیه ۷، پولس نظر قرنتیان را در خصوص اجتناب کامل از روابط جنسی اصلاح می‌کند. به گفته او انسان فقط در صورتی می‌تواند به طور کامل از روابط جنسی اجتناب کند که از جانب خدا عطای تجرد را دریافت داشته باشد، اما از آنجا که اکثر افراد چنین عطایی را ندارند، باید در چهارچوب ازدواج با همسر خود بپیوندند. پولس پس از بحث درباره این موضوع به بررسی سه مسأله دیگر می‌پردازد:
۱– «مجردین و بیوه زنان» (۷: ۸– ۹).
۲– «منکوحان» (ازدواج کرده‌ها– ۷: ۱۰و ۱۱).
۳– «دیگران» (۷: ۱۲– ۱۶).

۷: ۸– ۹ در این آیات روی سخن پولس با کسانی است که تنها زندگی می‌کنند. این موضوع نتیجه طبیعی بحث آیات پیشین است. کلمه‌ای که در آیه ۸ «مجرد» ترجمه شده، می‌تواند به همه نوع افرادی که تنها زندگی می‌کنند اطلاق شود؛ یعنی به باکره‌ها، به مردانی که تا به حال ازدواج نکرده‌اند، به طلاق گرفته‌ها و بیوه‌ها، اما این کلمه به طور معمول به مردان بیوه اشاره می‌کند. به احتمال قوی، منظور پولس از «مجردین» همان مردان بیوه است. در غیر این صورت غیرمنطقی است که پولس ابتدا «مجردین» را نام ببرد و سپس بلافاصله به «بیوه زنان» اشاره کند، در حالی که بیوه زن نیز خود جزو مجردین به حساب می‌آید. پس می‌توان چنین استنباط کرد که پولس در آیه ۸، مردان و زنان بیوه را مخاطب قرار می‌دهد. ایشان برای مدتی طولانی از مصاحبت یک جنس مخالف برخوردار بوده‌اند، اما حالا از آن محرومند. بنابراین او از ایشان می‌خواهد تا مانند او مجرد باقی بمانند.

به این ترتیب پولس با نظر قرنتیان درمورد مجرد ماندن بیوه‌ها موافق است، اما با یک تفاوت: او ایشان را به طور مطلق از ازدواج مجدد منع نمی‌کند، اما نظر مثبتی هم درمورد آن ندارد. در آیه ۹، اصطلاح «آتش هوس» («سوختن در آتش هوس»، ترجمه جدید فارسی) به کار رفته است. کلمه‌ای که پولس در یونانی به کار برده Pyrousthai می‌باشد؛ یعنی «سوختن»، بنابراین می‌توان آن را خواه «سوختن در آتش هوس» ترجمه کرد، خواه «سوختن در آتش داوری» (مانند ۳: ۱۳– ۱۵)، اما با توجه به اول تیموتاؤوس ۵: ۱۱، برداشت اول یعنی «سوختن در آتش هوس» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

۷: ۱۰و ۱۱ اینک پولس منکوحان؛ یعنی ازدواج کرده‌ها را خطاب قرار می‌دهد. شاید آنها طلاق را راهی برای «لمس نکردن زن» و اجتناب از روابط جنسی با همسر خود می‌دیدند. در پاسخ به این مسأله پولس به تعلیم خداوند عیسی اشاره می‌کند که در کلیسا کاملا شناخته شده بود. او با تأکید می‌گوید: «... نه من، بلکه خداوند...»، (در حالی که در آیه ۱۲ می‌گوید: «... من می‌گویم، نه خداوند...»، زیرا در آن قسمت به موضوعی اشاره می‌کند که مسیح درباره آن فرصت

تعلیم نیافته بود). در این آیات، پولس هم طلاق از سوی مرد را و هم طلاق از سوی زن را ممنوع می‌شمارد. در این زمینه جالب است به یک نکته توجه کنیم، در متی ۱۹: ۹ مسیح مردان را از طلاق دادن زن خود منع کرده است. همین دستور در مرقس ۱۰: ۱۱و ۱۲ به هر دو طرف؛ یعنی هم مرد و هم زن داده شده است. علت این تفاوت در این است که انجیل متی برای یک فرهنگی یهودی نوشته شده است. از آنجا که در فرهنگ یهودی زن حق طلاق نداشته، در متی به مورد طلاق از سوی زن نیز اشاره نشده است، اما انجیل مرقس و نیز رساله پولس برای یک فرهنگ یونانی، رومی نوشته شده که در آن هر دو طرف مجاز به درخواست طلاق بودند. به همین دلیل، در آنها دستور مسیح برای هر دو طرف لازم‌الاجرا شمرده شده است.

نکته جالب دیگر این است که در این دو آیه، پولس بیشتر زنان را از طلاق گرفتن منع می‌کند. علت منطقی این امر شاید این باشد که در کلیسای قرنتس این زنان بودند که بیشتر خواهان طلاق بودند و باز شاید زنان بودند که طرفدار اجتناب از روابط جنسی با شوهران خود بودند. شاید آنها به این وسیله می‌خواستند «از لحاظ روحانی» پاک و مقدس بمانند. اگر این حدس درست باشد، می‌توان بهتر درک کرد که چرا شوهرانشان به سوی فاحشه‌ها کشیده می‌شدند. به همین علت است که پولس در آیه ۲ می‌گوید: «به سبب زنا.» البته همانطور که گفتیم، اینها حدسیات هستند، اما می‌توانند علت مشکلات اخلاقی و جنسی در میان ایمانداران قرنتس را روشن سازند. به هر حال، پاسخ پولس همان پاسخ مسیح است: «طلاق به هیچ وجه! مهم‌تر از همه اینکه زنان نباید طلاق «به منظور پاکی روحانی» را بهانه‌ای برای ازدواج مجدد قرار دهند، زیرا این امر در حکم زناست» (مرقس ۱۰: ۱۱و ۱۲).

۷: ۱۲- ۱۶ در اینجا پولس درباره مسأله خاصی سخن می‌گوید که از مسأله اجتناب از روابط جنسی سرچشمه گرفته است. قرنتیان تصور می‌کردند که پولس با طلاق گرفتن یک ایماندار از یک بی‌ایمان موافقت خواهد کرد تا به این وسیله ایماندار با کسی که در قلمرو شیطان است «یک تن» نشود. در این مورد نیز پاسخ پولس منفی است. او با طلاق مخالف است، اما او به مسیحیان می‌فرماید که اگر همسر بی‌ایمانشان خواستار طلاق است، مانع او نشوند. در چنین مواردی ایماندار «مقید» نیست که پیوند ازدواج را نگاه دارد، زیرا خدا او را «به سلامتی» («زندگی آرام»، ترجمه جدید) خوانده است. در تاریخ کلیسا، این استثنا را «معافیت اعطایی پولس» نامیده‌اند. پولس برای ادامه ازدواج، علتی خاص ارائه می‌دهد. او می‌گوید که شخص ایماندار، همسر و فرزندان بی‌ایمان خود را «تقدیس» می‌کند. احتمالا منظور او این است که با تداوم ازدواج، همسر و فرزندان بی‌ایمان، فرصت و امکان بیشتری خواهند داشت تا مسیحی گردند. به عبارت دیگر همسر بی‌ایمان در قلمرو روح‌القدس؛ یعنی کلیسا نیست، اما تا زمانی که در قید ازدواج با یک ایماندار بسر می‌برد، امکان آن هست که او نیز به این قلمر راه یابد.

یک اصل اساسی (۷: ۱۷- ۲۴)

این بخش مشخصا به آیات ۷: ۱- ۱۶ مربوط می‌شود، زیرا در آیه ۷: ۲۵ بخش جدیدی با عبارت «اما درباره باکره‌ها» آغاز می‌گردد، اما اصل اساسی که در آن آمده به موضوع هر دو قسمت مربوط می‌شود. در واقع این بخش، نتیجه‌گیری مسأله اجتناب از روابط جنسی است. در این بخش دو بار تکرار شده که: «هر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد در آن بماند.» با این گفته، پولس هم منکوحان را خطاب قرار می‌دهد و هم بیوه‌ها را. در قسمت بعدی (۷: ۲۵- ۴۰)، او این اصل را به باکره‌ها نیز تعمیم می‌دهد. این اصل این است که هیچ کس نباید بکوشد موقعیتی را که در آن خوانده شده تغییر دهد. او از دو مثال استفاده می‌کند و برای گفته خود دلایل کلامی می‌آورد. در دلیل اول (آیه ۱۱)، بیان می‌دارد که در نظر خدا مختون بودن یا نبودن یکسان است و انسان نباید بکوشد در این خصوص موقعیت خود را برای جلب رضایت خدا تغییر دهد. در دلیل دوم نیز به غلام یا آزاد بودن اشاره می‌کند و می‌گوید که غلام نیز «آزاد شده خداوند است» (آیات ۲۲ و ۲۳).

در این بخش، مشکلی در خصوص تفسیر قسمت دوم آیه ۲۱ وجود دارد: «بلکه اگر هم می‌توانی آزاد شوی آن را اولی‌تر استعمال کن». با توجه به متن یونانی، این قسمت از آیه را می‌توان چنین ترجمه کرد: «اما اگر حتی می‌توانی آزاد شوی، بهتر است وضعیت فعلی خود را بپذیری و در همان بمانی» اما بسیاری دیگر از ترجمه‌ها، از جمله ترجمه جدید فارسی می‌گوید: «... اما اگر می‌توانی آزادی خود را به دست آوری، آن را از دست نده» یعنی از فرصت استفاده کند و آزاد شود. بارت، با اشاره به دستور زبان یونانی و با توجه به آیه ۲۲، معتقد است که تفسیر اولی درست‌تر است، زیرا پولس اعتقاد دارد که حتی غلامان و برده‌ها نیز در خداوند آزادند، پس دیگر نیازی به آزادی ندارند و می‌توانند

در غلامی بمانند و خدمت کنند. ما در این کتاب تفسیر دوم را انتخاب می‌کنیم، اما به هر حال، این مسأله تأثیری در کل مطلب ندارد و اشاره به آن فقط جهت آگاهی بیشتر دانشجویان می‌باشد.

وضع آنانی که هیچگاه ازدواج نکرده‌اند (۷: ۲۵- ۴۰)

ماهیت مشکل

در بخش «ساختار فصل هفت» اشاره کردیم که آیات ۷: ۲۵- ۴۰ به مسأله جدیدی اشاره می‌کند. موضوع کلی این قسمت ازدواج باکره‌هاست. برای تفسیر صحیح این قسمت، باید به دو سؤال پاسخ داد: «یکی آنکه «باکره» کیست؟ دیگر آنکه قرنتیان در نامه خود چه سؤالی مطرح کرده بودند؟»

«باکره» کیست؟ در این زمینه، در میان محققین اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این عقیده‌اند که منظور از «باکره» دختران جوانی است که ازدواج نکرده‌اند و تجربه جنسی نداشته‌اند. این دسته از مفسیرین معتقدند که آیات ۲۵- ۳۵ شامل احکامی کلی برای باکره‌هاست، ولی آیات ۳۶- ۳۸ به «مورد و شرایط خاص» اشاره می‌کند. دسته دیگری از مفسرین (منجمله نویسنده این کتاب) بر این عقیده‌اند که آیات ۳۶- ۳۸ تعیین‌کننده معنی تمام این قسمت می‌باشند. این مفسرین برآنند که در تمام آیات ۷: ۲۵- ۳۸ به گروه خاصی از «باکره‌ها» اشاره می‌شود. گرچه پولس در آیات ۷: ۲۵- ۳۴ به ارائه احکام کلی می‌پردازد، اما هدف او این است که بتواند آنها را به طور مخصوص به شرایط خاص آیات ۳۶- ۳۸ اطلاق دهد. اینگونه تفسیر صحیح به نظر می‌رسد، زیرا از یک سو به درک بهتر متن کمک می‌کند و از سوی دیگر در آیه ۳۴ در متن یونانی، پولس میان باکره‌ها و زن ازدواج نکرده، تفاوت قائل می‌شود. همین امر ما را به پذیرش این نکته رهنمون می‌شود که منظور از «باکره‌ها» گروه خاصی از زنان ازدواج نکرده می‌باشد. در این صورت باید جواب سؤال خود را در آیات ۳۶- ۳۸ جستجو کنیم. طبق نظر بارت، این باکره‌ها «دوشیزگانی بودند که نامزد شده بودند تا بعد از مدتی ازدواج کنند.» اگر این نظر را بپذیریم، می‌توانیم به مسأله دوم بپردازیم: «سؤال قرنتیان چه بود؟»

سؤال قرنتیان: با چنین تفسیری درمورد باکره‌ها و با توجه به نظر کلی آنان مبنی بر اینکه «زن را نباید لمس کرد»، می‌توان حدس زد که سؤال آنان در این زمینه چه بوده است. آنان معتقد بودند که باکره‌ها یعنی دخترانی که نامزد شده‌اند باید از ازدواج صرفنظر کنند. ایشان تصور می‌کردند که پولس با آنان هم عقیده خواهد بود.

پاسخ پولس

پولس پاسخ خود را با تصریح این نکته آغاز می‌کند که آنچه می‌گوید حکم خداوند نیست، اما روشن است که او رأی و نظر خود را دارای ارزش روحانی می‌داند. به فیض و رحمت خداوند، رأی و حکم او امین و قابل اعتماد است (۷: ۲۵). او معتقد است که افکار و نظریاتش از جانب روح‌القدس می‌باشد (۷: ۴۰). با این حال در سراسر این قسمت، او حتی یک دستور هم نمی‌دهد. این امر از لحاظ تأویلی و تعبیری بسیار مهم می‌باشد. در ضمن جالب است که برخلاف آیات ۶: ۱۲، ۷: ۱، ۸: ۱- ۴، پولس در آیه ۷: ۲۵ مستقیما به سؤال قرنتیان اشاره نمی‌کند. علت این امر شاید این باشد که او با نظر ایشان موافق بوده است. به عبارت دیگر او در این مورد با قرنتیان هم عقیده بود که باکره‌ها بهتر است ازدواج نکنند، اما نه به خاطر آن دلایلی که قرنتیان می‌آوردند. قرنتیان به خاطر پست شمردن بدن، ازدواج را نمی‌پسندیدند. او با دلایل آنان کاملا مخالف بود. بنابراین او با دو اشکال رو به روست:

۱- اگر نظر مساعد خود را به طور کامل ابراز کند، آنان دیگر به دلایل روحانی او توجهی نخواهند کرد.

۲- نظر مساعد او در زمینه تجرد تنها نظر موجود در مسیحیت نیست. به هر حال، پولس معتقد است که بهتر است که باکره‌ها ازدواج نکنند، اما برای آنکه دیدگاه صحیح مسیحیت را حفظ کند، استدلال خود را با دفاع کامل از ازدواج خاتمه می‌دهد و می‌گوید که اگر نامزدها ازدواج کنند، نه فقط گناهی مرتکب نمی‌شوند، بلکه نیکو نیز می‌کنند (۷: ۳۸).

۷: ۲۵- ۳۱ در این پاراگراف پولس نخست تجرد را تأیید می‌کند و برای آن دو دلیل کلامی می‌آورد. سپس ازدواج را تأیید می‌کند. گرچه او به روشنی بیان می‌دارد که تجرد راه بهتری است، اما آن را تنها راه حل مسیحی نمی‌داند. در آیه ۲۶ اصطلاح «تنگی این زمان» به کار برده شده است. درمورد معنی این اصطلاح، نظرات مختلفی ابراز شده

است. بعضی آن را تمایلات درونی می‌دانند که انسان را به سوی ازدواج سوق می‌دهد. عده‌ای آن را مشکلات زن منکوحه می‌پندارند (پیدایش ۳: ۱۶). بعضی نیز آن را اشاره‌ای به جفاها می‌دانند، اما صحیح‌تر آن است که آن را اشاره به مشکلات و مصیبت‌های معادشناختی بپنداریم که بر جهان وارد خواهند آمد و از هم اکنون خود را در رنج‌های مسیحیان آشکار می‌سازند. این برداشت، با سایر قسمت‌های متن بخصوص آیه ۲۹ هماهنگتر است. پولس معتقد است که: «صورت این جهان درگذر است.» دنیا تبدیل خواهد پذیرفت، پس بهتر است مجرد ماند . مسیحیان افراد معادشناختی هستند و لازم است همیشه در حال آمادگی برای رویدادهای معادشناختی باشند. ازدواج می‌تواند بر مشکلات او و در راه این آمادگی بیفزاید. این نخستین دلیل او برای مجرد ماندن است.

۷: ۳۲- ۳۴ در این پاراگراف، پولس دومین دلیل خود را برای تجرد ارائه می‌دهد. تجرد باعث می‌شود ایمانداران برای خدمت به خداوند فراغت و آزادی بیشتری داشته باشند.

۷: ۳۵- ۳۸ در این پاراگراف، پولس به مسأله اصلی می‌پردازد. تفسیر و ترجمه این آیات همواره بسیار مشکل بوده است. متن یونانی برای ما مبهم است، اما قرنتیان از آنجا که سؤال خود را می‌دانستند به خوبی گفته پولس را درک می‌کردند. ما نیز با توجه به تفسیری که از «باکره‌ها» به دست دادیم و با توجه به بازسازی سؤال قرنتیان، می‌توانیم گفته پولس را درک کنیم. ترجمه N I V در میان سایر ترجمه‌ها با تفسیر ما هماهنگتر است. از این رو این آیات را از ترجمه N I V به فارسی نقل می‌کنیم: «اگر کسی فکر می‌کند که با نامزد باکره خود رفتاری ناشایست دارد و سن آن دختر نیز بالا می‌رود و مرد احساس می‌کند که باید ازدواج کند، هر طور می‌خواهد عمل کند. او گناه نمی‌کند باید ازدواج کنند، اما مردی که در فکر خود تصمیم راسخ گرفته است و تحت اجبار قرار ندارد، بلکه بر نفس خود مسلط است و تصمیم گرفته است با آن باکره ازدواج نکند، این مرد نیز کاری نیکو می‌کند. بنابراین کسی که با نامزد باکره خود ازدواج می‌کند کار درستی می‌کند، اما کسی که ازدواج نمی‌کند کار بهتری انجام می‌دهد.» (در این خصوص، ترجمه قدیمی فارسی ابهام متن یونانی را حفظ کرده، اما ترجمه جدید تفسیر دیگری را اختیار کرده است). به طور خلاصه نظر پولس چنین است: «ازدواج خوب است و تجرد بهتر.»

۷: ۳۹- ۴۰ سرانجام از آنجا که پولس درباره ازدواج سخن می‌گوید چند کلمه‌ای نیز برای بیوه‌ها می‌نویسد. او بار دیگر تکرار کرده می‌گوید: «زن بیوه می‌تواند ازدوج کند، اما اگر مجرد بماند «خوشحال‌تر» خواهد بود.» فقط در اینجاست که پولس دستور می‌دهد: «اگر بیوه زنی ازدواج می‌کند، شوهرش باید ایماندار باشد.»

چند تعبیر

در فصل هفتم رساله اول قرنتیان، پولس مسایلی را طرح می‌کند که امروز نیز برای بسیاری مطرح می‌باشند. البته شاید نتوان همه قسمت‌های جواب پولس را به مسایل امروزی انطباق داد، اما امروزه نیز عناصر مشابه زیادی وجود دارد و سؤالاتی درباره ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد مطرح می‌شود، اما فرهنگها تغییر یافته‌اند. جوابی که پولس در آن زمان به سؤال قرنتیان داد شاید امروز دقیقا به مورد خاص ما اطلاق پیدا نکند، اما می‌توان از جواب پولس اصولی کلی را استخراج کرد که با شرایط امروز ما نیز سازگار باشد.

مسأله طلاق

پولس درمورد طلاق، همان تعلیم مسیح را ارائه می‌دهد و می‌گوید که طلاق برای ایمانداران مجاز نیست، اما آن را به صورت شریعت عرضه نمی‌کند. او علت این تعلیم را بیان می‌دارد. او کلیسا را هیکل خدا، جامعه جدید و قوم روح‌القدس می‌داند. دو ایماندار که با هم ازدواج می‌کنند در این قوم و در این خانواده مسیحی در وهله اول خواهر و برادر هستند. آنان باید به خاطر مسیح یکدیگر را دوست بدارند. ایمانداری هم که با یک بی‌ایمان ازدواج کرده است باید بکوشد که او را با محبت به سوی مسیح جذب کند، گرچه او در این مورد «مقید نیست.» علت اکثر طلاق‌ها، خودخواهی‌ها و عدم گذشت است. شخص مایل است به هر قیمتی که شده خود را از شرایط نامطلوبی که در اثر این ازدواج ایجاد شده آزاد کند، اما مسیح فرمود: «دشمنان خود را محبت نمایید!» اگر در میان زوج‌ها چنین روحیه‌ای حاکم باشد، هیچگاه طلاق پیش نخواهد آمد. آیا همسر انسان از دشمن بدتر است؟

تجرد

با مطالعه گفته‌های پولس رسول در ۷: ۲۵- ۳۸، انسان تصور می‌کند که او ازدواج را بهترین راه حل نمی‌داند. همین برداشت، امروزه نیز باعث بروز سؤالات بسیار می‌شود. در این خصوص باید به چند نکته تعبیر توجه کرد. نخست باید توجه داشت که جواب پولس به منزله یک حکم و دستور نیست. البته این دلیل بر آن نیست که پاسخ او را بی‌اهمیت بشماریم، بلکه باید آن را به عنوان راهنمایی مفید بپذیریم. دوم، پولس تجرد و ازدواج را نعمت یا عطایی الهی می‌داند. اشکالی که ممکن است امروزه برای برخی پیش آید، این است که می‌کوشند دست به کاری بزنند که عطای خاص آن را ندارند. هر کس باید مطابق عطا و دعوتی که دارد زندگی کند. سوم، در بسیاری از فرهنگها تجرد ماندن به عنوان یک حالت اجتماعی پذیرفته شده نیست و مجردین تحقیر می‌شوند. حتی در بعضی از کلیساها نیز مجردین در بسیاری از خدمات به حساب نمی‌آیند، اما باید بدانیم که تجرد نیز روشی است اصیل برای زندگی، همانطور که پولس نیز مجرد بود. چهارم، ازدواج اشتباه نیست. ازدواج نیز مانند تجرد، روشی است برای زندگی.

بنابراین امروزه برای ما از هر فرهنگی که باشیم دو اصل مطرح است:

۱- ازدواج و تجرد، هر دو عطای الهی هستند. هیچ یک از آنها به تنهایی، همه مسایل زندگی انسان را حل نمی‌کنند. برای انتخاب میان یکی از آنها باید واقعا به خدا توکل کرد.

۲- به هنگام انتخاب هر یک از آنها باید دانست که مسأله مهم، خدمت به خداوند است. در خاتمه این را نیز باید اضافه کنیم که پولس نگفت: «مجرد بمانید، زیرا خداوند به زودی بازمی‌گردد.» البته او همواره مسیحیان را تشویق کرده که «دیدگاه معادشناسانه» داشته باشند و همه امور زندگی خود را با واقعیت بازگشت مسیح تنظیم کنند، اما منظور او این نبود که ما از همه کارهای خود در این جهان که «صورت آن درگذر است» دست بکشیم. شاید گفته «دی. ال. مودی» در این زمینه، از همه گویاتر باشد: «طوری زندگی کنید که گویی مسیح همین امروز بازمی‌گردد. در عین حال، طوری زندگی کنید که گویی او هزار سال دیگر باز خواهد گشت.»

فصل نهم: خوردن قربانی بت‌ها

قسمت اول (فصل‌های ۸– ۱۱)
در فصل‌های قبلی موضوع‌هایی را از رساله اول قرنتیان بررسی کردیم که امروزه نیز برای ما دارای پیام می‌باشند و روح‌القدس می‌تواند از طریق آنها برای مشکلات امروز ما راه حلی نشان دهد، اما در این فصل و در فصل بعدی به بررسی موضوعی خواهیم پرداخت که ممکن است ارتباط آن را به زندگی خود درنیابیم. این موضوع که در فصل‌های ۸ الی ۱۰ رساله اول قرنتیان طرح شده، به بت‌پرستی و حضور مسیحیان قرنتس در بتکده‌ها مربوط می‌شود. درک این مشکل قرنتیان نیاز به تفسیر دقیق متن دارد. وقتی تفسیر به دقت انجام شد، خواهیم توانست آن را با زندگی خود تطبیق دهیم، اما به علت طولانی بودن این متن (فصل‌های ۸- ۱۰) مجبور خواهیم بود مطالعه خود را در دو فصل انجام دهیم.

ماهیت مشکل (۸: ۱– ۱۱: ۱)
مشکل اساسا در آیه ۸: ۱ عنوان شده است: «اما درباره قربانی‌های بت‌ها...» این عبارت در ترجمه جدید فارسی چنین آمده است: «و اما درباره خوراکهای تقدیم شده به بت‌ها...» واژه‌ای که در یونانی برای «قربانی‌های بت‌ها» به کار رفته Eidolothuton می‌باشد که به همه نوع خوراکی و نوشیدنی که برای بت‌ها قربانی می‌شد اشاره دارد. ظاهرا موضوع قربانی‌های بت‌ها، مسأله‌ای حاد و حساس بود، زیرا پولس بحث درباره آن را ناگهان قطع می‌کند تا از رسالت خود دفاع کند (فصل نهم). در این فصل، پولس از اختیار و آزادی خود دفاع می‌کند. در آیات ۱۰: ۲۳– ۱۱: ۱ نیز باز این مسایل را مورد اشاره قرار می‌دهد. در نتیجه اگر بخواهیم مشکل قرنتیان را بازسازی کنیم، باید دو موضوع را مد نظر داشته باشیم: یکی قربانی بت‌ها و دیگری اختیار و اقتدار پولس، اما چند عامل، بازسازی مشکل را کمی پیچیده می‌سازند:

۱- در این سه فصل، پولس درباره سه موضوع کاملا متفاوت، اما مربوط به هم بحث می‌کند. در ۱۰: ۱۴– ۲۲ او درباره خوردن قربانی‌های بت‌ها در معابد و بتکده‌ها سخن می‌گوید. در ۱۰: ۲۳– ۱۱: ۱ به خوردن همان قربانی‌ها اشاره می‌کند، اما این بار به قربانی‌هایی که در بازار فروخته می‌شود. در ۹: ۱– ۲۷ او به اقتدار رسالت خود می‌پردازد. ما نه فقط باید ارتباط این موضوع‌ها را با یکدیگر کشف کنیم، بلکه ارتباط آنها با ۸: ۱– ۱۳ و با ۱۰: ۱– ۱۳ را نیز باید بیابیم.

۲- می‌دانیم که قرنتیان مسأله قربانی‌های بت‌ها یا «خوراکی‌های تقدیم شده به بت‌ها» را در نامه خود عنوان کرده بودند، اما نمی‌دانیم این مسأله را چگونه طرح کرده بودند. از نامه پولس چنین استنباط می‌شود که هدف آنان فقط دریافت راهنمایی نبوده است. از لحن پاسخ پولس کاملا مشخص است که نویسندگان نامه در زمینه این موضوع با پولس مخالف بوده‌اند. در ضمن گویا بر سر همین مسأله، در کلیسا دودستگی به وجود آمده بود. بنابراین مهم است دریابیم که آنان چگونه مسأله را در نامه خود برای پولس مطرح کرده بودند.

با توجه به نکات یاد شده، برای تفسیر و درک این سه فصل باید برای این چهار سؤال پاسخی یافت:
۱- خوراکهای تقدیم شده به بت‌ها در فرهنگ یونانی روزگار پولس چه مفهومی داشت؟
۲- این موضوع چه مشکلی در کلیسای قرنتس به وجود آورده بود؟
۳- اختیار و رسالت پولس چه ارتباطی به این موضوع پیدا می‌کرد؟
۴- مسیحیان قرنتس برای پولس چه نوشته بودند؟

خوراکهای تقدیم شده به بت‌ها
در مصر پاپیروسی با این نوشته کشف شده است: «کایریمون شما را دعوت می‌کند تا برای صرف شام فردا پانزدهم در ساعت نهم در معبد سراپیس حضور یابید.» سراپیس یکی از «خداوندان بسیار» دنیای باستان بود. در شهر قرنتس دو معبد سراپیس وجود داشت. اگر ما نیز در روزگار پولس در قرنتس زندگی می‌کردیم (و برده نمی‌بودیم)، گاه گاه

چنین دعوتی دریافت می‌کردیم. اینگونه میهمانی‌ها قطعا به مشکل قرنتیان که در فصل‌های ۸- ۱۰ ذکر شده، مربوط می‌شوند. برای درک این مسأله لازم است توضیحات و اطلاعاتی در اختیار خوانندگان قرار دهیم. در عهد عتیق، آیات بی‌شماری وجود دارد دال بر آنکه در آن روزگار قوم اسرائیل و سایر اقوام وقتی به معابد خود می‌رفتند، خوراکهایی به عنوان قربانی به خدای خود تقدیم می‌کردند و سپس آنها را در همانجا می‌خوردند (رجوع کنید به تثنیه ۱۴: ۲۳ و ۲۶ و داوران ۹: ۲۷ و اول سموئیل ۹: ۱۳ و اول پادشاهان ۱: ۲۵ و هوشع ۸: ۱۳).

در دنیای باستان مردم هیچگاه فقط برای سراییدن و پرستش و شنیدن موعظه و یا صرفا برای گذراندن قربانی به معابد نمی‌رفتند. نوشته‌های باستانی مربوط به مذاهب بت‌پرستی که به دست ما رسیده نشان می‌دهند که در آن روزگار پرستش در معابد اینچنین صورت می‌گرفت: به هنگام اعیاد و یا در موقعیت‌های خاص نظیر تولد و ازدواج و غیره، افراد دوستان خود را دعوت می‌کردند تا با یکدیگر به معابد یا مکان‌های بلند بروند. در آنجا مقادیر زیادی خوراک برای خدای خود قربانی می‌کردند. بخشی از این خوراکها به کاهنان اختصاص می‌یافت و مقداری نیز در مقابل بت سوزانده می‌شد تا دود آن به مشام او برسد و رضایت او را جلب کند. مقداری از خوراک قربانی نیز در همانجا پخته می‌شد و پرستندگان آن را با شادی در حضور خدای خود می‌خوردند. در واقع مردم با شرکت در چنین ضیافت‌هایی در بتکده‌ها خدای خود را می‌پرستیدند.

گرچه در دوان عهد عتیق مشابه چنین مراسمی در میان قوم اسرائیل نیز رسم بود، اما بعدها این رسم متوقف شد، طوری که یهودیان مثلا در زمان مسیح فقط برای تقدیم قربانی و انجام مراسم دعا و نیایش در هیکل اورشلیم گرد می‌آمدند و در کنیسه‌ها نیز فقط به خواندن سرودهای روحانی و استماع کلام خدا می‌پرداختند. علت توقف مراسم خوردن قربانی‌ها در هیکل اورشلیم، احتمالا این بود که همسایگان بت‌پرست قوم اسرائیل به هنگام اجرای مراسمی مشابه در معابد خود به زناکاری و فسق و فجور نیز می‌پرداختند. در واقع، اینگونه اعمال ضد اخلاقی جزو مراسم مذهبی ایشان بود که امروزه آن را «روسپی‌گری مذهبی» می‌خوانیم. به این ترتیب خوردن خوراکهای قربانی در بتکده‌ها ادامه یافت. به عبارت دیگر در روزگار پولس این اماکن به منزله رستوران‌های امروزی بودند. افراد دوستان خود را برای صرف غذا به چنین اماکنی دعوت می‌کردند.

اما یک نکته دیگر نیز در این میان برای ما حائز اهمیت است. قسمت مهمی از خوراکهای قربانی که در معابد اضافه می‌ماند در بازار در معرض فروش گذاشته می‌شد. چنین امری بخصوص درمورد گوشت اهمیت دارد، زیرا حکومت روم در اکثر شهرها فقط کاهنان را برای ذبح حیوانات و عرضه گوشت آنها برای فروش مجاز می‌شمرد. یهودیان مطلقا چنین گوشتی را مصرف نمی‌کردند، زیرا آن را نجس می‌دانستند. یهودیان این مشکل را با تهیه گوشت «کاشر» حل کردند؛ یعنی گوشتی که توسط قصاب‌های یهودی و مطابق شرع یهود ذبح می‌شد. حال این سؤال پیش می‌آید که پولس وقتی درباره قربانی‌های بت‌ها سخن می‌گوید به کدام یک از این دو مطلب اشاره می‌کند: «خوردن این خوراکها در معابد یا فقط خریدن و مصرف آنها؟»

خوردن قربانی‌ها در معابد

در فصل دهم، دو نکته بسیار روشن است. اول آنکه پولس، برخلاف سنن یهودی خود، خوردن قربانی‌های بت‌ها را که از بازار خریداری شده‌اند، منع نمی‌کند (۱۰: ۲۳- ۱۱: ۱). دوم آنکه او با صراحت خوردن این خوراکها را در معابد منع می‌کند (۱۰: ۱۴- ۲۲). پس مشکل اصلی کدام است و قرنتیان در نامه خود از کدام موضع دفاع می‌کردند؟ از آیات ۸: ۷و ۸ و ۱۳ چنین برمی‌آید که مشکل به طور کلی به خوراک مربوط می‌شود، اما با توجه به سه عامل زیر می‌توان پی برد که مشکل واقعی این بود که عده‌ای از مسیحیان گنوستیکی هم در معابد غذا می‌خوردند و هم سایر ایمانداران را به این کار تشویق می‌کردند.

۱- آیه ۸: ۱۰ مشخص می‌کند که مشکل اصلی، حضور در بتکده‌هاست.

۲- فصل دهم را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱۰: ۱- ۱۳، ۱۰: ۱۴- ۲۲، ۱۰: ۲۳- ۱۱: ۱. از بخش سوم این فصل کاملا آشکار است که پولس خوردن خوراکی را که در بازار فروخته می‌شود، بت‌پرستی نمی‌شمارد، اما از دو بخش اول چنین برمی‌آید که او به نوعی خاص از بت‌پرستی اشاره می‌کند؛ یعنی بت‌پرستی همراه با زناکاری. در

کتاب مقدس آیات بی‌شماری وجود دارد که نشان می‌دهند پرستش بت‌ها با زناکاری همراه بوده است (اول قرنتیان ۱۰: ۷و ۸ و خروج ۳۲: ۱- ۶ و اعداد ۲۵: ۱- ۹). از این رو در عهد جدید، بت‌پرستی و زناکاری همواره در کنار هم مورد اشاره قرار گرفته‌اند (اعمال رسولان ۱۵: ۲۰، ۱۵: ۲۹، ۲۱: ۲۵ و مکاشفه ۲: ۱۴و ۲۰). از این آیات می‌توان درک کرد که مشکلی که در رابطه با «خوردن قربانی‌های بت‌ها» وجود داشت این بود که این خوراکها در معابد خورده می‌شد؛ یعنی جایی که روسپی‌گری مذهبی اجرا می‌شد.

۳- با مطالعه دقیق فصل دهم، متوجه می‌شویم که پولس حساسیتی را که درباره حضور در بتکده‌ها نشان می‌دهد، درباره خوردن خوراکهایی که در بازار فروخته می‌شوند، نشان نمی‌دهد. او در این زمینه، از قرنتیان چنین درخواستی می‌کند: «و نه بت‌پرست شوید» (۱۰: ۷). او درباره بت‌پرستی هشدار داده می‌گوید: «آنکه گمان برد که قایم است باخبر باشد که نیفتد» (۱۰: ۱۲)، «از بت‌پرستی بگریزید» (۱۰: ۱۴)، «محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید... آیا خداوند را به غیرت می‌آوریم؟» (۱۰: ۲۱ و ۲۲).

تمام این عوامل، ما را به این نتیجه‌گیری هدایت می‌کنند که مشکل اصلی کلیسای قرنتس رفتن به بتکده بوده است، اما این مسأله چه مشکلی به وجود آورده بود؟ آیا عده‌ای از اعضای کلیسا واقعا به بتکده می‌رفتند؟ آیا قرنتیان آن را برای ایمانداران مجاز می‌دانستند؟ یا فقط خواستار راهنمایی‌هایی در این زمینه بودند؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات باید رساله را با دقت بیشتری مطالعه کرد تا بتوان موضع قرنتیان را بازسازی نمود.

موضع قرنتیان

از فصل‌های ۸- ۱۰ چنین استنباط می‌شود که عده‌ای از اعضای کلیسای قرنتس در ضیافت‌های بتکده‌ها شرکت می‌جستند، اما نه فقط این، بلکه با پولس درمورد درست بودن کارشان نیز مجادله می‌کردند. در آیه ۵: ۹ اشاره شده که پولس قبلا طی نامه‌ای قرنتیان را از زنا و بت‌پرستی منع کرده بود. منظور پولس این بود که اعضای کلیسا با ایماندارانی که مرتکب چنین اعمالی می‌شوند، معاشرت نکنند، اما قرنتیان دچار سؤتعبیر شده بودند و فکر می‌کردند که پولس ایشان را از معاشرت با «بی‌ایمانان» کلا منع کرده است. در ضمن، از فصل‌های ۱- ۴ و ۹ روشن است که عده‌ای از اعضای کلیسای قرنتس با پولس مخالف بودند و اقتدار او را نمی‌پذیرفتند. از آنجا که موضوع اقتدار پولس در خلال فصل‌های ۸- ۱۰ به تفصیل مورد بحث قرار گرفته، می‌توان نتیجه گرفت که مخالفت قرنتیان با پولس بر سر مسأله «قربانی‌های بت‌ها» بوده است. گویا قرنتیان چنین استدلال می‌کردند: «پولس مانند یک رسول عمل نمی‌کند؛ یعنی از حقوق یک رسول استفاده نمی‌کند، پس قطعا او رسول نیست. پس چرا باید دستور او را در زمینه قربانی‌های بت‌ها بپذیریم؟»

سؤال این است که چرا اصلا ایشان می‌بایست طالب رفتن به بتکده‌ها باشند؟ در این مورد نمی‌توان جواب قطعی داد، اما علت آن احتمالا تمایل به ادامه رابطه با دوستان قدیمی می‌باشد. استدلال آنان برای انجام این کار بر دیدگاه گنوستیکی‌شان استوار بود. بارت معتقد است که برخی جملات در فصل ۸، نقل قول قرنتیان است. این جملات به این شرح می‌باشند: «همه علم داریم» (۸: ۱)، «بت در جهان چیزی نیست» (۸: ۴)، «خدایی دیگر جز یکی نیست» (۸: ۴)، «خوراک ما را مقبول خدا نمی‌سازد» (۸: ۸). اگر نظر بارت را بپذیریم، بازسازی طرز تفکر قرنتیان ساده‌تر می‌شود. در وهله اول، ایشان معتقد بودند که «علم دارند.» شاید این اشاره‌ای است مجدد به مسأله «حکمت». مطابق آیه ۸: ۴، ایشان دو چیز می‌دانستند:

۱- می‌دانستند که «خدایی دیگر جز یکی نیست». پس آگاه بودند که بت خدا نیست و «بت در جهان چیزی نیست» (بت واقعیت ندارد).

۲- می‌دانستند که خدا به خوراک اهمیت نمی‌دهد. آنان در این زمینه به گفته‌های پولس درباره بی‌اهمیت بودن ختنه نیز اشاره می‌کردند. اگر ختنه برای خدا اهمیتی ندارد، چقدر بیشتر خوراک!

در وهله دوم، از آیات ۱۰: ۱- ۱۳ می‌توان چنین درک کرد که قرنتیان برای مراسم تعمید و عشای ربانی مفهومی جادویی قائل بودند. (شاید هم به همین دلیل برای مردگان تعمید می‌گرفتند). شاید آنان فکر می‌کردند که چون تعمید گرفته‌اند و در عشای ربانی شرکت می‌کنند هیچ چیز قادر نخواهد بود به ایشان لطمه بزند. حال اگر تمام عوامل بالا را کنار هم قرار دهیم، می‌توانیم حدس بزنیم که قرنتیان در نامه خود درمورد قربانی‌های بت‌ها سؤالی طرح نکردند،

بلکه عقیده و دیدگاه خود را برای پولس نوشتند. شاید آنها چنین چیزی نوشته بودند: «ما همه علم داریم و می‌دانیم که فقط یک خدا هست و بت واقعیت ندارد. در ضمن می‌دانیم که خدا برای خوراک اهمیتی قائل نیست. بنابراین برای او نه مهم است که ما چه می‌خوریم و نه اینکه کجا می‌خوریم. به علاوه آیین‌های کلیسایی ما را نجات می‌دهند و حفظ می‌کنند. پس چه مانعی دارد که همراه دوستانمان در ضیافت‌های معابد شرکت کنیم؟ در ضمن پولس! شما قادر نیستید از اقتدار و اختیار مقام خود استفاده کنید. پس چرا می‌خواهید اختیار و آزادی ما را در مسیح محدود کنید؟»

باز لازم به یادآوری است که پاراگراف بالا فقط یک بازسازی احتمالی است. بازسازی زمانی از اعتبار زیاد برخوردار است که نه فقط همه اطلاعات و داده‌ها را در بربگیرد، بلکه به تک تک پاراگراف‌های فصل‌های ۸- ۱۰ مفهوم ببخشد. ممکن است عده‌ای بر این اعتقاد باشند که موضوع اصلی این سه فصل (به جز آیات ۱۰: ۱۴- ۲۲)، فقط محدود به «خوردن قربانی‌های بت‌ها» می‌شود. در این صورت، این عده به یکی از این سه طریق استدلال می‌کنند:
۱- این سه فصل مربوط به نامه‌های مختلف پولس است که در کنار یکدیگر قرار داده شده‌اند.
۲- برخی از قسمت‌های این سه فصل خطاب به افراد روحانی قوی و برخی از قسمت‌ها به افراد ضعیف نوشته شده است.
۳- استدلال پولس فاقد یکپارچگی است.

پاسخ پولس

پاسخ پولس در فصل‌های ۸- ۱۰ را می‌توان به پنج قسمت به شرح زیر تقسیم کرد:
۱- در قسمت اول ۸: ۱- ۱۳، پولس پیش از آنکه به جنبه رفتاری مشکل بپردازد به جنبه عقیدتی و کلامی آن می‌پردازد. به عقیده پولس مشکل اصلی در بت‌پرستی نیست، بلکه در این است که آنها محبت را درک نکرده‌اند. او می‌گوید که مسیحیان در وهله اول نباید بر اساس علم (Gnosis) رفتار کنند، بلکه بر اساس محبت.

۲- سپس در ۹: ۱- ۲۷، او به بحث درباره اقتدار و اختیار رسالت خود می‌پردازد. او در پایان استدلال خود بیان می‌دارد که از آزادی و اختیار خود برای انضباط خود استفاده کرده است. او با استفاده از این مطلب به مشکل قرنتیان بازمی‌گردد.

۳- پولس در آیات ۱۰: ۱- ۱۳، درباره احساس امنیت قرنتیان از آیین‌های کلیسایی بحث می‌کند. او نمونه‌هایی از رویدادهای قوم اسرائیل می‌آورد و نشان می‌دهد که این قوم علی رغم آیین‌های خود در اثر بت‌پرستی و زناکاری هلاک شدند.

۴- سرانجام در ۱۰: ۱۴- ۲۲ پولس به مشکل خاص قرنتیان می‌پردازد. او اعلام می‌دارد که حضور در بتکده‌ها مطلقا با زندگی مسیحی سازگار نیست. او از مراسم عشای ربانی و از عدم درک صحیح آنان از بت‌پرستی استفاده می‌کند تا استدلال خود را تکمیل نماید.

۵- در قسمت آخر (۱۰: ۲۳- ۱۱:۱) پولس مطالبی کلی درباره خوراک قربانی که در بازار عرضه می‌شود ارائه می‌دهد. او اصولی را درباره آزادی مسیحی به دست می‌دهد، اما ممنوعیتی مقرر نمی‌کند، زیرا خوراک خوراک است، منشأ آن هر چه می‌خواهد باشد.
حال به بررسی قسمت‌های ۱و ۳ و ۴ می‌پردازیم تا از جزئیات استدلال پولس آگاه شویم.

علم بدون محبت معنی ندارد (۸: ۱- ۱۳)

۸: ۱- ۳ در این پاراگراف پولس قبل از هر چیز عنوان مشکل را بیان می‌کند: «قربانی‌های بت‌ها.» سپس به ریشه مسأله می‌پردازد؛ یعنی داشتن علم. او در پاراگراف بعدی؛ یعنی آیه ۴، دوباره به مسأله «قربانی‌های بت‌ها» بازمی‌گردد. حال این سؤال پیش می‌آید که مسأله علم چه ارتباطی به موضوع خوردن قربانی‌های بت‌ها دارد. برای حل این مشکل باید بپذیریم که عبارت «همه علم داریم» گفته قرنتیان است که پولس آن را نقل می‌کند. در غیر این صورت آیات ۱- ۳ هیچ معنایی نخواهند داشت. به علاوه او در آیه ۷، نفی می‌کند که «همه علم دارند.» از این رو به سختی بتوان پذیرفت که این گفته موضع خود پولس باشد. بنابراین پولس گفته آنان را مانند موارد قبلی به دقت بررسی می‌کند و می‌پذیرد

که به طور اصولی موضع آنان درست است، اما تأکید آنان بر نکته اشتباهی است. به همین دلیل، او دو نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد:

نخست بیان می‌دارد که هدف ایمان ما علم و معرفت نیست، بلکه محبت است. علم باعث تکبر و غرور است. همین امر همواره مشکل مهم قرنتیان بوده است، اما محبت بنا می‌کند. برای پولس نیز بنا شدن مهم است. دوم، تأکید می‌کند که علم آنها کامل نیست. ایشان شناخت درستی از مسایل روحانی نداشتند با این حال تصور می‌کردند که آگاهی و علمشان کامل است، اما پولس این نکته را رد می‌کند و می‌گوید که علم واقعی آن است که خدا انسان را بشناسد و انسان در محبت زندگی کند. به این ترتیب پولس ضمن بررسی گفته ایشان، تضاد میان راه علم (Gnosis) و راه محبت را ترسیم می‌کند. این دو راه با یکدیگر تفاوت دارند، اما علم و معرفت راستین در واقع همان راه محبت است. پولس راه محبت را به تفصیل در آیات ۷- ۱۳ توصیف می‌کند. سپس به مسأله قربانی‌های بت‌ها بازمی‌گردد تا محتوای علم آنان را بررسی کند.

۸: ۴- ۶ در این آیات پولس دست به کار جالبی می‌زند. او ابتدا به محتوای علم آنان می‌پردازد. او مانند همیشه گفته آنان را نقل می‌کند، گفته‌ای که مورد پذیرش هر یهودی می‌باشد؛ یعنی وحدانیت خدا، اما او می‌داند که قرنتیان ماهیت واقعی بت‌پرستی را درک نکرده‌اند. با این حال او در این قسمت به اصلاح عقیده ایشان نمی‌پردازد، بلکه این کار را در ۱۰: ۱۹- ۲۲ انجام می‌دهد، اما چرا او در اینجا به رفع اشکال و سؤتعبیر آنها نمی‌پردازد؟ چرا به جای این کار او نظری را بیان می‌دارد که می‌تواند حاکی از پذیرش خدایان دیگر باشد؟ آیا پولس یهودی معتقد است که خدایان دیگر هم وجود دارند، اما خدای واقعی فقط برتر از ایشان است؟ پاسخ این است که او در این آیات بیشتر به نتایج و ثمرات «علم» آنان توجه دارد تا به محتوای آن. در آیه ۵، منظور پولس این است که برای آنانی که خدای واحد و خداوند عیسی را نمی‌شناسند، خدایان و خداوندان بسیار وجود دارد. نه آنکه واقعا وجود داشته باشد، بلکه پیروانشان فکر می‌کنند که آنها وجود دارند. از این رو در نظر بت‌پرستان، خدایان واقعیت دارند، اما نه در نظر ما. در قسمت‌های بعدی علت اشاره به این مطلب روشن‌تر خواهد شد.

۸: ۷- ۸ در این پاراگراف، پولس به طور کامل گفته قرنتیان؛ یعنی «همه علم داریم» را توصیف می‌کند. او با اشاره به آیات ۸: ۴- ۶، اظهار می‌دارد که همه «دارای علم» و محتوای آنکه در آیه ۴ ذکر شده، نمی‌باشند. نوایمانان گرچه در فکر خود می‌دانند که بت واقعیت ندارد، اما مانند مسیحیان گنوستیکی قادر به تشخیص کامل مطلب نیستند. این نوایمانان در زمان بت‌پرستی، بت‌ها را واقعا خدا می‌دانستند. آنان اکنون نیز وقتی در حضور بتی قربانی می‌خوردند به علت آثار باقیمانده در ذهنشان «ضمایرشان نجس» می‌شود. پولس در آیه ۷ به افراد «ضعیف» اشاره می‌کند. منظور این نیست که اینها ایمانداران ضعیفی هستند. ضعف آنان فقط در قبال مسأله بت است نه خوراک.

در آیه ۸ باز جمله‌ای آمده که قاعدتا باید گفته قرنتیان باشد. پولس با این گفته موافق است، اما نه با عملی که آنان با تکیه به این گفته انجام می‌دادند، اما جالب اینجاست که پولس «بهتر بودن» را به خوردن و «بدتر بودن» را به نخوردن نسبت می‌دهد. در حالی که اگر منظور او از «خوردن»، خوردن قربانی بت‌ها بود، می‌بایست عکس آن را می‌نوشت؛ یعنی خوردن را بدتر و نخوردن را بهتر می‌دانست. نتیجه می‌گیریم که منظور او از «خوردن»، خوردن خوراکهای کاشر یهودیان بوده است. به عبارت دیگر نظر او این است که حتی با خوردن خوراکهای کاشر هم نمی‌توان مقبول خدا شد. در غلاطیان ۶: ۱۵ او نظیر همین جمله را درمورد ختنه به کار می‌برد. به عبارت دیگر پولس از یک اصل که کاربرد دیگری دارد، برای توضیح آزادی و اختیار مسیحی استفاده می‌کند، اما اختیار در خوردن خوراک دلیل بر حضور در بتکده‌ها نیست!

۸: ۹- ۱۳پولس استدلال خود را به پایان می‌برد و کاربرد خاص تعلیم خود را در خصوص این مطلب ارائه می‌دهد. شیوه رفتار مسیحی را «علم» و «اختیار» تعیین نمی‌کنند، بلکه محبت. مسأله لغزش به مسأله محبت مربوط می‌شود. باید توجه داشت که عمل گنوستیکی‌ها باعث توهین به ایماندار ضعیف نیست، بلکه باعث هلاکت اوست، زیرا او می‌خواهد از ایشان تقلید کند، اما چون با ضمیر و وجدان راحت این کار را نمی‌کند، هلاک می‌شود. در آیه ۱۳، پولس از خوراک قربانی به مسأله کلی خوراک می‌رسد. به همین دلیل از کلمه «گوشت» استفاده می‌کند. او جنبه‌ای کلی به مسأله می‌دهد و موضوع خوردن و نخوردن گوشت را به میان می‌کشد. شاید او خود عملا همین کار را کرده بود و به خاطر سلامت

روحانی یک برادر از آزادی و اختیار خود صرفنظر کرده بود. او از مسأله صرفنظر از آزادی و اختیار استفاده می‌کند تا وارد دفاعی طولانی از رسالت خود گردد. این موضوع در فصل بعدی بررسی خواهد شد.

آیین‌ها امنیت نمی‌آورند (۱۰: ۱– ۱۳)

پولس پس از دفاعی طولانی از رسالت خود و شرح معنی واقعی اختیار و آزادی به مسأله اصلی؛ یعنی رفتن به بتکده‌ها می‌پردازد و آن را کاملا ممنوع اعلام می‌دارد، اما پیش از آن ثابت می‌کند که «احساس امنیت» به خاطر آیین‌های کلیسایی نادرست است. او به این منظور از تاریخ قوم اسرائیل استفاده می‌کند و هشداری جدی به آنها می‌دهد.

۱۰: ۱– ۵ او هشدار را از همین پاراگراف اول اعلام می‌کند. قوم اسرائیل در بیابان، تجربیاتی نظیر آیین‌های تعمید مسیحی و عشای ربانی داشتند، اما این آیین‌ها نتوانستند ایشان را از هلاکت نجات دهند. از آنجا که خدا از ایشان رضایت نداشت بدن‌هایشان در بیابان افتاد (۱۰: ۵). باید توجه داشت که این پاراگراف نمی‌تواند معنایی داشته باشد، مگر آنکه این دو فرض صحیح باشند:

۱– قرنتیان واقعا فکر می‌کردند که به خاطر تعمید و عشای ربانی از خطرات روحانی محفوظ هستند. اگر این فرض درست نباشد بسیار دشوار بتوان درک کرد که چرا پولس تجربه قوم اسرائیل و آیین‌های مسیحی را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

۲– قرنتیان در خطر واقعی سقوط قرار داشتند. از این رو هشدار پولس بسیار جدی است. درست است که کتاب مقدس به روشنی تعلیم می‌دهد که مسیحیان محفوظ هستند، اما قرنتیان امنیت خود را در جای اشتباهی جستجو می‌کردند.

۱۰: ۶– ۱۰ در پاراگراف قبلی پولس بیان داشت که قوم اسرائیل و قرنتیان هر دو از نوعی تعمید و عشای ربانی برخوردار بوده‌اند، اما این آیین‌ها نتوانستند قوم اسرائیل را از لغزش و هلاکت محفوظ نگاه دارند. در این پاراگراف او به بیان علل سقوط «اکثر ایشان» می‌پردازد و چهار رویداد مربوط به سفر بیابان را برمی‌شمارد. سؤال اینجاست که آیا پولس این رویدادها را فقط به عنوان نمونه و مثل بیان می‌کند یا اینکه آنها مسایل واقعی قرنتیان نیز بودند. از مقایسه مسایل قرنتیان با این رویدادها می‌توان چنین حدس زد که قرنتیان واقعا در این مسایل درگیر بودند. انگار که پولس به ایشان می‌گوید: «در این مسایل خاص، مانند قوم اسرائیل نباشید.» هر یک از این رویدادها با مسایل خاص قرنتیان منطبق است. ایشان عملا در بتکده‌ها به اکل و شرب می‌پرداختند (۱۰: ۷) و در فسق و فجور روسپی‌های بتکده‌ها شرکت می‌جستند (۱۰: ۸، ۶: ۱۲– ۲۰). ایشان با این اعمال خداوند را آزمایش و تجربه می‌کردند (۱۰: ۹ و ۲۲) و همهمه و غرغر و شکایت می‌کردند، غرغر از اینکه پولس ایشان را از این عمل نهی می‌کرد (۱۰: ۱۰).

۱۰: ۱۱– ۱۳ پولس به کسانی که قوم خدا در اواخر عالم هستند (۱۰: ۱۱) هشدار می‌دهد. اگر ۲۳۰۰۰ نفر از قوم اسرائیل در یک روز مردند (۱۰: ۸)، اگر با نیش مارها (۱۰: ۹) یا به دست فرشته هلاک کننده کشته شدند (۱۰: ۱۰)، ایشان نیز باید «باخبر باشند که نیفتند» (۱۰: ۱۲). برای پولس دشوار است که این قسمت را با این لحن منفی خاتمه دهد، به همین دلیل بار دیگر کمک فیض‌آمیز الهی را حتی در تجربه‌ها به یاد ایشان می‌آورد. او می‌گوید: «هشیار باشید، اما فیض خدا را فراموش نکنید!»

«از بت‌پرستی بگریزید» (۱۰: ۱۴– ۲۲)

پولس در تمام این قسمت می‌کوشد قرنتیان را از شرکت در ضیافت‌های بتکده‌ها منع کند. با مقایسه آیه ۷ با آیات ۲۰و ۲۱، متوجه می‌شویم که او این عمل را عین بت‌پرستی می‌داند. در نظر پولس، شرکت در مراسم قربانی نزد یهودیان و شرکت در مراسم عشای ربانی نزد مسیحیان در حکم شراکت و مشارکت با خداست. به همین صورت او حضور در بتکده‌ها و شرکت در مراسم قربانی برای بت‌ها را مانند شراکت و یکی شدن با بت‌ها می‌دانست و از آنجا که مطابق تعلیم صریح عهد عتیق (تثنیه ۳۲: ۱۶– ۱۷ و مزمور ۱۰۶: ۳۶– ۳۷) در پس هر بت، دیوی قرار دارد، شراکت با بت‌ها به مثابه شراکت و یکی شدن با دیوها و شیطان است. به عبارت دیگر پولس در این قسمت دیدگاه واقعی کتاب مقدس را درباره بت‌ها بیان می‌دارد. این شیطان بود که ایده بت را در ذهن انسان القا کرد تا به این وسیله او را از پرستش خدای یکتا منحرف سازد. بر طبق کتاب مقدس، بت‌ها محل سکونت شیطان و ارواح شیطانی هستند. به این ترتیب پولس ایشان را از شرکت در ضیافت‌های بتکده‌ها منع می‌کند ،اما مسأله خوراکهای تقدیم شده

به بت‌ها (قربانی‌های بت‌ها) که در بازار فروخته می‌شود، مسأله دیگری است. او در این زمینه در آیات بعدی بحث خواهد کرد و طی آن مسأله «آزادی» و «اختیار» را به مرحله نتیجه‌گیری می‌رساند. این دو موضوع در فصل بعدی بررسی خواهند شد.

چند تعبیر روحانی

شاید در وهله اول به نظر برسد که این فصل‌ها هیچ تعبیر روحانی و پیامی برای ما ندارند، چون بیشتر درباره بت‌پرستی سخن می‌گویند و ما در جامعه خود بت‌پرستی نداریم، اما اگر با دقت و با رعایت اصول صحیح تعبیر، شرایط حاکم بر کلیسای قرنتس را با شرایط خود تطبیق دهیم و دست به نوعی «ترجمه» یا انتقال شرایط بزنیم، یقینا پیامی برای خود خواهیم یافت. فقط این اصول را باید در نظر داشته باشیم: نخست آنچه که امروز از این کلام برداشت می‌کنیم باید همان باشد که قرنتیان برداشت می‌کردند. به عبارت دیگر تعبیرمان باید بر تأویل صحیح استوار باشد. دوم، شرایط امروز ما باید با شرایط آن زمان دارای «عناصر مشابه» باشد. گرچه یافتن عناصر مشابه ممکن است کار ساده‌ای نباشد، اما باید آن را وظیفه هر مفسر خوب بدانیم.

اصل سنگ لغزش

«اصل سنگ لغزش» مهم‌ترین نکته‌ای است که از اول قرنتیان ۸: ۱- ۱۳ می‌آموزیم. این نکته به طور خاص در ۸: ۹- ۱۳ بیان شده است، اما باید دید معنی آن چیست و چگونه می‌توان امروز آن را از چهارچوب ضیافت‌های بتکده‌ها به چهارچوب زمان خود منتقل ساخت. برای درک معنی «سنگ لغزش» باید دانست که پولس صرفا درمورد توهین به یک شخص توسط یک عمل سخن نمی‌گوید. البته این مسأله برای پولس مهم است و در فصل بعدی درمورد آن بحث خواهیم کرد، اما مقصود پولس از «لغزش» یا سنگ لغزش چیز دیگری است. مقصود او این است که ممکن است ایمانداری با عمل خود موجب «هلاک شدن» یا «افتادن» ایماندار دیگری شود. لغزش یا هلاک شدن هم به این علت است که شخص ممکن است از کار یک ایماندار دیگر تقلید کند، اما این کار را با ضمیر و وجدان ناراحت انجام دهد.

حال، این مسأله را چگونه می‌توان به شرایط امروزی انتقال داد؟ کدام عمل و کار یک ایماندار باعث لغزش ایماندار دیگر می‌شود؟ پولس می‌کوشد در این زمینه محتاط باشد تا به کسی توهین نکند. او برای اینکه روحیه وسواسی بعضی، موجب سلب آزادی دیگران نشود، اعمال لغزش‌دهنده را به اموری که شریعت منع کرده یا کارهایی که ماهیتشان مشکوک است محدود می‌کند و می‌گوید که ممکن است ایمانداری خود را متقاعد سازد که دست به اینگونه اعمال بزند و فکر کند که به ایمان مسیحی‌اش لطمه نخواهد خورد. در همین حال ممکن است ایمانداری دیگر او را در حین انجام آن عمل خاص ببیند و بخواهد همان کار را بکند، اما چون مانند او متقاعد نشده، لغزش خواهد خورد. نمونه‌ای از اینگونه اعمال را می‌توان در قسمت بعدی یافت.

مسیحیان و نیروهای شیطانی

پولس صریحا بیان می‌کند که حضور در ضیافت‌های بتکده‌ها، شراکت و اتحاد با بت‌هاست و چون بت‌ها محل سکونت دیوها و ارواح شیطانی هستند، این کار به منزله اتحاد و مشارکت با شیطان است. امروزه بت‌پرستی در اکثر جوامع منسوخ شده، اما محافلی وجود دارد که در آنها اعمال شیطانی و شیطان‌پرستی و تماس با ارواح پلید صورت می‌گیرد. در این خصوص باید از احضار روح، فال‌بینی، طالع‌بینی، شیطان‌پرستی، مکتب نیوایج، یوگا، تی‌ام و غیره نام برد. تمام اینها مستقیما به شیطان و نیروهای ظلمت مربوط می‌شوند که مسیح بر همه آنها ظفر یافته است (کولسیان ۲: ۱۵). امروزه بسیاری از مردم در همه جوامع به سوی این قبیل محافل کشیده می‌شوند و به اسارت شیطان درمی‌آیند.

عده‌ای نیز به این مکاتب و اعمال با دید تمسخر می‌نگرند و فکر می‌کنند که هیچ نیرویی در پس آنها وجود ندارد. یک مسیحی باید هشیار باشد که در دام چنین مجامعی گرفتار نشود و فکر نکند که به خاطر ایمان به مسیح از هر گزندی مصون خواهد بود. در ضمن باید مراقب باشد که با این کار خود باعث لغزش و هلاکت ایمانداران دیگر نشود. این فقط نمونه‌ای از یک عمل لغزش‌دهنده بود. هر ایماندار صالحی می‌تواند به مواردی بیندیشد که می‌توانند باعث لغزش و هلاکت ایمانداران دیگر گردند. اگر روح محبت بر دل ایمانداران حاکم باشد، هیچ کس «نفع خود را طالب نخواهد بود، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.»

فصل دهم: خوردن قربانی بت‌ها

قسمت دوم (فصل‌های ۸– ۱۱: ۱)

در فصل گذشته دیدیم که پافشاری بر روی آزادی به نام معرفت و علم چگونه خسران و اسارت به بار آورد. مسیحیان قرنتس تصور می‌کردند که زیاد می‌دانند، در حالی که واقعا چیزی نمی‌دانستند یا لااقل درباره محبت و مفهوم واقعی بت‌پرستی چیزی نمی‌دانستند و چنین افرادی پولس را سرزنش و شماتت می‌کردند، اما باید دید آزادی مسیحی چیست؟ آیا آزادی برای انجام هر کاری است که انسان مایل است انجام دهد؟ یا آزادی برای انجام کارهایی است که حق خود می‌دانیم؟ و اگر بخواهیم اصل سنگ لغزش را رعایت کنیم، آیا وسواس دیگران آزادی ما را سلب نخواهد کرد؟ آیا در فرهنگهای متفاوت، آزادی ما باعث لغزش دیگران نخواهد شد؟ اینها مسایلی هستند که در این فصل مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت. عمل کردن مطابق اول قرنتیان ۹ و ۱۰ کار ساده‌ای نیست و احتمال بروز سؤتفاهم بسیار است، اما اینگونه آزادی بسیار پرجلال است و ارزش آن را دارد که آن را از خداوند بطلبیم.

ماهیت مشکل (۹ و ۱۰و ۱۱: ۱)

سؤالاتی که پولس در آیه ۹: ۱ مطرح می‌کند چنان ناگهانی است که گویی موضوعی کاملا جدید مطرح می‌شود، اما همانطور که قبلا هم گفتیم، اگر این تغییر ظاهری موضوع را جزئی از مسأله خوراک قربانی بت‌ها بدانیم معنی آن را بهتر درک خواهیم کرد. او سؤال کرده می‌گوید: «آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟» این دو سؤال قطعا به یکدیگر مربوطند. انگار پولس می‌خواهد چنین بگوید: «آیا من رسول نیستم؟ اگر رسول هستم، آیا آزادی و اختیار ندارم؟» اما در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود:

۱– چرا پولس می‌کوشد از رسالت خود دفاع کند؟ او که در ۴: ۳– ۵ از این امر اجتناب کرده بود، چرا در اینجا دست به این کار می‌زند؟

۲– مسأله آزادی چه ارتباطی به اتهام و دفاع پولس دارد؟

در متن مورد نظر ما دو کلمه بسیار مهم هستند: یکی اقتدار است و دیگری آزادی (که در ترجمه قدیمی فارسی «اختیار» و در ترجمه جدید «حق» ترجمه شده و در ترجمه انگلیسی N I V، با کلمه Right برگردانده شده است). این دو کلمه شدیدا به یکدیگر وابسته هستند، طوری که در برخی ترجمه‌ها (نظیر N I V و ترجمه جدید فارسی)، در آیه ۸: ۹ کلمه یونانی اقتدار (اختیار)، آزادی ترجمه شده است. این دو سؤال که فصل ۹ را افتتاح می‌کنند، تمام بحث را تحت کنترل دارند. پولس ابتدا با حدت و شدت خود را رسول معرفی می‌کند، رسولی که از تمامی اختیارات و حقوق مقامش برخوردار است (۹: ۱– ۱۸). سپس بیان می‌دارد که این حقوق و اختیارات به او و این آزادی را می‌دهند که در همه حال «به جهت انجیل» کار کند (۹: ۱۹– ۲۳). برای او آزادی به این معناست که برخی کارها را در بعضی شرایط انجام دهد و از همان کارها در بعضی شرایط دیگر بپرهیزد.

قرنتیان احتمالا همین نحوه عمل پولس یعنی عدم استفاده او از آزادی‌های خود را دلیل بر ضعف او می‌دانستند. به گمان آنان، پولس به این دلیل از اختیارات و حقوق خود استفاده نمی‌کرد که فاقد آنها بود، اما پولس از کدام اختیارات و آزادی خود استفاده نمی‌کرد؟ قطعا این مسأله به نوعی به موضوع خوراک و پذیرش حمایت مالی مربوط می‌شود. درک این نکته دشوار است که چگونه تمام این اعتراضات علیه پولس، به مسأله خوراک قربانی بت‌ها مربوط می‌شود. بر اساس آیات ۱۰: ۲۹– ۳۰ می‌توان حدس زد که مسأله احتمالا به خوراکی که در بازار فروخته می‌شد مربوط می‌شود. در آیات قبل از آن پولس راجع به خوردن ایشان بحث می‌کند، اما در آین آیات، ناگهان بحث را به خود می‌کشاند و ضمیر اول شخص را به کار می‌برد: «چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ چرا بر من افترا می‌زنند؟»

از این آیات نتیجه می‌گیریم که احتمالا پولس زمانی چنین خوراکهایی خورده است. از آیه ۹: ۲۱ نیز همین استنباط را می‌توان کرد: «بی‌شریعتان را چون بی‌شریعتان شدم.» از آنجا که احکام شرعی درمورد خورد و خوراک دیگر وجود نداشت (۸: ۸) و در ضمن همه خوراکها نیز از جانب خداست (۱۰: ۲۶)، پولس آزاد و مختار بود که وقتی در میان امت‌ها بسر می‌برد از چنین خوراکهایی بخورد. پس در این صورت چرا او درباره چشم‌پوشی از آزادی و اختیار خود

در زمینه خوردن سخن می‌گوید؟ آیا او عملا از اختیار خود چشم‌پوشی کرده بود و به همین دلیل با اعتراض قرنتیان گنوستیکی مواجه شده بود؟ یا اینکه قصد چنین کاری را داشت تا الگویی برای آنان قرار دهد؟ فرض نخست بهتر به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر می‌توان چنین تصور کرد که قرنتیان گنوستیکی می‌دانستند که پولس زمانی این خوراکها را می‌خورد و زمانی دیگر از حق خود در خوردن آنها صرفنظر می‌کند. ایشان این صرفنظر را نشانه قصور او می‌دانستند. آنان از این امر برای حمله به اقتدار او استفاده می‌کردند و دستور او را مبنی بر عدم شرکت آنان در ضیافت‌های بتکده‌ها رد می‌کردند.

اگر این فرض را بپذیریم این سؤال پیش می‌آید که مسأله نپذیرفتن حمایت مالی قرنتیان چه ربطی به خوراک قربانی بت‌ها پیدا می‌کند. روشن است که قرنتیان گنوستیکی از این رفتار پولس برای رد اقتدار رسالت او استفاده می‌کردند. آنها عدم استفاده او از حق خوردن خوراک قربانی را دلیل بر بی‌اعتباری او می‌دانستند و حال نپذیرفتن حمایت مالی را نیز به عنوان دلیلی دیگر بر این بی‌اعتباری معرفی می‌کردند، گویی پذیرفتن حمایت مالی، نشانه اعتبار رسالت بود! پولس تحت الهام روح‌القدس در دوم قرنتیان ۱۲: ۱۲– ۱۳ طرز تفکر احمقانه آنها را مورد طعنه قرار می‌دهد، اما در این رساله او با استدلال‌های منطقی از عمل خود دفاع می‌کند.

اقتدار رسالت پولس (۹: ۱– ۲۷)

اختیارات یک رسول (۹: ۱– ۱۸)

در این قسمت پولس سه نکته را مطرح می‌کند. در دو پاراگراف اول، تأکید می‌کند که رسول است (۹: ۱ و ۲) و به همین جهت از اختیارات و حقوق کامل یک رسول برخوردار می‌باشد (۹: ۳– ۶). سپس شرح می‌دهد که این حقوق چه هستند: «هر که به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد» (۹: ۱۴) و بالاخره توضیح می‌دهد که چرا از حق و اختیار خود برای دریافت حمایت مالی استفاده نمی‌کند (۹: ۱۲و ۱۵– ۱۸). این نکته آخر یقینا مهم‌ترین موضوع این بخش است. پولس استدلال تکان‌دهنده‌ای به کار می‌برد.

۹: ۱– ۲ پولس استدلال خود را با چند سؤال آغاز می‌کند. حالت سؤال به گونه‌ای است که جواب آنها به روشنی مثبت است. قبلا اشاره کردیم که به چه علت پولس دو سؤال اول را مطرح می‌کند. قرنتیان گنوستیکی عمل پولس در آیه ۸: ۱۳ را دال بر عدم آزادی او می‌دانستند از این رو رسالت او را مورد سؤال قرار داده بودند، اما برای پولس مهم آن بود که نخست رسالت خود را اثبات کند، نه آزادی خود را. به همین دلیل، دو سؤال بعدی را مطرح می‌کند تا حقانیت رسالت خود را به کرسی بنشاند. در این دو سؤال، دو شرط مهم برای حقانیت رسالت عنوان شده است: «یکی دیدن مسیح قیام کرده است و دیگری تأسیس و بنای کلیساهای جدید.» در فصول قبلی، در بحث درباره ۱۵: ۳– ۱۱ دیدیم که پولس خود را به این دلیل از زمره رسولان به حساب می‌آورد که خداوند قیام کرده را دیده است.

پولس نه فقط مانند سایرین مسیح را ملاقات کرده بود، بلکه در این ملاقات رسالت خود را از او دریافت داشته بود. قطعا در غلاطیان ۱: ۱۱– ۱۲و ۱۵– ۱۶ نیز به همین امر اشاره می‌کند. کسی نمی‌توانست به قرنتیان ثابت کند که پولس مسیح قیام کرده را دیده است. آنها می‌بایست به گفته او اعتماد کنند، اما آنان خودشان مدرک زنده دلیل دوم رسالت پولس بودند. در آیه ۲ پولس به «دیگران» اشاره می‌کند و ما نمی‌دانیم منظور او از این دیگران، چه کسانی است. او در دوم قرنتیان فصل ۱۲ می‌گوید که این دیگران که خود را «رسولان عالی مقام» می‌دانند (دوم قرنتیان ۱۲: ۵، ترجمه جدید)، وارد کلیسا شده‌اند تا آن را ویران کنند. در همان رساله ۱۰: ۱۲– ۱۸ پولس رسالت آنها را مورد شک قرار می‌دهد، زیرا ایشان در «حوزه مأموریت شخصی دیگر» کار می‌کنند (آیه ۱۶ ترجمه جدید). به این ترتیب او در این پاراگراف استدلال می‌کند که وجود کلیسای قرنتس مهری است بر رسالت او (رجوع شود به فصل‌های ۱–۴) و رسالت خود را اثبات می‌کند.

۹: ۳– ۶ او در این پاراگراف اظهار می‌دارد که از کلیه اختیارات و حقوق یک رسول برخوردار است. موضوع این پاراگراف دقیقا همین است، اما روشن نیست پولس از کدام حق خود دفاع می‌کند. این موضوع را به طور دقیق‌تر در

بخش مضمون ادبی بررسی خواهیم کرد، اما در اینجا کافی است بدانیم که منظور دو سؤال نخست هر چه باشد، سؤال سوم در استدلال پولس بسیار مهم است، زیرا مسأله حق او درمورد دریافت حمایت مالی از قرنتیان، مسأله‌ای است که او به طور خاص به آن می‌پردازد.

۹: ۷- ۱۴ پولس در این پاراگراف تأکید می‌کند که از «حق» خود گذشته است. او خود به خوبی می‌داند دست به چه کاری زده و در آیه ۱۵ نیز به روشنی بیان می‌دارد که قصد ندارد هیچگاه از آن استفاده کند. پس چرا این مسأله را مطرح می‌کند؟ از آیه ۹: ۱۲ چنین برمی‌آید که قرنتیان پولس را با «دیگران» مقایسه می‌کرده‌اند. شاید «دیگران» در اینجا پطرس، اپلس یا کس دیگری بوده است. به هر حال او می‌خواهد قرنتیان به خوبی درک کنند که اگر او از حقوق و اختیارات خود صرفنظر کرده است به آن دلیل نیست که او از آن حقوق محروم است. برعکس، او با تشریح اساس این حقوق، نشان می‌دهد که از همه حقوق برخوردار می‌باشد.

او در آیه ۷، برای اثبات حق خود در زمینه دریافت حمایت مالی از کلیسا، سه مثال از وقایع و مسایل زندگی روزمره می‌آورد و می‌گوید که یک سرباز هرگز به خرج خود به جنگ نمی‌رود. کشاورز و چوپان نیز از ثمره کار خود به رایگان استفاده می‌کنند، اما پولس هرگز به مثال‌ها و نمونه‌های انسانی بسنده نمی‌کند و در آیات ۹: ۸- ۱۰ از عهد عتیق استدلال می‌آورد و با اشاره به تثنیه ۲۵: ۴ ثابت می‌کند که کشاورز به این امید زحمت می‌کشد که از محصول مزرعه بهره‌ای ببرد. در آیات ۹: ۱۱و ۱۲، او این اصل کتاب مقدسی را مستقیما به خدمت خود در قرنتس ربط می‌دهد. او در قرنتس بذر روحانی کاشته است. در نتیجه انتظار دارد که بهره‌ای مادی از آنجا ببرد. در آیات ۹: ۱۳و ۱۴ او مقصود خود را به وسیله دو اشاره به کلام خدا به روشنی بیان می‌دارد. اشاره نخست به کاهنان هیکل است که از عایدات هیکل روزی می‌گیرند و اشاره دوم به گفته خداوند عیسی است که می‌فرماید: «مزدور مستحق اجرت خود است» (لوقا ۱۰: ۷ و همچنین متی ۱۰: ۱۰). کاملا روشن است که مقصود پولس این نیست که فقط سایر رسولان چنین حق و اختیاری دارند، بلکه او خود را نیز از این حق برخوردار می‌بیند.

۹: ۱۲و ۱۵- ۱۸ در این پاراگراف پولس سرانجام بیان می‌دارد که به چه علت از حق و اختیار خود در زمینه دریافت کمک مالی از کلیسای قرنتس استفاده نکرده است. در قسمت دوم آیه ۹: ۱۲، او علت این امتناع را چنین بیان می‌کند: «... تا مانعی بر سر راه پیشرفت انجیل مسیح نگذارده باشیم» (ترجمه جدید)، اما دریافت کمک مالی، چه مانعی می‌تواند ایجاد کند؟ مطالعه اول تسالونیکیان ۲: ۱- ۱۲ به یافتن پاسخ این سؤال کمک می‌کند. از لحن گفته پولس در این آیات مشخص است که مخالفین او را متهم کرده بودند که او نیز یکی از فیلسوفان دوره‌گرد است. اقامت در تسالونیکی خیلی کوتاه بود، به همین دلیل او را متهم کرده بودند که فقط به خاطر جلب هوادار و جذب پولشان بشارت می‌دهد، اما پولس با جرأت کامل می‌نویسد که از ایشان کمک مالی دریافت نکرده است، در نتیجه اتهام مخالفین بی‌اساس است. همین امر پولس را بیشتر مصمم ساخت که در میان کلیساهای امت‌ها با دست خود کار کند و امرار معاش نماید.

علت دوم امتناع در آیه ۹: ۱۵ ذکر شده است. پولس امتناع از دریافت کمک مالی را افتخار (فخر) می‌داند و حاضر نیست حتی به قیمت مردن این افتخار را از دست بدهد. با توجه به اینکه او قبلا در همین رساله به شدت علیه «فخر کردن» هشدار داده بود، این سؤال پیش می‌آید که چرا پولس در این زمینه اینچنین فخر می‌کند. احتمالا او به این افتخار می‌کرده که در خدمت و رسالتش هیچ چیز «مانعی بر سر راه پیشرفت انجیل مسیح» ایجاد نمی‌کند (۹: ۱۲). او در آیات ۹: ۱۶- ۲۸ می‌کوشد توضیح بیشتری بدهد، اما توضیحات او چندان روشن نیست. شاید او می‌خواهد خدمت و بشارت رایگان خود را به «ماهیت رایگان انجیل» مربوط سازد. به این ترتیب نحوه خدمت او به بهترین وجه رایگان بودن نجات را به نمایش می‌گذارد. پولس در واقع به خود انجیل فخر می‌کند نه به خدمت خود.

اما در زمینه مسأله استفاده از کمک مالی، پولس کلا می‌گوید که عدم استفاده از این حق و اختیار دلیل بر نفی این حق نیست، بلکه برعکس دلیل بر آن است که او کاملا از این حق برخوردار می‌باشد. قرنتیان گنوستیکی از «حقوق و اختیارات» خود بدون هیچ ملاحظه‌ای بر اساس گنوسیس (معرفت و شناخت) استفاده می‌کردند، اما پولس از این «حقوق و اختیارات» استفاده نمی‌کرد، اقدامش درست مطابق پیام انجیل بود. پولس پس از توضیح مسأله عدم استفاده از کمک مالی به سؤال اول می‌پردازد: «آیا آزاد نیستم» (۹: ۱) و درباره رفتار ظاهرا دوگانه خود در خصوص مسأله

خوراک توضیح می‌دهد.

آزادی یک رسول (۹: ۱۹–۲۳)

پولس در این قسمت به بحث درباره این موضوع می‌پردازد که رفتار او هرگز دوگانه نبوده، بلکه همواره با این اصل منطبق بوده است: «همه کار به جهت انجیل.» او دقیقا به این دلیل می‌تواند در موقعیت‌های مختلف به گونه‌ای متفاوت عمل کند که از اختیار و آزادی واقعی برخوردار می‌باشد. در بخش‌های بعدی به طور مفصل درباره «آزادی مسیحی» بحث خواهیم کرد. در اینجا به استدلال او خواهیم پرداخت. پولس در آیه ۱۹ اصل اساسی آزادی مسیحی را اعلام می‌دارد. آزادی واقعی؛ یعنی اینکه انسان «تحت سلطه قرار نگیرد» (۶: ۱۲)؛ یعنی اینکه انسان آزاد باشد تا خدمتکار و غلام هر کسی گردد. منظور او این نیست که کسی او را به غلامی درآورده است. او غلام آزاد هر کسی است تا او را به سوی مسیح هدایت کند.

در آیات ۹: ۲۰- ۲۲ پولس بیان می‌دارد که در شرایط مختلف خود را با اطرافیان خود انطباق داده است تا ایشان را به سوی مسیح راهنمایی کند. او خود را با شرایط یک یهودی، یک اهل شریعت، یک بی‌شریعت و یک ضعیف سازگار ساخته است. طبیعتا او وقتی با یک یهودی، یک اهل شریعت و یک ضعیف بسر می‌برد، خوراک قربانی بت نمی‌خورد. او آزادانه از اختیار و حق خود چشم‌پوشی می‌کند. این چشم‌پوشی به این معنی نیست که او از حق و اختیاری برخوردار نیست. برعکس شخصی که آزاد است در زمینه اموری که به رابطه انسان با خدا مربوط نمی‌شود، رفتار خود را با شرایط و موقعیت‌ها سازگار می‌سازد تا عده بیشتری را به نجات مسیح رهنمون شود. در این مورد بود که قرنتیان گنوستیکی ماهیت و هدف آزادی مسیحی را درک نمی‌کردند.

انضباط یک رسول (۹: ۲۴– ۲۷)

تا اینجا پولس سه نکته را ثابت کرده است:

۱- او رسول است و از همه حقوق و اختیارات یک رسول برخوردار می‌باشد.

۲- او از این حقوق استفاده نکرده با این هدف که با رفتار خود انجیل را نشان دهد.

۳- استفاده او از «آزادی» نیز نمونه‌ای است از ماهیت و هدف انجیل. تمام این نکات، در چهارچوب رفتار دوگانه او در زمینه خوراک قربانی مطرح شد.

در اینجا پولس مسأله را به موضوع انضباط شخصی ربط می‌دهد. قرنتیان گنوستیکی خود را تحت هیچ مقررات و انضباطی نمی‌دانستند. بحث و مشاجره آنان فقط بر سر خوردن خوراک قربانی بت نبود، آنان طالب این آزادی بودند که این خوراکها را در بتکده‌ها بخورند. بنابراین پولس به عنوان نمونه نیاز خود را به انضباط مطرح می‌کند، گرچه از «اختیار» و «آزادی» برخوردار است. او از انضباط شخصی زندگی خود استفاده می‌کند و بحث را به موضوع حضور آنان در ضیافت‌های بتکده‌ها می‌کشاند. بنابراین این پاراگراف پلی است برای عبور از موضوع رسالت پولس به مسأله «خوراک قربانی بت‌ها.»

پیش از پرداختن به دنباله بحث، توجه به استعاره‌هایی که پولس در این آیات به کار می‌برد مهم است. در آیه ۲۴، استعاره دونده به کار رفته است. مقصود پولس این نیست که از هر گروه یا کلیسا فقط یک نفر برنده خواهد شد. مقصود او این است که وارد شدن به میدان مسابقه کافی نیست، برای برنده شدن باید خوب دوید. ورود به زندگی مسیحی نیز کافی نیست، باید در این زندگی پیش رفت و زحمت کشید تا برنده شد. در آیه ۲۶و ۲۷، مقصود پولس این نیست که باید با بدن دشمنی کرد، بلکه می‌خواهد تعلیم دهد که باید بدن را تحت انضباط درآورد تا برای خدمت به خداوند مفید باشد.

آزادی ایماندار (۱۰: ۲۳– ۱۱: ۱)

در بحث مربوط به خوراک قربانی، پولس تا به حال دو موضوع را بررسی کرده است:

۱- قرنتیان نباید در بتکده‌ها خوراک قربانی بخورند، زیرا نه با روش محبت سازگار است و نه با ماهیت شیطانی بت‌ها.

۲- پولس با خوردن و نخوردن خوراک قربانی بت‌ها، اختیار رسالت خود را خدشه‌دار نکرده است.

اکنون لازم است که او به یک سؤال نهایی پاسخ گوید و آن این است که قرنتیان کلا باید چه موضعی در قبال خوراک قربانی بت‌ها داشته باشند. اگر کسی ایشان را برای صرف این نوع خوراک به خانه‌اش دعوت کرد (و نه به بتکده) چه باید بکنند؟ همانطور که انتظار می‌رود، پاسخ پولس این است: «از من پیروی کنید، همانطور که من از مسیح پیروی می‌کنم» (۱۱: ۱ ترجمه جدید). پولس ایشان را دعوت می‌کند تا از او الگو بگیرند و الگوی او این است که بر حسب شرایط هم بخورند و هم نخورند، اما قانون محبت باید همواره حاکم باشد.

۱۰: ۲۳- ۲۴ پولس قصد دارد موضع اصولی مسیحیان را در قبال خوراک قربانی بت که در بازار فروخته می‌شود بیان کند، اما قبل از آن در این پاراگراف یک اصل کلی را مطرح می‌کند. مسأله مهم این نیست که چه چیزی جایز و رواست، مسأله مهم و اصل کلی این است که چه چیزی مفید و بناکننده است. خوراک قربانی در رابطه ایماندار با خدا تأثیری ندارد. مهم این است که «هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را.»

۱۰: ۲۵- ۳۰ در این پاراگراف، پولس مسأله خوردن خوراک قربانی را در دو موقعیت بررسی می‌کند: در خانه خویش (۹: ۲۵ و ۲۶) و در خانه یک بی‌ایمان (۹: ۲۷- ۲۸). در آیه ۹: ۲۵، پولس کاملا روشن می‌سازد که خوراک خریداری شده از بازار را باید خورد، بدون آنکه لازم باشد درمورد منشأ آن تحقیق کرد. در آیه ۹: ۲۶، دلیل کلامی این امر را از مزمور ۲۴: ۱ بیان می‌دارد: «زمین و پری آن از آن خداوند است.» زمانی که ایماندار به خانه یک بی‌ایمان دعوت می‌شود، همین تعلیم صادق است: «آنچه نزد شما گذارند، بخورید» (۹: ۲۷)، اما فقط یک استثنا وجود دارد و آن هم زمانی است که کسی بگوید: «این قربانی بت است.» پولس می‌گوید که در این صورت به خاطر کسی که این خبر را داده باید از خوردن خوداری کرد. در اینجا آن اصل کلی، جنبه عملی و کاربردی می‌یابد. ایماندار آزاد است که هر چیزی بخورد، اما درست به همین علت می‌تواند به خاطر دیگری از خوردن صرفنظر کند.

اما این «دیگری» که وجدان و ضمیرش آزادی ایماندار را سلب می‌کند، کیست؟ بارت سه احتمال را مطرح می‌کند و می‌گوید که این دیگری می‌تواند میزبان باشد یا یکی از حضار ایماندار و یا یکی از حضار بی‌ایمان. او شخصا معتقد است که پولس به یک ایماندار ضعیف اشاره می‌کند که ممکن است ضمیرش صدمه ببیند، زیرا به دشواری بتوان پذیرفت که ضمیر یک بی‌ایمان تأثیری در این قضیه داشته باشد، اما از تغییری که پولس عمدا در کلمه «قربانی بت» در یونانی می‌دهد، می‌توان با یقین گفت که منظور او یک بی‌ایمان می‌باشد. او در همه جا از کلمه یونانی **Eidolothuta** (خوراک قربانی شده به بت‌ها) استفاده می‌کند. جالب این است که فقط یهودیان و مسیحیان از این کلمه برای خوراک قربانی استفاده می‌کردند، زیرا این کلمه حالتی طعنه‌آمیز داشت و بت‌پرستی را تحقیر می‌کرد، اما بت‌پرستان از کلمه **Hierothuta** استفاده می‌کردند به معنی «خوراک قربانی» یا «خوراک مقدس.» گویی در اینجا پولس این کلمه را از زبان یک بی‌ایمان که در آن محفل حضور دارد به کار می‌برد. مشکل بتوان تصور کرد که یک «مسیحی ضعیف» که به بت‌پرستی حساسیت دارد، چنین اصطلاحی را به کار ببرد.

در صورتی که این استنباط از مقصود پولس درست باشد، کلمه «ضمیر» یا وجدان معنی گسترده‌تر از حالت معمول آن می‌یابد. در این صورت، می‌توان آن را «آگاهی»، به ویژه آگاهی اخلاقی، همراه با وسواس و هشیاری معنی کرد. بت‌پرست‌ها به خوبی «آگاه» بودند که یهودیان «خوراک مقدس» ایشان را نمی‌خورند. از آنجا که آنان مسیحیت را شاخه‌ای از دین یهود می‌دانستند، قطعا انتظار داشتند که مسیحیان نیز همان نظر را درباره «خوراک مقدس» ایشان داشته باشند. به این ترتیب، میزبان به خاطر آگاهی و هشیاری خود به میهمان مسیحی خود اطلاع و هشدار می‌دهد که این خوراک **Hierothuta** می‌باشد تا از خوردن آن بپرهیزد.

چنین استنباطی به درک آیات ۱۰: ۲۹- ۳۰ کمک می‌کند. بهترین توضیح شاید این باشد که بگوییم کلمه «زیرا» در وسط آیه ۱۰: ۲۹ به قسمت اول این آیه مربوط نمی‌شود، بلکه فقط موضع پولس در قبال مسأله خوراک قربانی را یک بار دیگر مطرح می‌سازد: «این نوع خوراک را می‌توان در خانه خود و یا در خانه دیگری آزادانه خورد، زیرا ایماندار متعلق به خداوند است نه متعلق به کسی دیگر.» این دقیقا همان نکته‌ای است که پولس در رومیان ۱۴: ۱- ۱۲ در زمینه‌ای مشابه بیان می‌دارد، خصوصا در آیه ۴: «تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود.» بنابراین آیه ۱۰: ۳۰ به آیه ۱۰: ۲۶ برمی‌گردد. به عقیده پولس، حتی «خوراک قربانی» نیز از جانب خدا عطا می‌شود و می‌توان آن را آزادانه و با شکرگزاری خورد.

۱۰: ۳۱- ۱۱: ۱ پولس با این آیات کل بحث را به پایان می‌برد. او در اینجا گفته‌های قبلی خود را به گونه‌ای دیگر تکرار می‌کند. در آیه ۱۰: ۳۱، محتوای آیات ۱۰: ۲۵- ۳۰ تکرار می‌شود. آیه ۱۰: ۳۲ نیز تکرار نکات مذکور در آیات ۸: ۱۳، ۹: ۱۹- ۲۳، ۱۰: ۲۳- ۲۴ می‌باشد. توجه به این نکته لازم است که در متن یونانی، کلمه «لغزش» در آیه ۱۰: ۳۲ Aproskopoi می‌باشد به معنی اهانت کردن. در حالی که در ۸: ۹ کلمه Proskomma (سنگ لغزش) و در ۸: ۱۳ واژه Skandalizei (لغزش دادن) به کار رفته است. شاید در ۱۰: ۳۲ منظور پولس این است که در زمینه «خوراک قربانی» نباید به هیچ کس اهانت کرد. در ۹: ۱۹- ۲۳ نیز به همین مسأله اشاره می‌شود.

مضمون ادبی متن

به هنگام تأویل این فصل‌ها، به چند مشکل مربوط به متن برخوردیم (از قبیل ۸: ۸، ۱۰: ۲۸). در این بخش به بررسی مفهوم سه سؤال پولس در آیات ۹: ۴- ۶ خواهیم پرداخت. برای درک قصد و هدف پولس از این سه سؤال باید مفهوم سؤال اول، در زمینه خوردن و آشامیدن را درک کرد. اکثر صاحبنظران معتقدند که «اختیار خوردن و آشامیدن» به «دریافت کمک مالی از کلیسا» اشاره می‌کند. به این ترتیب هر سه سؤال صورت‌ها و اشکال مختلف همان مسأله هستند، اما برداشت دیگر می‌تواند این باشد که پولس دو یا سه مورد از رفتار خود را که سؤال برانگیز بوده و مورد سؤتعبیر قرار گرفته بودند، مطرح می‌سازد. گرچه چنین تأویلی کار را بسیار دشوار می‌گرداند، اما به نظر بهتر می‌آید، زیرا این سؤال را به اختیارات و حقوق مختلف پولس مربوط می‌سازد. در غیر این صورت؛ یعنی اگر نظر صاحبنظران را بپذیریم، سوال‌های اول و سوم هر دو به حمایت مالی مربوط می‌شوند، اما اختیار ازدواج با «خواهر دینی» ظاهرا به خود مسأله ازدواج مربوط می‌شود و ارتباطی به دریافت کمک مالی «دو نفر و نه یک نفر» پیدا نمی‌کند. اگر این برداشت صحیح باشد این سه سؤال مربوط به این موارد می‌گردد:

۱- خوردن یا نخوردن خوراک قربانی توسط پولس

۲- وضعیت تأهل او (استدلال آنان در فصل ۷ احتمالا بر وضعیت تأهل پولس استوار است).

۳- نپذیرفتن حمایت مالی از طرف پولس، اما به هر حال، هر یک از برداشت‌ها را بپذیریم، باید بدانیم که هدف اصلی پولس از این استدلال، مورد سوم؛ یعنی مسأله حمایت مالی است.

درک پولس از موضوع آزادی مسیحی

موضوع آزادی در نوشته‌های پولس مسأله‌ای است که نمی‌توان در این مقاله مختصر به درستی به آن پرداخت، اما از آنجا که به طور خاص به استدلال پولس درمورد خوراک قربانی بت‌ها مربوط می‌شود، باید درمورد آن به بحث پرداخت. درک پولس از مسأله آزادی، اساسا از درک او از موضوع نجات به وسیله فیض (و نه به وسیله شریعت) نشأت می‌گیرد. پولس می‌دانست که خدا در مسیح، گناهکاران را به رایگان پذیرفته و بخشیده است. بنابراین انسان به هیچ وجه از طریق اعمال شریعت نزد خدا پذیرفته نمی‌شود. او در اثر فیض خدا به حضور او راه یافته است. بنابراین انسان از شریعت «آزاد شده است.» او دیگر لازم نیست از این بهراسد که آیا شریعت را به آن اندازه اجرا کرده است تا بتواند مقبول خدا واقع شود یا نه. ایماندار از گناه، از ترس مرگ و از داوری «آزاد شده است.» همه اینها متعلق به گذشته است. مسیح گناه و داوری و مرگ انسان را بر خود گرفت.

اما آزادی از شریعت هرگز به معنی بی‌قانونی نیست (مانند پیروان بی‌قانونی و یا آزادی رفتار). مقصود آیه ۹: ۲۰ همین است. پولس «زیر شریعت» نیست، اما با این حال زیر «شریعت» بالاتری قرار دارد. او آزاد شده تا در مسیح تبدیل به شخصی شود که توسط شریعت نمی‌توانست بشود. او از همه نوع خودخواهی آزاد شده است. او آزاد شده تا محبت کند، تا به جای اینکه از دیگران بگیرد، به آنها بدهد. به همین جهت در آیه ۹: ۱۹ می‌گوید: «از همه کس آزاد بودم»، اما این نوع آزادی، خود را در خدمت به دیگران نشان می‌دهد، خدمت نه از روی اجبار، بلکه به خاطر آزادی. او دقیقا همین موضوع را در غلاطیان ۵: ۱۳ مطرح می‌کند: «زیرا شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید، اما زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت یکدیگر را خدمت کنید.»

به این ترتیب، شخص «آزاد» آزادانه تحت نظر خدا زندگی می‌کند. خدا او را پذیرفته است، پس دیگر نیازی به حفظ شریعت نیست. احکام مربوط به خوراک، ختنه، عشریه، سبت و غیره برای خدا مهم نیستند و ما را مقبول او نمی‌سازند. ایمانداران نه با انجام آنها بهترند و نه با انجام ندادن آنها بدتر! بنابراین در خصوص مقررات و تشریفات خوراک

و بسیار امور دیگر ایماندار آزاد است. خدا «حکمی» نداده است. آزادی مسیحی را باید چنین توصیف کرد: «آزادی نه از چیزی، بلکه برای چیزی. به این ترتیب ایماندار ده یک را نه به خاطر اینکه حکم است، بلکه به خاطر محبت و شکرگزاری به خدا تقدیم می‌کند. او آزادانه دریافت کرده و آزادانه می‌دهد.»

البته شخص «آزاد» در خلا زندگی نمی‌کند. همه انسان‌ها در موقعیت‌ها و شرایط گوناگون زندگی می‌کنند. انسان باید در هر شرایطی آزاد زندگی کند، اما باید بکوشد که یهودیان یا یونانی‌ها و یا مسیحیان را لغزش ندهد! آزادی برای پولس؛ یعنی آزادی هم برای خوردن قربانی بت و هم برای نخوردن آن. اکنون می‌توان درک کرد که قرنتیان گنوستیکی «آزاد» نبودند، زیرا مجبور بودند برای اثبات آزادی خود به بتکده بروند! آزاد واقعا کسی است که هم بتواند کاری را انجام ندهد و هم بتواند انجام بدهد. شخص آزاد می‌داند که خوراک قربانی بت برای خدا مهم نیست، به همین دلیل می‌تواند آن را بخورد یا نخورد. او بر حسب شرایط و موقعیت می‌تواند یکی از این دو راه را انتخاب کند تا باعث لغزش نشود، اما چنین آزادی ممکن است مورد سؤتعبیر قرار گیرد. پولس را سازشکار و ریاکار خواندند. او هر چه بکند، مورد اعتراض است. اگر بخورد، اشخاص غیرآزاد اعتراض می‌کنند. اگر نخورد، آنانی که خود را آزاد می‌دانند، اعتراض می‌کنند، اما در نظر پولس بخشی از آزادی او، آزادی از توجه به سؤتفاهمات دیگران بود. او البته می‌کوشید سؤتفاهم قرنتیان را رفع کند، اما او هدف مهم‌تری داشت: «اینکه انجیل را به همه برساند.» بنابراین آنچه که برای خدا اهمیت نداشت برای پولس نیز بی‌اهمیت بود. او آزاد بود، اما در مسیح.

چند تعبیر روحانی

تعبیر مسایل مربوط به خوراک بت‌ها و کاربرد آن در کلیسا بسیار مشکل است. علت این است که بسیاری از رفتارها که به نظر ما مهم می‌آیند، برای خدا بی‌تفاوت می‌باشند و بر رابطه ما با خدا تأثیر نمی‌گذارند. شاید بعضی از ما در دل خود شریعت‌گرا هستیم و معتقدیم که احکام و معیارهای خدا تغییر نمی‌کنند. در حالی که احکام خدا درمورد ختنه و خوراک تغییر یافته‌اند. اگر ختنه و خوراک بر بسیاری از ما تأثیر نمی‌گذارند، اما بسیاری مسایل دیگر خالی از تأثیر نیستند. برخی از گروه‌های مسیحی در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون بعضی از رفتارها را نادرست شمرده‌اند و برخی دیگر همانها را درست به حساب آورده‌اند. به عنوان مثال، همه مسیحیان اولیه خوردن قربانی بت را صحیح نمی‌دانستند. ایشان می‌توانستند در این زمینه به احکام و احادیث یهود درمورد حلال و حرام و اعتقاد به نجس بودن بت‌ها استناد کنند. با این حال کلام خدا به روشنی بیان می‌دارد که خورد و خوراک در نظر خدا مهم نیست.

به همین ترتیب امروزه نیز مسایل و موارد رفتاری وجود دارد که درمورد آنها در میان گروه‌های مختلف مسیحیان اختلاف وجود دارد، اما تأثیری بر رابطه انسان با خدا ندارد. اینها معیارهای فرهنگی می‌باشند، نه کتاب مقدسی. چگونه می‌توان تشخیص داد که کدام روش‌ها و رفتارها مطلق هستند و کدام‌ها نسبی؟ چه اصول و دستورالعمل‌هایی را باید در این زمینه در پیش گرفت یا به دیگران تعلیم داد؟

۱- نخست باید دید که آیا کتاب مقدس به طور خاص آن رفتار را منع می‌کند یا نه. به عبارت دیگر آیا یک مسأله مطلق اخلاقی است مانند آنچه در اول قرنتیان ۶: ۹- ۱۰ یا غلاطیان ۵: ۱۹- ۲۱ آمده است؟ نفرت، جاه‌طلبی و غرور، مستی، زنا و شهوت‌پرستی و نظایر اینها مسایل اخلاقی هستند و گناه می‌باشند. چنین مسایل برای خدا مهم هستند و بر رابطه ما با او تأثیر می‌گذارند.

۲- باید پذیرفت که مسایل غیراساسی بر رابطه ما با خدا تأثیر نمی‌گذارد. این قبیل مسایل یا رفتارها، در فرهنگهای مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. رفتاری که در یک فرهنگ گناه یا ناشایست محسوب می‌شود، در فرهنگی دیگر عادی به حساب می‌آید.

۳- اصل محبت را فراموش نکنید: «هر کس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را» (۱۰: ۲۴). از یاد نبرید که هر چه «رواست» الزاما «بنا نمی‌کند» (۱۰: ۲۳). به کلامی دیگر یک ایماندار ممکن است از انجام کاری اجتناب کند فقط به این علت که باعث ناراحتی دیگران می‌شود نه به این علت که گناه بشمار می‌آید.

کلام خدا به کسانی که در زمینه این مسایل خود را آزاد نمی‌بینند، چنین می‌فرماید: «چرا ضمیر دیگری بر آزادی من

بخش چهارم: مسایل داخلی کلیسا

فصل یازدهم: پوشش سر زنان (فصل ۱۱: ۲- ۶)

در این فصل به موضوعی می‌پردازیم که تنش‌های بسیاری در کلیسا به وجود آورده است. این تنش‌ها مطلقا متناسب با اهمیت خود موضوع نیستند. روش شیطان همواره این بوده که روابط میان افراد را با مسایل پیش پا افتاده بر هم زند تا از اشتغال به امور مهم و حیاتی بازمانند. موضوع مورد بحث ما نیز یکی از همین مسایل کم اهمیت می‌باشد، ولی افسوس که اطلاع زیادی درباره آن نداریم. اگر واقعا می‌دانستیم که پوشش سر چیست و پاسخ پولس در آیه ۱۰ چه معنایی می‌دهد، راهمان روشن‌تر می‌نمود، اما بسیاری از ما درمورد مسایلی که اطلاع کمتری از آنها داریم، متعصب‌تر می‌باشیم. در این فصل خواهیم آموخت که ملاحظه‌کار و بردبار باشیم و بدانیم که ما ایمانداران نمی‌توانیم «همیشه» با یکدیگر هم عقیده باشیم، اما باید «همیشه» یکدیگر را دوست بداریم.

ماهیت مشکل
مسایل و مشکلاتی که در فصول ۱۱ الی ۱۴ بررسی خواهیم کرد، همگی به موضوع پرستش مربوط می‌شوند. ما اطلاع اندکی از روش پرستش کلیسای اولیه داریم. از پاسخ پولس نیز نمی‌توان اطلاعات وسیعی به دست آورد، زیرا پاسخ پولس اولا حالت اصلاحی و ارشادی دارد، ثانیا بر این فرض استوار است که قرنتیان بسیاری از مسایل را می‌دانند و از او آموخته‌اند، اما با این حال، ابهامات آن مقدار نیست که ما را از درک کامل موضوع بازدارد. بنابراین برای درک مطلب بهتر است نکاتی را که درموردشان یقین داریم برشماریم.

نکات قطعی
۱- می‌توان قطعا دانست که زنان در پرستش شرکت می‌کردند، زیرا به دعا و نبوت آنان اشاره شده است (۱۱: ۴ و ۵ و ۱۳). اگر غیر از این می‌بود پولس به گونه‌ای دیگر پاسخ می‌داد.

۲- برخی از زنان در کلیسا با سر برهنه دعا یا نبوت می‌کردند یا قصد داشتند چنین کنند (Akatakalupto te Kephale که ترجمه تحت‌اللفظی آن این است: «برهنه نسبت به سر»). اگر مشکل را چیزی جز این بپنداریم متن کاملا بی‌معنی خواهد نمود.

۳- زنانی که «برهنه نسبت به سر» دعا یا نوبت می‌کردند، کاری برخلاف عرف انجام می‌دادند. برخی از مفسرین بر این گمانند که پولس در اینجا برای نخستین بار یک رسم یهودی را وارد قرنتس می‌سازد. اگر این فرض را بپذیریم دیگر نخواهیم توانست پی ببریم که قرنتیان در نامه خود چه سؤالی مطرح کرده بودند. به علاوه، لحن پولس چنان آمرانه است که نمی‌تواند به احکامی مربوط شود که برای نخستین بار مطرح می‌گردند (رجوع شود به ۱۱: ۶ و ۱۳و ۱۶)، اما این عرف چه بود و چرا زنان قرنتسی یا برخی از ایشان می‌خواستند برخلاف آن عمل کنند؟ گرچه نمی‌توان پاسخ این سؤالات را با قطع و یقین ارائه داد، اما لازم است آنها را مورد توجه قرار داد.

«پوشش سر» چه بود؟
منظور پولس از پوشاندن سر و یا پوشش سر چیست؟ در این مورد نظرات مختلفی ابراز شده است. برخی از مفسرین معاصر معتقدند که پولس درباره پوششی اضافی برای سر سخن نمی‌گوید، بلکه فقط به موی سر اشاره می‌کند. در این صورت، مسأله و مشکل این بوده که زنان قرنتسی می‌خواستند موهای خود را کوتاه نگاه دارند و بر سر این موضوع مشاجره می‌کردند، اما این فرض نمی‌تواند درست باشد، زیرا پولس موی سر را پوششی طبیعی می‌داند و از آن استفاده می‌کند تا به پوششی دیگر اشاره نماید. او در آیه ۵ می‌گوید: «... زیرا این چنان است که تراشیده شود.» همین عبارت نشان می‌دهد که این زنان موی بلند داشته‌اند، اما حضور در جماعت با سر برهنه، مانند کوتاه کردن مو،

عملی زشت و قبیح است. به علاوه، هیچ مدرکی وجود ندارد که ثابت کند عده‌ای از این قبیل زنان وجود داشته‌اند که موهایشان کوتاه بوده است.

عقیده عده‌ای دیگر از مفسرین این است که پولس واقعا به پوشش سر اشاره می‌کند. در آیه ۴، اصطلاح «سر پوشیده» به کار برده شده که ترجمه تحت‌اللفظی آن این است: «با پوششی که از سر آویخته می‌شود.» از اصطلاح «آویخته شدن از سر» می‌توان استنباط کرد که چنین پوششی، باید تمام سر و شانه‌ها را بپوشاند. بر طبق نوشته‌های باستانی یونانی و یهودی، زنان معمولا با سر پوشیده در ملاعام ظاهر می‌شدند. طبق رسم یهودیان زنان می‌بایست سر و بالاتنه خود را با حجابی بپوشانند، اما مدرکی دال بر پوشاندن صورت وجود ندارد. مطابق یکی از نوشته یهودیان «مردان گاهی سر خود را می‌پوشانند و گاه نیز نمی‌پوشانند، اما موی زنان همیشه پوشیده است. کودکان نیز هیچگاه سر خود را نمی‌پوشانند.»

مدارک بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهند غیریهودیان نیز چنین رسمی داشتند. پلوتارخ، در اواخر قرن اول میلادی درمورد رسوم رومی‌ها چنین نوشته است: «رسم معمولا بر آن است که زنان با سر پوشیده در محافل عمومی ظاهر شوند و مردان با سر برهنه.» از آنجا که قرنتس نیز یکی از شهرهای مستعمره روم بود به احتمال قریب به یقین چنین پوششی در آن متداول بوده است، اما یکی از نویسندگان معاصر پلوتارخ به نام «دیوکریزوستوم» با تأسف اظهار می‌دارد که این رسم رو به انحطاط است. به هر حال، تمامی مدارک حاکی از آن است که زنان محترم یونانی و یهودی با سر پوشیده در ملاعام ظاهر می‌شدند. از اول قرنتیان ۱۱: ۲- ۱۶ نیز استنباط می‌شود که پوشاندن سر در ملاعام در کلیساهای اولیه، عرف بوده است، اما مدرکی دال بر پوشاندن چهره وجود ندارد.

موضع قرنتیان

ما نمی‌دانیم موضع زنان در کلیسای قرنتس چه بوده است. از ظاهر قضیه آشکار است که آنچه آنان در نامه خود به پولس نوشتند، فقط سؤال درمورد رعایت یا عدم رعایت این رسم نبوده است. پولس در آیه ۲، ایشان را به خاطر حفظ «اخبار» تحسین می‌کند. کلمه‌ای که در فارسی اخبار ترجمه شده در یونانی «رسوم و سنن» می‌باشد. این رسوم را پولس به ایشان سپرده و خواسته بود تا آنها را حفظ کنند، اما از آیه ۱۷ چنین برمی‌آید که قرنتیان تمامی این رسوم را حفظ نکرده بودند. به نظر می‌رسد که در آیه ۲، پولس گفته قرنتیان را نقل قول می‌کند. آنان با افتخار، به پولس اطمینان می‌دادند که «تمام رسوم را حفظ می‌کنند»، اما بیان این مطلب به این علت بود که عده‌ای از زنان مسیحی در حال شکستن رسم پوشاندن سر بودند. چنین تفسیر و برداشتی، هم با کمبود اطلاعات ما از این قسمت سازگار است، هم با توضیحاتی که درباره ماهیت نامه‌شان دادیم، اما چرا زنان این رسم را اجرا نمی‌کردند؟ در این زمینه فقط می‌توان به حدس و گمان متوسل شد. شاید علت آن همان مسأله «معادشناسی با تعبیر روحانی» آنان باشد. ایشان با استناد به گفته عیسی، می‌دانستند که در ملکوت خدا ازدواجی وجود نخواهد داشت و در آنجا مانند فرشتگان خدا خواهند بود. شاید ایشان فکر می‌کردند که چون در اواخر عالم زندگی می‌کنند، دیگر تمایز جنسی بر آنها حاکم نمی‌باشد. البته این فقط یک حدس است و بر اساس این حدسیات به بررسی پاسخ پولس خواهیم پرداخت.

پاسخ پولس (۱۱: ۲– ۱۶)

پیگیری استدلال پولس در آیات ۱۱: ۲- ۱۶ بسیار دشوار می‌باشد. او برای آنکه زنان را متقاعد به رعایت عرف بنماید، دلایل گوناگونی را به طور متداخل به کار می‌برد، طوری که نمی‌توان این دلایل را به پاراگراف‌های مشخص تقسیم کرد. در کنار این مشکل، دو نکته پیچیده نیز در آیه ۱۰ وجود دارد: یکی اینکه «زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد» و دیگری «به سبب فرشتگان.» برای درک منظور پولس باید حتما مفهوم این دو نکته را یافت. ابتدا نگاهی به ساختار کلی استدلال پولس می‌اندازیم:

ساختار استدلال

در این بخش، هدف ما پیدا کردن خط استدلال پولس می‌باشد. در اینجا خواهیم دید که پولس از دو نوع استدلال استفاده می‌کند. پس از پیدا کردن این خط استدلال به جزئیات مربوط به این دو نوع استدلال خواهیم پرداخت.

۱۱: ۳ این آیه مفهوم تعلیمی و الهیاتی را بیان می‌دارد که اساس و پایه بقیه استدلال را تشکیل می‌دهد. علت آنکه

پولس این جمله را در ابتدای استدلال آورده، شاید این باشد که می‌خواهد نظم و ترتیب الهی را برای زندگی بشر نشان دهد. در اینجا کلمه «سر» گرچه حالت استعاری دارد، اما دقیقا به مشکل قرنتیان اشاره می‌کند.

۱۱: ۴- ۶ مشکل اصلی در این آیات بیان شده است. موضوع اصلی این است که زنان متقاعد شوند تا عرف و رسم پوشاندن سر را در جمع و ملاعام رعایت کنند، اما ارتباط این قسمت با آیه ۳ چندان روشن نیست. کدام «سر» در اثر عمل زنان رسوا می‌شود؟ به هر حال می‌دانیم که پولس به عرف و رسم جامعه اشاره می‌کند که مطابق آن تراشیدن سر زنان قبیح است. به همان ترتیب، دعا یا نبوت کردن بدون پوشاندن سر نیز قبیح است.

۱۱: ۷- ۱۲ در این آیات استدلال کلامی و الهیاتی پولس را می‌بینیم. گرچه درک برخی مفاهیم آن مشکل است، اما دو نکته وجود دارد که ما را در درک مطلب یاری می‌کنند.

۱۱: ۷ نکته نخست آنکه در آیه ۷ جمله دوم، از نظر اجزا کامل نیست. در یونانی، هرگاه دو جمله موازی و مترادف وجود داشته باشد، جمله دوم را به صورت ناقص یا مستتر یا مرخم می‌آورند، مانند این عبارت: «امروز من از بچه مراقبت خواهم کرد و فردا تو.» در این عبارت، جمله دوم از نظر اجزای جمله کامل نیست. این حالتی است که در دستور زبان یونانی بسیار اتفاق می‌افتد. در آیه ۷ نیز در جمله دوم، کلمات مایل جا افتاده‌اند: «... اما زن صورت و جلال مرد است.»

۱۱: ۸ و ۹ نکته دوم آنکه، آیات ۸ و ۹ جزو استدلال مربوط به پوشش سر نیست. کلمه «زیرا» در ابتدای آیه ۸، به مفهوم «زن جلال مرد است» مربوط می‌شود. به همین دلیل، این آیات فقط توضیحی هستند بر اینکه زن جلال مرد است و اینکه مرد به همین علت «سر» زن است.

۱۱: ۱۰ از آنجا که آیات ۸ و ۹ حالت پرانتزی دارند، در نتیجه کلمات «از این جهت» در آیه ۱۰ به آیه ۷ مربوط می‌شوند، چون «زن جلال مرد است»، از این جهت او می‌باید عزتی بر سر داشته باشد.

۱۱: ۱۱- ۱۲ «محتوای» این آیات مستقیما به آیه ۱۰ مربوط نمی‌شود، بلکه توضیحی است بر آیات ۸ و ۹. بنابراین کلمه «لیکن» در آیه ۱۱ به آیات ۸ و ۹ مربوط می‌شود. به این ترتیب آیات ۸ و ۹ همراه با ۱۱و ۱۲ درباره ارتباط مقام زن و مرد سخن می‌گوید. این به آن معنی است که علت تعلیمی و کلامی درمورد ضرورت پوشاندن سر زنان در کلیسا فقط در آیات ۷ و ۱۰ ارائه شده است.

۱۱: ۱۳- ۱۵ در این آیات پولس از اجتماع و فرهنگ استدلال می‌آورد. او با اشاره به طبیعت، بیان می‌دارد که چون طبیعت به زن «پرده‌ای» بخشیده، او در کلیسا نیز باید پوششی بر سر داشته باشد.

۱۱: ۱۶ سرانجام پولس سومین دلیل اجتماعی و فرهنگی خود را بیان می‌دارد و مسأله‌ای اخلاقی را مطرح می‌سازد. نپوشاندن سر ستیزه‌گری است و ستیزه‌گری روشی مسیحی نیست. بنابراین کلیسا راهی جز این را نمی‌تواند در پیش بگیرد.

دلایل تعلیمی (۱۱: ۳و ۷و ۱۰و ۸- ۹ و ۱۱- ۱۲)
در این بخش همراه با بررسی استدلال پولس به بررسی مضمون ادبی متن نیز خواهیم پرداخت.

۱۱: ۳ و ۷و ۱۰ دلایل تعلیمی یا الهیاتی پولس در زمینه رعایت رسم پوشاندن سر در این سه آیه عرضه شده است. دلایل پولس بر نظم و ترتیب خدا استوار است. این نظم در آیه ۳ عنوان شده است. ارتباط مقام مرد و زن مشابه ارتباط مسیح با مرد و ارتباط خدا با مسیح است. این ارتباط به گونه‌ای استعاری با کلمه «سر» بیان شده است. این واژه را پولس قطعا به این دلیل انتخاب کرده تا بتواند از آن برای اشاره به سر در بدن استفاده کند، اما در اینجا دو سؤال پیش می‌آید:
۱- آیا منظور پولس، «مرد» و «زن» است یا «شوهر» و «زوجه»؟

۲- «سر» که به صورت استعاره به کار رفته، به چه معنایی است؟

پاسخ به سؤال اول چندان تأثیر حیاتی بر درک کل استدلال ندارد. به احتمال قوی، پولس هر دو مورد را در نظر داشته است. در آیه ۳، ظاهرا زن و مرد به طور کلی مورد نظر هستند، اما در سایر آیات، گویا به زن و شوهر اشاره می‌شود. بخصوص در آیه ۵ که کلمه «سر» به صورت استعاره به کار رفته، این امر صادق است، به این ترتیب که زن با نپوشاندن سر خود شوهر خود را رسوا می‌سازد. در زمینه کلمه «سر» در آیه ۳، بارت معتقد است که این کلمه در معنای «منشأ وجود زن» به کار رفته نه به معنای «رئیس و حاکم بر زن»، زیرا اولا کلمه یونانی Kephale (سر) در ادبیات یونان باستان هیچگاه به معنی رئیس به کار نرفته، ثانیا در آیات ۸ و ۹ نیز مقصود پولس بیان منشأ وجود زن است، نه تعیین رئیس و حاکم او.

بنابراین هدف پولس توضیح درباره منشأ وجود زن است. همین امر درمورد ارتباط پدر و پسر و ارتباط مسیح و مرد صادق است. پولس در آیه ۷ نتیجه عملی این ارتباط را مطرح می‌کند و برای رعایت و اجرای رسم و عرف پوشاندن سر، دلیلی تعلیمی و کلامی ابراز می‌دارد. او می‌گوید که زن به هنگام دعا یا نبوت باید سر خود را بپوشاند، زیرا «او جلال مرد» است، اما مقصود پولس چیست؟ چرا زن به خاطر اینکه جلال مرد است باید سر خود را بپوشاند؟ جواب را باید در نظم خدا، در آیه ۳ جستجو کرد. مرد نباید به هنگام پرستش خود را بپوشاند، زیرا این به معنی پوشاندن «جلال مسیح» است که در مرد دیده می‌شود. جلال مسیح باید دیده شود، اما زن باید «پوشیده» باشد، زیرا در غیر این صورت «جلال مرد» را منعکس خواهد کرد، چون جلال مرد در زن دیده می‌شود و مهم این است که به هنگام عبادت در حضور خالق، مخلوق و جلال او نباید جلب نظر کند.

همچنین باید توجه داشت که از آیه ۷ می‌توان به راحتی به این نتیجه رسید که چهره و صورت زن نیز باید پوشیده شود، زیرا مطابق کتاب مقدس، «جلال» از صورت منعکس می‌شود (رجوع شود به خروج ۳۴: ۲۹- ۳۵ و دوم قرنتیان ۳: ۱۶- ۱۸)، اما باید محتاط بود که از این استعارات الهیاتی، پوششی جدید برای زنان به وجود نیاید! در آیه ۱۰، پولس می‌گوید: «از این جهت.» از کدام جهت؟ به این جهت که جلال مرد نباید در حضور خدا به نمایش گذاشته شود. به همین جهت، زن باید سر خود را بپوشاند، اما پولس ضمن توضیح این مطلب می‌گوید که زن باید «عزتی» بر سر داشته باشد. در ترجمه جدید فارسی، این اصطلاح چنین آمده است: «زن باید سر خود را بپوشد تا نشان دهد که تحت فرمان است.» معنی آن چیست؟ در ضمن، چرا او باید «به سبب فرشتگان» سر خود را بپوشاند؟

مفسرین نظریات گوناگونی در زمینه «عزتی بر سر داشتن» بیان کرده‌اند. برخی معتقدند که کلمه اقتدار یا عزت در زبان آرامی از ریشه‌ای مشتق می‌شود که می‌تواند به معنی پوشش سر نیز باشد. چنین نظری مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا قرنتیان یونانی زبان از زبان آرامی اطلاعی نداشتند. بعضی دیگر از مفسرین معتقدند که در این آیه منظور از فرشتگان همان پسران خدا در پیدایش ۶: ۱ است. این فرشتگان ممکن بود به زنان به هنگام دعا با نظر ناپاک نگاه کنند، بنابراین لازم بود زنان سر خود را بپوشانند تا از گزند این دسته از فرشتگان محفوظ باشند. این تفسیر نیز درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در عهد جدید هیچگاه فرشتگان خدا خطاکار معرفی نشده‌اند. عده‌ای دیگر نیز کلمه یونانی عزت یا اقتدار را به معنی «حرمت» یا «محافظت» و «علامت اطاعت از مرد» می‌دانند، اما چنین معانی در زبان یونانی برای این کلمه بعید به نظر می‌رسد. بارت هیچ یک از این نظریات را نمی‌پذیرد و معتقد است که این اصطلاح به اقتدار جدیدی اشاره دارد که به زنان برای دعا و نبوت عطا شده است. به نظر او فرشتگان نیز نگاهبانان نظم الهی مذکور در آیات ۳و ۷ هستند و خاطیان از این نظم را مجازات می‌کنند. به همین دلیل زنان باید «به سبب» آنان سر خود را بپوشانند.

به عنوان نتیجه‌گیری، باید به خاطر سپرد که این استدلال تعلیمی یا الهیاتی سه نکته مهم را بیان می‌دارد:
۱- در نظم الهی، مرد اول است، چون اول خلق شد. وجود زن نیز «کامل‌کننده» وجود مرد است. بدون زن بشریتی وجود نخواهد داشت. زن عطیه‌ای است الهی برای تکمیل وجود مرد. از این جهت، او «جلال» مرد است. بنابراین او باید به هنگام عبادت خدا پوشیده باشد تا جلال مرد (یعنی جلال انسان) را در حضور خدا منعکس نکند.
۲- همچنین زن باید به خاطر حضور فرشتگان سر خود را بپوشاند. گرچه معنی این عبارت چندان روشن نیست، اما می‌توان حدس زد که علت این امر نقشی است که فرشتگان در حفظ نظم الهی ایفا می‌کنند.

۳- اما اکنون در نظم جدید، باید زن سر خود را بپوشاند تا اقتدار جدیدی را که برای دعا و نبوت به او داده شده، نشان دهد.

۱۱: ۸- ۹ و ۱۱- ۱۲ رابطه این آیات از بسیاری جهات به رابطه میان حال و آینده مربوط می‌شود (رجوع شود به فصل ۵). پولس از یک طرف می‌خواهد ایشان را به اجرای رسمی که به نظم و نظام زمان حال مربوط است، تشویق کند. گرچه نظم جدید در حال تکوین است، اما هنوز به طور کامل تحقق نیافته است. از این رو زنان باید طبق نظم زمان حال، عرف پوشاندن سر را رعایت کنند، اما از طرف دیگر نظم جدیدی که در حال تکوین است، با خود اقتدار جدیدی را برای زنان به همراه آورده که پوشاندن سر نشانه و علامت آن است. بنابراین پوشاندن سر در نظام زمان حال، بر ارتباط میان مرد و زن استوار است. این ارتباط از خلقت نشأت می‌گیرد (۱۱: ۸- ۹). مقصود این نیست که زن «برای مرد» آفریده شده تا زیردست او باشد، بلکه تا او را «تکمیل» نماید. بدون زن بشریتی وجود ندارد، اما اکنون در نظام جدید؛ یعنی «در خداوند» (۱۱: ۱۱)، شرایط در حال تغییرند. اکنون مرد و زن به یکدیگر وابسته‌اند و هر دو نیز یکسان به خدا وابسته می‌باشند (۱۱: ۱۱- ۱۲). در بخش «درک پولس از ارتباط مقام مرد و زن» به بررسی نتایج این تعلیم خواهیم پراخت.

دلایل فرهنگی (۱۱: ۴- ۶ و ۱۳- ۱۶)

۱۱: ۴- ۶ نخستین دلیل پولس اجتماعی و فرهنگی است. او آن را بلافاصله بعد از دلیل تعلیمی آیه ۳ مطرح می‌کند. مشکلی که در زمینه مضمون ادبی متن در اینجا مطرح است، این است که آیا کلمه «سر» در آیات ۴و ۵ معنای لغوی دارد یا استعاری. احتمال دارد پولس هر دو معنا را در نظر داشته است، اما به هر حال، «سر خود را رسوا می‌کند» در آیه ۴، قطعا به مسیح اشاره دارد، زیرا بلافاصله بعد از آیه ۳ آمده است. اگر کلمه «سر» در این آیات استعاری نباشد، علت قرارگیری آیه ۳ در این قسمت کاملا پوشیده خواهد ماند. تأویل ما از آیه ۷ نیز معنای استعاری «سر» را تأیید می‌کند. به این ترتیب، طبق استدلال پولس وقتی زن رسم پوشاندن سر را نگاه نمی‌دارد، شوهر خود را رسوا و شرمگین می‌سازد. در ضمن از آیه ۶ نیز کاملا روشن است که او با این کار بر خود نیز شرم می‌آورد. این دلیل کاملا جنبه فرهنگی دارد. اگر برای زن شرم‌آور است که سر خود را بتراشد، به همان اندازه شرم‌آور است که به هنگام دعا و نبوت سر خود را نپوشاند.

۱۱: ۱۳- ۱۵ دلیل دوم نیز کاملا جنبه فرهنگی دارد و به آنچه که در جامعه «شایسته و مناسب» تشخیص داده می‌شود اشاره می‌کند. در آیه ۱۴ پولس می‌گوید که «خود طبیعت» می‌آموزد که برای مرد موی بلند شرم‌آور است. البته منظور از «طبیعت» در اینجا «فرهنگ» است، زیرا موی مرد به طور طبیعی کوتاه نیست مگر آنکه با یک وسیله غیر «طبیعی» (مثلا قیچی) کوتاه شود. به هر حال مقصود تمام این آیات در آیه ۱۳ بیان شده است. مطابق این آیه، در فرهنگ آن جامعه موی بلند برای مرد و موی کوتاه برای زن ناشایسته بود. پولس مقایسه‌ای انجام داده می‌گوید که به همان شکل دعا کردن با سر برهنه برای زنان ناشایسته است.

۱۱: ۱۶ سومین و آخرین دلیل نیز اساسا اجتماعی و فرهنگی است، گرچه پولس به آن حالتی اخلاقی می‌بخشد. به گفته پولس کلیساهای خدا روش دیگری ندارند. عدم اجرای این روش (خصوصا برای آنان به دلایلی که ذکر شد) به معنی ستیزه‌گری است که این نیز روشی مسیحی نمی‌باشد. از این قسمت درک می‌کنیم که نامه قرنتیان فقط حاوی درخواست راهنمایی نبوده است. آنان در واقع در این زمینه ستیزه‌گر بودند. پولس می‌کوشد با ذکر دلایل گوناگون نشان دهد که رعایت این رسم معقول است، اما در هر حال نباید آن را به خاطر ستیزه‌گری زیر پا گذاشت.

درک پولس از ارتباط مقام مرد و زن

پولس در بخش‌های مختلف از نوشته‌های خود به مسأله ارتباط مرد و زن اشاره می‌کند. گرچه نمی‌توان به تمام این اشارات پرداخت، اما آنچه در رساله اول قرنتیان ۱۱: ۳ و ۷- ۱۲ گفته شده، در این زمینه بسیار اساسی می‌باشد. در این مبحث نیز بار دیگر دیدگاه پولس را در خصوص روش زندگی و تفکر معادشناختی مشاهده می‌کنیم. چنین دیدگاهی، سبب می‌شد که پولس در تنش میان حال و آینده زندگی کند. او می‌داند که خدا در مسیح، آینده را افتتاح کرده، اما همانطور که بارها خاطرنشان کردیم، او به خوبی آگاه بود که پایان نهایی هنوز فرا نرسیده است. نظر او درباره ارتباط مقام مرد و زن به خوبی در قالب این تنش معادشناختی می‌گنجد. دنیایی که مسیح به آن قدم گذاشت،

در خصوص موقعیت و مقام زن بسیار بی‌رحم و فاسد بود. زن اساسا موقعیت و جایگاهی در جامعه نداشت. به جز زنانی که در خانواده‌ای متمول به دنیا می‌آمدند و یا آنانی که از زیبایی خاصی برخوردار بودند، بقیه چیزی جز قسمتی از مایملک پدر و بعد شوهر خود به شمار نمی‌آمدند. حتی فق‌های یهود نیز چنین دعا می‌کردند: «خداوندا سپاس تو را که زن آفریده نشدم!»

در چنین دنیایی بود که مسیح قدم نهاد تا نویددهنده امیدهای بهتر باشد. او در طول خدمت خود، زنان را به عنوان انسان ارج نهاد. حتی یکی از زنان اجازه یافت تا زیر پای‌های او بنشیند و کلامش را بشنود (لوقا ۱۰: ۳۸- ۴۲) و این در آن عصر امری غریب بود. پولس به خوبی می‌دانست که کار مسیح دوره نوینی را آغاز کرده است. در فصل ۸ دیدیم که چگونه این امر بر روابط زناشویی نیز اثر گذارده بود. او در غلاطیان ۳: ۲۸ می‌فرماید: «هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید.» این به آن معناست که در این دوره نوین یعنی «در مسیح» تمایزات کهنه مبتنی بر ملاحظات نژادی، موقعیت اجتماعی و جنسی دیگر معتبر نیست. خدا تمایزی قائل نیست. در نتیجه در مسیح میان مرد و زن تساوی کامل وجود دارد. هیچ یک بر دیگری برتری ندارد، همانگونه که یهودیان نیز بر امت‌ها برتری ندارند. این درست همان چیزی است که پولس در آیات ۱۱: ۱۱- ۱۲ می‌گوید. مرد و زن به یکدیگر همبسته‌اند و هر دو به یکسان به خدا وابسته می‌باشند. این «توصیفی» است که پولس از تساوی کامل در خداوند به دست می‌دهد. این همان آینده‌ای است که در زمان حال آغاز شده است.

اما این آینده هنوز به طور کامل در زمان حال تحقق نیافته است. ما هنوز در «حال» زندگی می‌کنیم. به همین جهت، پولس می‌پذیرد که از نظر نقش و وظایف، تمایزاتی میان مرد و زن وجود دارد. در این چهارچوب، «سر زن مرد است»، اما همانطور که قبلا هم اشاره کردیم، این بدان معنا نیست که مرد «ارباب» یا «رئیس» اوست. مرد در ترتیب آفرینش اول آمد. وجود زن نیز در این چهارچوب قابل توجیه است که «برای» مرد آفریده شد؛ یعنی زن برای مرد و در نتیجه برای بشریت ضروری است، زیرا آن را کامل می‌سازد، اما پولس هیچگاه وارد جزئیات نمی‌شود و توضیح نمی‌دهد که «سر» بودن از نظر نقش و وظایف؛ یعنی چه. او در رساله اول تیموتاؤوس فصل ۲، به وظیفه تعلیم در کلیسا اشاره می‌کند، اما جز این چیز دیگری گفته نشده است. حتی در آن رساله نیز شاید پولس فقط به فرهنگ و آداب و رسوم آن جامعه اشاره می‌کند. به هر حال، برتری مرد از نقطه نظر نقش و وظیفه به معنی بردگی و زیردست بودن زن نیست. بنابراین پولس از مسأله پوشش سر استفاده می‌کند تا به دو موضوع اشاره کند:
۱- در چهارچوب «آینده» پوشش سر، مظهر ترتیب خلقت است
۲- و در چهارچوب «حال» مظهر اقتدار و اختیار جدید است که به زن برای دعا و نبوت داده شده است.

چند تعبیر روحانی

در فصل ۲ به مسأله نسبیت فرهنگی اشاره کردیم و دیدیم که برای تعبیر متن کتاب مقدس باید عناصر مشترک را جستجو کرد. آنچه که پولس در متن مورد مطالعه ما بیان می‌دارد، ظاهرا جنبه‌ای کاملا فرهنگی دارد. امروزه، در بسیاری از فرهنگها حتی مردها نیز در جمع دعا و نبوت نمی‌کنند تا چه رسد به زن‌ها! فرهنگ و رسوم جامعه زمان پولس، عموما یکدست بود و کمتر در معرض تغییر قرار داشت، اما امروز درست خلاف آن صادق است. در اکثر فرهنگهای امروزی، سبک پوشاک بسیار متنوع می‌باشد و اغلب بسیار سریع تغییر می‌کند. در متن مورد مطالعه ما، پولس اظهار می‌دارد که بریدن موی زنان و نپوشاندن آن در ملاعام شرم‌آور است و زنان مسیحی را به رعایت این رسم و عادت اجتماعی دعوت می‌کند تا کاری برخلاف فرهنگ حاکم بر جامعه انجام نداده باشند. آیا می‌توان امروزه این دستورالعمل پولس را «به طور محض» اطاعت کرد؟ آیا این اطاعت محض باعث نمی‌شود که به جای اجرای روح کلام، کلمات آن را انجام دهیم؟ آیا «اطاعت محض» از کلام در این مورد خاص، درست برخلاف نظر و مقصود اصلی پولس نخواهد بود؟ مقصود اصلی او این بود که مسیحیان عرف بی‌ضرر جامعه را بیهوده و بی‌دلیل زیر پا نگذارند. پس اگر امروز در جامعه‌ای که موی کوتاه و یا نپوشاندن موی سر عیب نیست، آیا چنین عمل و روشی باعث انگشت نما شدن مسیحیان و حرکت برخلاف عرف جامعه نخواهد بود؟

عده‌ای از مترجمین کتاب مقدس کوشیده‌اند تا در این قبیل موارد، جایگزین و معادلی امروزی برای موضوع مطرح شده بیابند. مثلا به جای پوشش سر و شانه‌ها، کلاه یا روسری ترجمه می‌کنند. شاید چنین کاری بی‌ضرر و حتی مفید

باشد، اما مهم این است که منظور اصلی پولس را منعکس کند. هدف پولس از طرح مسأله پوشش سر، مطیع و پست کردن زن نیست، بلکه برعکس به نظر او این پوشش نشانه اقتدار جدیدی است که به زنان داده شده تا همدوش با مردان، دعا و نبوت کنند. حال در این صورت، آیا واقعا لازم است که به طور تصنعی، معادلی امروزی برای مسأله پوشش سر یافت؟ اگر در آن زمان، پوشش سر مظهر این اقتدار و اختیار جدید زنان بود، آیا امروز که مسأله کاملا جا افتاده است، باز لازم است زنان با روشی مشابه، این اقتدار را به نمایش بگذارند؟ جواب این سؤال را هر یک از ما باید برای خود بیابد.

اما گذشته از مسأله پوشش سر، یقینا کلام خدا در اول قرنتیان ۱۱: ۲- ۱۶ پیامی برای امروز ما دارد. شاید بهترین نکته و پیام در این متن این باشد که هیچ چیز نباید توجه انسان را به هنگام عبادت جلب کند. «جلال» مخلوق، چه به صورت لباس باشد، چه به صورت کار و خدمت، در حضور خدا نباید دیده شود و جلب توجه کند. اما پیامی دیگر: ما از نظر معادشناسی، در «حال» یعنی هر یک در فرهنگ و جامعه خاص خود زندگی می‌کنیم و در این فرهنگها و جوامع، مقام و نقش مرد و زن متفاوت می‌باشد، اما کلام خدا سروری و ریاست مرد را بر زن در هیچ فرهنگی مجاز نمی‌شمارد. گرچه از نظر ترتیب و توالی خلقت و از نظر وظیفه خانوادگی، مرد سر زن است، اما این امر نباید هیچگاه جای این حقیقت را بگیرد که مرد و زن در مسیح به طور کامل برابر هستند.

فصل دوازدهم: شام خداوند (فصل ۱۱: ۱۷- ۳۴)

در فصل گذشته به هنگام بررسی اول قرنتیان ۱۱: ۲- ۱۶، به وضوح مشاهده کردیم که تفسیر برخی از قسمت‌های این رساله تا چه حد دشوار است. علت دشواری آیات ۱۱: ۲- ۱۶، اساسا فاصله و دوری تاریخی ما از رسوم آن زمان است. با این حال، دیدیم که خدا از طریق همین آیات هم می‌تواند با ما سخن گوید. در فصل حاضر نیز بار دیگر با موقعیتی مشابه مواجه هستیم. برای ما بسیار سخت است تجسم کنیم که کلیسا اجازه دهد ایمانداری در حالت مستی در شام خداوند شرکت کند. آنچه که پولس در آیات ۱۱: ۱۷- ۳۴ می‌فرماید، بارها و بارها به هنگام شرکت در عشای ربانی با قلب و روح ما صحبت کرده است و بر اساس آن خود را تفتیش کرده‌ایم. خداوند از طریق این آیات با ما سخن می‌گوید، اما آنچه که پولس به قرنتیان می‌گوید، تفاوت چشمگیری با آنچه که از آن تفسیر می‌شود، دارد. برای درک این تفاوت باید به تأویل متن بپردازیم.

ماهیت مشکل

ما بارها آیات ۱۱: ۱۷- ۳۴ را به هنگام عشای ربانی شنیده‌ایم و برای ما بسیار آشنا هستند، اما همه ما که تا به اینجا رساله اول قرنتیان را بررسی کرده‌ایم، می‌دانیم که این قسمت نیز پاسخ پولس به یک مشکل است، مشکلی که بازسازی آن بسیار دشوار می‌باشد، اما از آنجا که موضوع «امتحان» و «حکم» در آیات ۱۱: ۲۷- ۳۲ غالب می‌باشد، قطعا پاسخ پولس به اشتیاق قرنتیان در همین آیات یافت می‌شود. بنابراین می‌کوشیم مشکل را بازسازی کنیم.

رفتار ناشایست در قبال شام خداوند

از محتوای متن کاملا مشخص است که این رفتار ناشایست در قبال شام خداوند، در جمع ایمانداران روی می‌داده است. پولس پنج بار از فعل «جمع شدن» استفاده می‌کند (آیات ۱۷و ۱۸و ۲۰ و ۳۳ و ۳۴). از تفسیر اول قرنتیان ۵: ۳ به خاطر دارید که این فعل، یک اصطلاح نیمه فنی است که اشاره دارد به گرد آمدن کلیسا به صورت یک جامعه، برای فیض بردن از حضور روح‌القدس و قوت خداوند. این مفهوم به طور خاص از آیه ۱۱: ۱۸ درک می‌شود: «هنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید.» در آیه ۲۰ پولس از خوردن شام خداوند (Kyriakon Deipnon) سخن می‌گوید. شام خداوند نیز اصطلاحی است نیمه فنی که به خوراک مسیحی اشاره دارد. معنی لغوی آن این است: «شامی به افتخار خداوند»؛ یعنی خوراکی که متعلق به خداوند است یا به افتخار او خورده می‌شود.

اما از آیات ۱۱: ۲۳- ۲۵ کاملا مشخص است که این (Kyriakon Deipnon) هر شامی نیست که به افتخار خداوند داده می‌شود، بلکه شامی است که کلیسا به گونه‌ای نمادین و سمبولیک برگزار می‌کند تا وقایع مربوط به مرگ نجات‌بخش مسیح را به یاد آورد. وقتی پولس در آیه ۲۰ می‌گوید که: «ممکن نیست شام خداوند خورده شود»، منظورش این نیست که ایشان در عشای ربانی شرکت نمی‌کنند، بلکه منظورش این است که رفتار ایشان با شام خداوند چنان ناشایست است که باعث می‌شود این شام دیگر «به افتخار خداوند نباشد.» توجه به مطلب فوق حائز اهمیت است، زیرا عده‌ای از مفسرین برخلاف نظریه بالا معتقدند که موضوع بحث در اینجا عشای ربانی نیست. این عده بر این عقیده‌اند که قرنتیان برای ضیافت و جشن گرد می‌آمده‌اند، اما از آنجا که نظم ضیافت را بر هم می‌زده‌اند، پولس به آنها حکم می‌کند که به جای این ضیافت، شام خداوند یا عشای ربانی را برگزار کنند. به همین جهت، او در آیات ۲۳- ۲۵ درمورد برقراری رسم عشای ربانی توضیح می‌دهد. این نظر برخی از مفسرین است.

اما نظر ما این است: پولس به این علت درمورد «برقراری رسم شام خداوند» توضیح می‌دهد که می‌دید قرنتیان در قبال این رسم، حالت و رفتاری ناشایست دارند. (منظور از برقراری رسم، کلماتی است که مسیح به هنگام برقراری این رسم بر زبان آورد). رفتار و حالت ناشایست قرنتیان، هم متوجه کلیسا و هم متوجه خود خداوند می‌شد. در کلیسا تفرقه وجود داشت. عده‌ای در میان ایشان گرسنه بودند و عده‌ای دیگر مست بودند، عده‌ای نیز تحقیر می‌شدند. در ضمن آنان طوری به ناشایستگی رفتار می‌کردند که می‌شد آنان را مسؤول مرگ خداوند دانست (۱۱: ۲۷). پس واقعا مشکل چه بود؟

شام خداوند به عنوان ضیافت مسیحی

از گفته‌های پولس به روشنی مشخص است که مراسم عشای ربانی در یک محفل شام برگزار می‌شده است. از چگونگی این محفل اطلاعی نداریم، اما می‌دانیم که در آن خورد و خوراک وجود داشت و فقط شامل مراسم عشای ربانی پس از جلسه عبادتی نبوده است. سه علت وجود دارد که نشان می‌دهند عشای ربانی جزئی از یک محفل خورد و خوراک و یک ضیافت شام بوده است:

۱- چنانکه در فصل ۹ در بخش «خوراکهای تقدیم شده به بت‌ها» دیدیم، در روزگار گذشته، پرستش خدایان با خوردن و نوشیدن در حضور آنها انجام می‌شد. مردم از این راه با خدای خود مشارکت برقرار می‌کردند. درک پولس از عشای ربانی نیز تا حدی در همین چهارچوب بود. این امر در آیات ۱۰: ۱۶- ۱۷ منعکس می‌باشد (پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟...). بنابراین طبیعی بود که مراسم عشای ربانی نیز نوعی ضیافت تلقی شود.

۲- علت دوم که نشان می‌دهد عشای ربانی جزئی از یک ضیافت مسیحی بوده است در خود اناجیل یافت می‌شود. در هر سه انجیل هم نظر آمده که خداوند عیسی مراسم عشای ربانی را به هنگام صرف شام وضع کرد. بنابراین بسیار طبیعی است که ایمانداران نیز پس از صعود مسیح، این رسم مقدس را در یک محفل شام برگزار نمایند. وانگهی عناصر عشای ربانی (نان و شراب) هر دو جزئی از سفره غذا بوده است.

۳- علت سوم به ماهیت معادشناختی کلیسا مربوط می‌شود. طبق آیات بی‌شماری (منجمله متی ۸: ۱۱ و لوقا ۱۳: ۲۹، ۱۴: ۱۵و ۱۶و ۲۴ و مکاشفه ۱۹: ۹ و بخصوص متی ۲۶: ۲۹ و لوقا ۲۲: ۲۹- ۳۰) می‌دانیم که امید یهودیان این بود که به هنگام ظهور مسیحا، آنان در حضور خدا بر سر سفره او بنشینند. گرچه نمی‌توان وارد تمام جزئیات این مطلب شد، اما به عنوان مثال می‌توان این رویداد را نمونه آورد که یهودیان با دیدن معجزه تکثیر نان، خواستند بلافاصله عیسی را پادشاه اعلام کنند (یوحنا ۶: ۱- ۱۵). آنان معجزه را تحقق آمال بزرگ خود در زمینه ضیافت ملکوت تلقی کردند. توجه داشته باشید که در آیات فوق، مسیح نیز مراسم عشای ربانی را در چهارچوب همین امید وضع کرد. گفته خداوند را به هنگام این مراسم، می‌توان اینچنین کنار هم قرار داد: «تا ملکوت خدای نیاید، از این میوه مو دیگر نخواهم نوشید، اما شما این را به یاد من بجا آرید.» بنابراین می‌توان گفت که عشای ربانی سایه‌ای از آن ضیافت بزرگ در ملکوت خداوند است. از این رو طبیعی است که «سایه این ضیافت» خودش نیز یک ضیافت باشد.

رساله اول قرنتیان تنها شاهد بر این مدعا نیست. به عنوان مثال، به اعمال رسولان ۲: ۴۶ مراجعه کنید: «در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.» البته ممکن است منظور این آیه فقط این باشد که ایمانداران با یکدیگر غذا می‌خوردند، اما همین اصطلاح در اعمال رسولان ۲۰: ۷ نیز به کار رفته که در آن، هم ضیافت مسیحی و هم عشای ربانی مد نظر بوده است. پولس هفت روز در آن شهر ماند تا در روز یکشنبه در مراسم مقدس عشای ربانی شرکت کند. در غیر این صورت ماندن او فقط برای شرکت در یک میهمانی شام غیرقابل توجیه می‌نماید. به علاوه توجه داشته باشید که این ضیافت فرصتی برای موعظه بود. در یهودا ۱۲ نیز به همین ضیافت‌های پر محبت اشاره شده است. از نوشته‌های پدران کلیسای اولیه (بین سال‌های ۹۰- ۱۴۰) کاملا مشخص است که این اصطلاح به طور متداول استفاده می‌شده است. بنابراین، کلیسا در قرن اول حیات خود را در مسیح بر سر یک سفره جشن می‌گرفته است و مراسم عشای ربانی نیز قطعا به طور مرتب در این ضیافت‌ها برگزار می‌شده است. همین آمیختن عشای ربانی با ضیافت‌های محبتانه می‌تواند زمینه لازم را برای درک رفتار ناشایست قرنتیان فراهم آورد.

رفتار ناشایست قرنتیان

ظاهرا بعضی از مسیحیان قرنتس این ضیافت مسیحی را محفلی درست مشابه ضیافت‌های بت‌پرستان می‌دانستند. نتیجه این طرز فکر، ضیافت پر محبتی می‌شد که جنبه «ضیافت» آن بیشتر از جنبه محبت آن بود! از یک طرف، ایشان اهمیت و قداست شام خداوند را به عنوان شامی که به افتخار خداوند خورده می‌شد درک نکرده بودند. پرخوری و مستی ایشان، با «عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند» سازگار نبود. بنابراین مشکل آنان در وهله اول، بعدی عمودی داشت؛ یعنی به رابطه ایشان با خداوند در مقابل میز عشای ربانی مربوط می‌شد. آیات ۱۱: ۲۳- ۳۲ مستقیما با این بعد از رفتار ناشایست ایشان ارتباط دارد، اما از طرف دیگر پولس به بعد افقی مشکل ایشان یعنی به رابطه آنان

با یکدیگر نیز توجه داشت. در ضیافت‌های محبتانه ایشان «محبت بسیار اندک» بود. قسمت آغازین و پایانی متن مورد مطالعه ما مستقیما خطاب به آنانی است که با کلیسا رفتاری ناشایست داشتند، اما این رفتار ناشایست چه بود؟ در این خصوص، پولس به سه نکته اشاره می‌کند:

۱- او در آیه ۱۱: ۱۸ می‌فرماید: «در میان شما شقاق‌ها روی می‌دهد.» این شقاق‌ها ممکن است به همان علل مذکور در فصل‌های ۱- ۴ باشد، اما در اینجا عواملی که موجب بروز شقاق شده‌اند، به گونه‌ای دیگر مطرح شده‌اند.

۲- این شقاق‌ها به نوعی به اغنیا و فقرا مربوط می‌شد. به همین دلیل «یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود » (۱۱: ۲۱). پولس می‌فرماید که اگر قرار باشد ضیافت مسیحی تبدیل به فرصتی برای پرخوری گردد، بهتر است مسیحی ثروتمند «در خانه بخورد» (۱۱: ۳۴). «آنانی که «خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن» دارند، «آنانی را که ندارند» شرمنده و تحقیر می‌کنند» (۱۱: ۲۲).

۳- فقرا نه فقط در اثر پرخوری و مستی «ثروتمندان» تحقیر و شرمنده می‌شوند، بلکه کلا از شام خداوند نیز محروم می‌گردند. وقتی پولس می‌گوید: «هر کس شام خود را پیشتر می‌گیرد» (۱۱: ۲۱) و نیز «منتظر یکدیگر باشید» (۱۱: ۳۳)، منظور او یقینا اشاره به همین امر بوده است.

از آیات ۱: ۲۶- ۲۹ به خاطر دارید که در کلیسای قرنتس، بسیاری افراد از طبقه «نیستی‌ها» وجود داشتند. از آیات ۷: ۲۰- ۲۴ نیز می‌توان حدس زد که بسیاری از این «نیستی‌ها» غلام و برده بودند. احتمال دارد آنانی که از عشای ربانی محروم می‌شدند، برده‌ها و غلامانی بودند که نمی‌توانستند هر وقت که مایل بودند در این ضیافت‌ها شرکت کنند. شاید جمله «منتظر یکدیگر باشید» به طور خاص به همین مسأله اشاره می‌کند. البته این پاراگراف فقط شامل حدسیات است، اما حدسیاتی که بر شواهدی استوار است. به هر حال، این رفتار ناشایست هر چه می‌خواهد بوده باشد، مسأله اصلی در این قسمت، رفتار ناشایست در قبال کلیسا می‌باشد.

پاسخ پولس (۱۱: ۷- ۳۴)

در این فصل نیز مانند فصل قبل، مسایل مربوط به مضمون ادبی متن را به هنگام بررسی پاسخ و استدلال پولس مورد توجه قرار خواهیم داد. در سراسر آیات ۱۱: ۱۷- ۳۴، استدلال پولس بر حول یک محور می‌چرخد و این محور فعل Sunerchesthai می‌باشد؛ یعنی «جمع شدن». این فعل پنج بار در این قسمت تکرار شده است، سه بار در آغاز استدلال (۱۱: ۱۷و ۱۸و ۲۰) و دو بار در پایان آن (۱۱: ۳۳و ۳۴). بقیه مسایل در میان قرار دارند. پولس این قسمت را اینچنین آغاز می‌کند: «زیرا که شما نه برای بهتری، بلکه برای بدتری جمع می‌شوید» (۱۱: ۱۷، ترجمه جدید). در آیات ۱۱: ۱۷- ۲۲ به طور کامل توضیح داده شده که آنها چه می‌کردند که برایشان «بدتر» بود. سپس در آیات ۱۱: ۲۳- ۲۶ گفته می‌شود که چه باید بکنند تا گردهمایی‌شان برای «بهتری» باشد. در آیات ۱۱: ۲۷- ۳۲ نیز هشدار داده شده که اگر وضعشان را «بهتر» نسازند، مجازات در انتظارشان خواهد بود. در پایان، بار دیگر گفته می‌شود که وقتی جمع می‌شوند چه باید کنند (۱۱: ۳۳) تا دچار مجازات مذکور در آیات ۱۱: ۲۷- ۳۲ نگردند (۱۱: ۳۴).

بیان و طرح مشکل (۱۱: ۱۷- ۲۲)

این آیات با این عبارت آغاز و پایان می‌یابد: «شما را تحسین نمی‌کنم.» آنچه که میان این دو عبارت آمده، توضیح می‌دهد که چرا پولس ایشان را تحسین نمی‌کرده است. در این آیات، جزئیات مشکل طرح و بیان شده است. از این جزئیات می‌توان به این یقین رسید که پولس این مطالب را در پاسخ به گزارش می‌نویسد، نه در پاسخ به نامه ایشان. او آنچه را که شنیده به قرنتیان می‌نویسد و از ایشان می‌خواهد تا از رفتار ناشایست خود نسبت به شام خداوند و کلیسا دست بردارند. اندیشه غالب در این آیات، اندیشه و مفهوم «جماعت» است. همین مفهوم است که این آیات را آغاز می‌کند. پولس ایشان را تحسین نمی‌کند، زیرا جمع شدن ایشان به زیانشان است (ترجمه جدید). او ابتدا می‌گوید که این «جمع شدن» اساسا اصالتی ندارد، زیرا تفرقه و جدایی در میان ایشان وجود دارد (۱۱: ۱۸). او پس از یک توضیح کوتاه درمورد «شقاق‌ها» (۱۱: ۱۹)، دوباره به قصور آنان در زمینه اتحاد و همبستگی اشاره می‌کند، همبستگی و یکی بودن هنگامی که «جمع می‌شوند.»

پولس این قصور را به طور خاص در آیات ۱۱: ۲۰- ۲۲ مورد تأکید قرار می‌دهد. این تأکید در آیه ۱۱: ۲۰ با کلمات خاصی مشخص شده که متأسفانه در برخی از ترجمه‌های جدید توجهی به آن نشده است. پولس در کنار فعل جمع شدن، کلمات **Epi To Auto** را به کار می‌برد که می‌توان آن را یا «با هم» و یا «در یک جا» ترجمه کرد. برخی از مترجمین فکر می‌کنند که این کلمات تکراری هستند و فقط برای تأکید معنی جمع شدن آمده‌اند، اما گویا هدف پولس تأکید بر این نکته است که گرچه مسیحیان قرنتس جسما «در یک جا» جمع می‌شوند، اما واقعا به عنوان جامعه با هم رابطه‌ای ندارند، زیرا به جای اینکه در شام خداوند به صورت یک جامعه شرکت کنند، هر یک مشغول خوردن غذای خود می‌شود. کلماتی که به صورت مایل تایپ شده‌اند، نشانه تأکید پولس می‌باشند.

در آیه ۱۱: ۲۲ او این قسمت را به پایان می‌برد. پولس می‌خواهد چنین چیزی بگوید: «اگر قرار است هر کس غذای خودش را بخورد، این کار را در خانه خود بکند، نه وقتی که در یک جا جمع می‌شوید، چون در این صورت به کلیسا توهین می‌کنید و آنانی را که غذایی ندارند، شرمگین می‌سازید.» در آیه ۱۱: ۱۹ پولس اصطلاح «مقبولان» را به کار می‌برد. کلمه یونانی **Dokimoi** به معنی راستین یا مورد تأیید خدا (مقبول خدا) می‌باشد. این کلمه به کسانی اشاره دارد که به راستی مسیحی‌وار رفتار می‌کنند و به همین جهت از آنانی که اینچنین رفتار نمی‌کنند، متمایز هستند. این می‌تواند به رفتار شایسته‌ای که در همین آیات مورد نظر است اشاره بکند، زیرا همه ایمانداران چنین رفتاری ندارند. در ضمن، ممکن است اشاره‌ای باشد به موضوع آیات ۱۱: ۲۷- ۳۲.

تعلیم عشای ربانی (۱۱: ۲۳– ۲۶)

سؤال بسیار اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: «چرا پولس واقعه وضع و برقراری عشای ربانی را تعلیم می‌دهد و چرا این کار را اینجا انجام می‌دهد؟» از آیه ۱۱: ۲۳ مشخص است که قرنتیان قبلا این تعلیم را یافته بودند. پولس نمی‌گوید که ایشان باید این جملات را بیاموزند یا تکرار کنند. مشکل آنان این بود که هر یک از ایشان غذای خود را می‌خورد. آنان با این کار مفهوم شام خداوند را خدشه‌دار می‌کردند، اما هدف پولس از یادآوری این تعلیم، قطعا در آیه ۱۱: ۲۶ بیان شده است. ایشان وقتی به صورت کلیسا برای شام خداوند جمع می‌شوند، باید این کار را به منظور اعلام (ظاهر کردن) نجات خود در مسیح انجام دهند. گفتار و کردار مسیح «در شبی که او را تسلیم کردند»، باید بر گفتار و کردار ایشان به هنگام ضیافت مسیحی حاکم باشد. برخی از جزئیات متن این نکته را تأیید می‌کنند.

حال، گفتار مسیح را به هنگام وضع مراسم عشای ربانی از سه انجیل هم نظر و از اول قرنتیان با یکدیگر مقایسه می‌کنیم (از ترجمه جدید):

اول قرنتیان ۱۱: ‎-۲۳ ۲۶	لوقا ۲۲: ‎-۱۹ ۲۰	مرقس ۱۴: ‎-۲۲ ۲۴	متی ۲۶: ۲۶– ۲۸
این است بدن من برای شما این را به یاد من بجا آورید.	این بدن من است که برای شما تسلیم می‌شود. این کار را به یادبود من انجام دهید.	بگیرید، این بدن من است.	بگیرید و بخورید، این است بدن من.
این پیاله همان پیمان تازه‌ای است که با خون من بسته می‌شود. هرگاه این رامی‌نوشید، به یاد من بنوشید.	با خون خود که برای شما ریخته می‌شود پیمان تازه‌ای بسته‌ام و این پیاله نشانه آن است.	(همه آن را خوردند) این است خون من که برای بسیاری ریخته می‌شود و نشانه پیمان خدا با انسان است.	همیشه شما از این بنوشید، زیرا این است خون من که ریخته می‌شود. اجرای پیمان تازه را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری

همانطور که از جدول بالا مشهود است، تأکید پولس بر این است که مراسم عشای ربانی حقایق خاصی را یادآوری می‌کند. در ضمن او در آیه ۲۶، مراسم عشای ربانی را تفسیر کرده، می‌گوید که هدف اصلی این مراسم، اعلام یا ظاهر کردن مرگ خداوند است تا هنگامی که بازآید. در حالی که رفتار قرنتیان در مقابل این مراسم با این مفهوم کاملا در تضاد بود. پولس در وهله اول می‌کوشد بعد عمودی رفتار ناشایست ایشان را اصلاح کند. ایشان خداوند را به هنگام شام او جلال نمی‌دادند. رفتار آنان مطلقا با «شراکت در خون و بدن مسیح» سازگار نبود. پولس در آیات ۱۰: ۱۶و ۱۷ به مفهوم عشای ربانی اشاره می‌کند. او نخست به بعد عمودی آن می‌پردازد و می‌گوید که شرکت در شام خداوند به منزله شریک شدن در خون و بدن مسیح می‌باشد (۱۰: ۱۶). سپس به بعد افقی می‌پردازد و اعلام می‌دارد که ایمانداران در اثر این مراسم مقدس، «یک تن» می‌گردند (۱۰: ۱۷).

درمورد معنی «ظاهر کردن (اعلام) موت خداوند» نیز عقاید و نظرات مختلفی وجود دارد. بارت دو احتمال را مطرح می‌کند: یکی اینکه این «ظاهر کردن (یا اعلام)» توسط عمل خوردن عشای ربانی صورت می‌گرفت و دیگر آنکه شرکت‌کنندگان به صورت شفاهی شرح این رویداد را یک صدا می‌سرودند و به این ترتیب مرگ خداوند را اعلام می‌نمودند، اما بیشتر به نظر می‌رسد که عمل شرکت در عشای ربانی است که اعلام‌کننده مرگ خداوند می‌باشد. در ضمن رفتار ناشایست نیز در عمل ایشان جلوه‌گر بود، نه در گفتار ایشان. به هر حال، شام خداوند می‌بایست فرصتی باشد تا قرنتیان با به یاد آوردن مرگ مسیح و بازگشت او به ماهیت معادشناختی ایمان خود پی ببرند.

کاربرد (۱۱: ۲۷– ۳۴)

همانطور که گفتیم مشکل قرنتیان در این قسمت دو بعد داشت: «بعد عمودی و بعد افقی.» بعد عمودی رفتار ناشایست آنان بود که حرمت خداوند را نگاه نمی‌داشتند. بعد افقی رفتار نادرست آنان نیز این بود که شام خداوند را در بطن یک جامعه پر محبت نمی‌خوردند. مطابق آیات ۱۱: ۱۷– ۲۲ مشکل آنان اساسا این بود که در میانشان محبت حاکم نبود. پولس ابتدا به بعد عمودی و احترام و تکریم خداوند می‌پردازد. سپس می‌خواهد تعلیم مربوط به عشای ربانی را به موقعیت خاص آنان انطباق دهد. گرچه بعد عمودی هنوز مد نظر اوست، اما می‌کوشد بحث را به بعد افقی مربوط سازد. او کاربرد تعلیم خود را از طریق هشدار و نصیحت مطرح می‌کند. آیات ۱۱: ۲۷– ۳۲ در مراسم عشای ربانی در کلیساها همواره خوانده می‌شود، اما از آنجا که اغلب خارج از چهارچوب اصلی خوانده می‌شود، معمولا مفهوم آن به درستی درک نمی‌گردد. بدبختانه این سؤتعبیر و عدم درک صحیح باعث می‌شود که ایمانداران درست در همان جایی که باید بخشایش و محبت خدا را تجربه کنند، خود را محکوم بیابند! لازم است که جزئیات این بخش را به دقت تفسیر نماییم.

ابتدا باید توجه داشت که در تمام این آیات، کلمات و اصطلاحات قضایی به کار برده شده است. پولس مرتب با کلمه «حکم کردن» بازی می‌کند. در یونانی، این کلمه و مشتقات آن به گونه‌ای است که ترجمه آن تقریبا غیرممکن می‌باشد. ریشه این کلمه Krinein می‌باشد؛ یعنی «حکم (داوری) کردن.» این کلمه به همین شکل در آیات ۱۱: ۳۱ و ۳۲ به کار رفته است. در آیه ۱۱: ۲۹ همان فعل به صورت Diakrinein استعمال شده است (اگر بدن خداوند را «تمییز» نمی‌کند). معنی آن قضاوت و تشخیص درست و تمییز و تمایز قائل شدن میان دو چیز می‌باشد. ترکیب دیگر این کلمه به صورت Katakrinein (به معنی محکوم شدن) در آیه ۱۱: ۳۲ به کار رفته است (مبادا با اهل دنیا بر ما «حکم» شود). اسم Krima (محکومیت) نیز در آیات ۱۱: ۲۹ و ۳۴ استعمال شده است (در این آیات: فتوا و عقوبت). واژه Dokimazein به معنی امتحان و بررسی کردن نیز در آیه ۱۱: ۲۸ به کار رفته است. در آیه ۱۹، کلمه Dokimoi (مقبولان) نیز از همین ریشه است؛ یعنی آنانی که از امتحان و آزمایش سربلند بیرون آمده‌اند و بالاخره کلمه Enochos (مجرم بودن) هم در آیه ۱۱: ۲۷ آمده است. قطعا پولس منظور خاصی از به کارگیری این کلمات داشته است. حال باید دید منظور او چه بوده است.

۱۱: ۲۷ پولس قبلا گفته بود که شام خداوند فرصتی است برای مشارکت با خداوند (۱۰: ۱۶) و یادگاری اوست تا هنگامی که باز آید، اما خوردن آنها شایسته این یادگاری نیست. پرخوری، مستی و تحقیر کلیسای خدا نمونه‌هایی از این خوردن ناشایسته (Anaxios) می‌باشد. وقتی پولس کلمه Anaxios (به طور ناشایسته) را به کار می‌برد، منظورش خوردن و نوشیدن با حالتی گناه‌آلود نیست، منظور او این است که رفتار ناشایست و توهین به عشای ربانی گناه است. آنها به گونه‌ای در عشای ربانی شرکت می‌کردند که اعلام‌کننده و ظاهرکننده «مرگ مسیح برای آنان»

نبود (۱۱: ۲۶ و ۲۴). آنان خود را با کسانی که در مصلوب کردن مسیح سهیم و مجرم بودند، در یک ردیف قرار می‌دادند. رفتار و اعمال آنان، ایشان را با کسانی که بر مسیح «حکم» کردند، یکسان می‌ساخت، اما خدا حکم انسان را باطل کرده است. آنانی که مسیح را مصلوب کردند، اکنون محکوم هستند (بر آنها «حکم» شده است) و «مجرم» بدن و خون او می‌باشند.

۱۱: ۲۸ اما خدا برای قرنتیان راهی مهیا کرده است: «اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین طرز... بخورد...» به عبارت دیگر ایشان اگر می‌خواهند تحت «حکم» خدا قرار نگیرند، باید خودشان بر خود حکم کنند. هر کس باید زندگی و رفتار خود را با دقت بررسی کند.

۱۱: ۲۹ این آیه، هم بسیار مهم است و هم از نظر تأویل دشوار است. ابتدا باید دانست که در بهترین و قدیمی‌ترین نسخ، کلمه «خداوند» (بدن خداوند) وجود ندارد و احتمالا در نسخ متأخر به منظور توضیح مطلب اضافه شده است. به این ترتیب گفته پولس چنین بوده است: «... اگر بدن را تمییز نمی‌کند.» بارت سه نظر را درباره مفهوم این جمله (تمییز دادن بدن) مطرح می‌کند و می‌گوید که تمییز ندادن بدن می‌تواند اشاره باشد به اینکه:
۱- شخص فرق میان نان و شراب عشای ربانی را با سایر خوراکها تشخیص و تمییز ندهد.
۲- شخص تشخیص ندهد که نانی که می‌خورد، بدن خداوند است.
۳- شخص متوجه ارزش و مقام کلیسا به عنوان بدن مسیح و جماعتی که برای شرکت در عشای ربانی جمع شده‌اند، نباشد. بارت نظر دوم را ترجیح می‌دهد، چون معتقد است که با آیه ۱۱: ۲۷ منطبق است.

نظر بارت کاملا صحیح است. این واقعیت که پولس کلمه «خداوند» را در آیه ۲۹ به کار نبرده، می‌تواند دلیل بر این باشد که می‌خواسته خواننده خودش آن را از آیه ۲۷ استنتاج کند. قرنتیان با رفتار ناشایسته خود، حضور خداوند را در مراسم عشای ربانی تشخیص و تمییز نمی‌دادند، اما نکته‌ای دیگر هم وجود دارد. شاید پولس کلمه «خداوند» را به کار نبرده، به این دلیل که می‌خواسته به کلمه «بدن» مفهومی کلی‌تر ببخشد و آن را به کلیسا ربط دهد. او در آیه ۱۰: ۱۷ گفته بود: «ما که بسیاریم... یک تن می‌باشیم...» احتمال دارد پولس می‌خواسته هم به نان به عنوان جسد مسیح اشاره کند و هم به بدن به عنوان کلیسا. این دو مفهوم «بدن» به طور مستقیم به دو بعد از رفتار ناشایست قرنتیان نیز اشاره می‌کند.

۱۱: ۳۰- ۳۲ این آیات بار دیگر به معادشناسی پولس اشاره می‌کند. او در آیه ۱۱: ۲۹ گفت که آنانی که بدون تمییز بدن، شام خداوند را بخورند، فتوا و محکومیت خود را می‌خورند. در آیه ۱۱: ۳۰ او می‌گوید که برخی از بیماری‌ها و مرگها در میان ایمانداران، بیانگر محکومیت و داوری در زمان «حال» (پیش از فرا رسیدن «آینده» معادشناختی) است. در آیه ۱۱: ۲۸ پولس می‌گوید که ایشان اگر به درستی بر خود حکم کنند و خود را امتحان نمایند، تحت محکومیت در زمان «حال» قرار نخواهند گرفت، اما حتی این محکومیت و مجازات نیز سودمند است و به منظور «تأدیب» و اصلاح صورت می‌گیرد تا ایشان در آخرت با «اهل دنیا» مجازات نشوند. از این آیات چنین استنباط می‌شود که قرنتیان، علی رغم اشتباهات و رفتار نادرستشان هنوز هم قوم خدا بودند. مجازات ایمانداران در این دنیا به منظور اصلاح و تأدیب و تربیت ایشان است، اما باید اجازه داد که این تأدیب‌ها مؤثر واقع شوند.
۱۱: ۳۳: ۳۴ پولس پس از این نصایح و راهنمایی‌ها که مستقیما از برداشت و تعبیر او از شام خداوند در آیه ۲۶ ناشی می‌شود، گفته‌های خود را جمع‌بندی می‌کند. او راهنمایی‌هایی عملی در زمینه درخواست خود در آیات ۱۱: ۲۰- ۲۲ می‌دهد و آنها را به هشدارهای مذکور در آیات ۱۱: ۲۷- ۳۲ مربوط می‌سازد. او در خاتمه آیه ۱۱: ۳۴ بار دیگر هشدار می‌دهد که اگر به نصایح او گوش فرا ندهند، دچار عقوبت الهی خواهند شد. به این شکل است که پولس کلیسای قرنتس را به رفتار شایسته در قبال کلیسا و شام خداوند دعوت می‌نماید.

درک پولس از شام خداوند

گرچه بحث درمورد درک پولس از شام خداوند نیاز به نوشتن چندین جلد کتاب دارد و نمی‌توان آن را در چند سطر خلاصه کرد، اما بر اساس تفسیری که به دست دادیم، تذکر چند نکته ضروری است. در سراسر نوشته‌های پولس، فقط سه قسمت وجود دارد که درباره عشای ربانی سخن می‌گوید: اول قرنتیان ۱۱: ۲۳- ۲۶، ۱۰: ۱۶- ۱۷، ۵: ۶- ۸ (تازه این قسمت اخیر نیز مورد بحث و اختلاف نظر می‌باشد). طبیعی است این نتیجه را بگیریم که تمامی اعتقادات و

تعالیم پولس در این زمینه، در این آیات منعکس نمی‌باشد. بنابراین باید مراقب باشیم که مبادا چیزی بگوییم که در متن نوشته نشده است. بخصوص باید مواظب باشیم که گفته‌های پولس را مطابق رسوم و آداب خاص کلیسای خود تفسیر نکنیم. کاملا روشن است که پولس شام خداوند را مظهری از یک ضیافت می‌داند. این امر اساس استدلال او در آیات ۱۰: ۱۶- ۱۷ می‌باشد. او عشای ربانی را ضیافتی مسیحی می‌داند، درست در نقطه مقابل ضیافت بتکده‌ها. اگر چنین نبود، استدلال او در ۱۰: ۱۴- ۲۲ کاملا بی‌معنی می‌نمود.

او برای این ضیافت، مفهومی معادشناختی نیز قائل است. استنباط و درک او این است که در عشای ربانی، ایماندار موت خداوند را اعلام می‌کند، تا زمانی که بازآید. ما مسیحیان با اعلام چنین حقیقتی به هنگام شرکت در عشای ربانی، نه فقط می‌پذیریم که او «برای ما» مرد، بلکه می‌پذیریم که ما منتظر رویدادهای آینده هستیم. شاید (باز تکرار می‌کنیم، شاید) پولس این ضیافت را نوبر آن ضیافت بزرگ در ملکوت می‌دانست. دو عامل وجود دارد که یک ضیافت را مطبوع می‌سازد: «خوراک خوب و همراهان خوب.» گرچه پولس مستقیما چنین مطلبی را بیان نداشته، اما می‌توان این برداشت را از نوشته او به عمل آورد. نان و شراب، خوراک خوب این ضیافت هستند. ظاهرا منظور پولس این نبود که نان و شراب فیض و حضور واقعی مسیح را منتقل می‌سازند. این دو عنصر، بیانگر عهد جدید خدا برای آمرزش رایگان گناهان به واسطه مرگ مسیح می‌باشند. سفره شام خداوند محلی است که شخص ایماندار می‌تواند آمرزش و بخشایش خدا را مجددا بچشد، اما خود عناصر مادی؛ یعنی نان و شراب، عامل انتقال این آمرزش نیستند.

مطابق آیه ۱۰: ۱۶، «شرکت در خون و بدن» به معنی مشارکت با خود مسیح بر سر سفره شام خداوند است. این مشارکت در اثر حضور او و به واسطه روح‌القدس است (۳: ۱۶، ۵: ۴). اصطلاح «حضور واقعی» مسیح در عشای ربانی که بعدها در کلیسا متداول شد، قطعا مورد نظر پولس بوده است، اما نه حضور واقعی در عناصر عشای ربانی، بلکه حضور واقعی مسیح به واسطه روح‌القدس. در عشای ربانی شرکت‌کنندگان نه فقط با خداوند مشارکت دارند و از برکات بدن و خون او بهره‌مند می‌شوند، بلکه اتحاد و یک تن بودن با یکدیگر را نیز تجربه می‌کنند. عشای ربانی فرصتی است برای «تمییز بدن»، برای درک این مطلب که ما در مقابل سفره خداوند، یک خانواده هستیم و در مسیح، یک بدن می‌باشیم. همراهان خوب این ضیافت، همسنگران ایمانی ما هستند. این اتحاد در آیات ۱۰: ۱۷، ۱۱: ۱۷- ۳۴ به وضوح بیان شده است. سفره خداوند با شقاق و جدایی کاملا در تضاد است. اینجاست که مفهوم جمله «منتظر یکدیگر باشید» را بهتر درک می‌کنیم. در مقابل سفره شام خداوند، تمایزات جنسی، نژادی و طبقاتی وجود ندارد. هیچ کس به خاطر موقعیت اجتماعی و شایستگی فردی خود، در این میز شرکت نمی‌کند. همه به طور مشترک در خون و بدن مسیح شرکت می‌کنند.

چند تعبیر روحانی

از آنجا که این متن به طور مکرر در مراسم کلیسایی خوانده می‌شود، ارائه تعبیر روحانی چندان ضروری نیست. بنابراین فقط به ذکر دو نکته اکتفا می‌کنیم:

۱ – شاید نتوان امروزه موقعیتی مشابه موقعیت کلیسای قرنتس یافت، اما این به آن دلیل نیست که امروزه نمی‌توان به گونه‌هایی دیگر، به طور ناشایسته نان و بدن را خورد. پیشنهاد این است که اولا ایماندارانی که خود را به خاطر ارتکاب گناه، ناشایسته می‌شمارند، خود را از شرکت در عشای ربانی محروم نکنند، بلکه برعکس، باید ایشان را تشویق کرد که شرکت کنند، زیرا در آنجاست که می‌توانند آمرزش خدا را بطلبند و دریافت کنند. ثانیا، باید دانست «شایستگی» قرنتیان به خاطر بعد افقی رفتار ایشان بود. بنابراین ایماندارانی که با یکدیگر اختلافی دارند، اگر در شام خداوند شرکت کنند به طور ناشایسته شرکت کرده‌اند. این به معنی «تمییز ندادن بدن» از جنبه افقی آن است.

نباید فراموش کرد که عشای ربانی موقعیت و جایی است که ما اتحاد خود را در مسیح اعلام می‌داریم. برای درک بهتر مطلب، می‌توان ضیافتی را تجسم کرد که در آن حضار با یکدیگر در اثر اختلافات صحبت نمی‌کنند. به همین ترتیب، کسانی می‌توانند به طور شایسته در عشای ربانی شرکت کنند که رابطه‌شان با یکدیگر (بعد افقی) درست باشد. از جنبه دیگر، امروزه به خاطر معماری خاص کلیساها، اجرای عشای ربانی به صورت یک ضیافت مشکل است. تالار کلیساها معمولا به صورتی است که افراد در ردیف‌های پشت سر هم قرار دارند، اما شاید هر کلیسا بتواند با

توجه به ترکیب خاص اعضای خود، مراسم را طوری ترتیب دهد که ایمانداران رابطه و همبستگی بیشتری با یکدیگر احساس کنند.

۲- پولس در آیه ۱۱: ۳۰، بیماری و مرگ آنان را به رفتار ناشایسته آنان در قبال شام خداوند و کلیسا نسبت می‌دهد. نباید فراموش کرد که پولس این کار را تحت الهام روح‌القدس انجام داده است، اما امروزه خطرناک خواهد بود که بدون هدایت مستقیم روح‌القدس هر بیماری و مرگی را در میان ایمانداران، به گناه آنان نسبت داد. البته نمی‌گوییم که چنین ارتباطی وجود ندارد، اما برای تشخیص این ارتباط نیاز مبرم به هدایت روح‌القدس وجود دارد.

فصل سیزدهم: عطایای روحانی و محبت (فصل‌های ۱۲- ۱۴)

در این فصل و در فصل بعدی به بررسی فصل‌های ۱۲- ۱۴ رساله اول قرنتیان می‌پردازیم. این رساله سه پاسخ طولانی را در بردارد. دو پاسخ نخست در فصل‌های ۱- ۴ و ۸- ۱۰ آمده و پاسخ سوم نیز در فصل‌های مورد نظر ما یعنی ۱۲- ۱۴ آمده است. ما این فصل‌ها را در طی دو فصل بررسی می‌کنیم. در این فصل، به ماهیت مشکل و تأویل متن می‌پردازیم. در فصل بعدی تأویل متن را تکمیل خواهیم کرد و درک پولس را از دو نکته مهم از نظر خواهیم گذراند و چند تعبیر به دست خواهیم داد. در این سه فصل، پولس به سومین و آخرین رفتار ناشایست قرنتیان در قبال کلیسا به هنگام تجمع برای پرستش، می‌پردازد. این نکته‌ای است که باید به هنگام بررسی این سه فصل در نظر داشت؛ یعنی باید به خاطر داشت که مطالب پولس به موضع قرنتیان در قبال پرستش جمعی مربوط می‌شود، نه به زندگی روحانی فردی. درست به همین دلیل است که امروزه کلیساها به مطالب و نکات این سه فصل توجه بسیار دارند و مایلند آنها

را در حیات روحانی جمعی خود به کار برند. در حالی که برای کاربرد صحیح آنها، نخست لازم است تأویل صحیح درمورد آنها شود. از این رو ما ابتدا به تأویل دقیق متن خواهیم پرداخت و خواهیم کوشید به اینگونه سؤال‌ها پاسخ دهیم: «در کلیسای قرنتس به هنگام پرستش، چه اتفاقاتی میفتاد؟ ایشان در نامه خود به پولس، چه نوشته بودند؟ پولس چه پاسخی به آنها داد؟ معنی پاسخ پولس چه بود؟»

ماهیت مشکل

اگر فصل‌های ۱۲- ۱۴ را چند بار مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که پولس در این فصل‌ها حداقل شش بار فهرست‌وار از عطایای روحانی نام می‌برد. این فهرست‌ها در این آیات آمده‌اند: ۱۲: ۸- ۱۰، ۱۲: ۲۸، ۱۲: ۲۹- ۳۰، ۱۳: ۱- ۳، ۱۴: ۶، ۱۴: ۲۶. با مقایسه این فهرست‌ها به این نتیجه می‌رسیم که تنها عطایی که در همه آنها تکرار شده، عطای تکلم به زبان‌هاست. با توجه به این موضوع و قرار دادن آن در چهارچوب مطالب فصل‌های ۱۲- ۱۴ می‌توان گفت که مشکل قرنتیان به نوعی به عطای زبان‌ها مربوط می‌شد.

افراط در استفاده از عطای زبان‌ها

از لحن این فصل‌ها مشخص است که نامه قرنتیان فقط حاوی سؤالی مؤدبانه درباره عطایای روحانی نبوده است. از نحوه پاسخ پولس چنین برمی‌آید که قرنتیان در این زمینه بحث و مشاجره می‌کردند. گویا ایشان از عطایای روحانی، بخصوص از عطای تکلم به زبان‌ها به گونه‌ای افراطی استفاده می‌کردند. از این رو پولس مجبور بود در این زمینه استدلال بیاورد، اما نمی‌دانیم کیفیت این افراط چه بوده و موضع قرنتیان چه تفاوتی با موضع پولس داشته است. برای درک این مسایل و بازسازی مشکل، دو نکته می‌تواند به ما کمک کند، یکی استدلال فصل ۱۴ است و دیگری استدلال فصل ۱۲.

استدلال فصل ۱۴: همانطور که بعدا به هنگام تأویل متن خواهیم دید، هدف استدلال‌ها پولس در فصل‌های ۱۲و ۱۳ رسیدن به نتایج و دستورالعمل‌های فصل ۱۴ می‌باشد. از مطالعه دقیق این فصل می‌توان به چند نکته پی برد:

- مشکل (هر چه که بود) زمانی رخ می‌داد که جماعت برای پرستش گرد می‌آمدند (۱۴: ۴ و ۱۹و ۲۳- ۲۵ و ۲۶ و ۳۵).
- در این مشکل مسأله «مفهوم بودن» و «نظم و ترتیب» دخیل بوده است (۱۴: ۲ و ۹ و ۱۴و۱۶و۱۹و۲۳- ۲۵ و ۲۷- ۳۲ و ۳۳ و ۴۰).
- در این مشکل، مسأله «بنا» بسیار مهم بوده است (۱۴: ۳- ۶ و ۱۲و ۱۷و ۱۹و ۲۶ و ۳۱).
- پولس در این فصل بارها به موضع قرنتیان اشاره می‌کند (۱۴: ۵ و ۹ و ۱۲و ۱۶- ۱۷و ۲۰ و ۳۲ و ۳۷).

با توجه به نکات فوق و با مطالعه آیات داده شده، می‌توان احساس کرد که در آیات ۱- ۲۵ میان تجمع ایمانداران برای پرستش، زبان‌ها، غیرقابل فهم بودن و عدم بنا ارتباط نزدیکی وجود دارد. به عبارت دیگر تکلم به زبان‌ها در کلیسا بدون ترجمه، غیرقابل فهم بود و در نتیجه نمی‌توانست بناکننده باشد. در آیات ۲۶- ۴۰ توجه از قابل فهم بودن به مسأله نظم و ترتیب معطوف می‌شود. از تمام این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که قرنتیان در جمع ایمانداران در زمینه استفاده از عطای زبان‌ها راه افراط را در پیش گرفته بودند. ایشان نه فقط افراط می‌کردند، بلکه به نظم و ترتیب نیز هیچگونه توجهی نمی‌کردند. شاید آیه ۱۴: ۲۳ این وضعیت را به خوبی منعکس کند: «پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبان‌ها حرف زنند...»

استدلال فصل ۱۲: همانطور که قبلا گفتیم، استدلال فصل ۱۲ راه را برای دستورالعمل‌های اصلاحی فصل ۱۴ هموار می‌سازد، اما اساس استدلال فصل ۱۲، تأکید بر ضرورت تنوع و گوناگونی در عطایای روحانی است. در واقع در این فصل پولس قصد دارد به قرنتیان بفهماند که عطایای روحانی فقط محدود به تکلم به زبان‌ها نیست و سایر عطایا نیز هدایای خدا هستند. به همین دلیل است که از شش موردی که پولس از عطایا نام می‌برد در چهار مورد عطای تکلم به زبان‌ها در اواخر فهرست قرار دارد. در دو موردی نیز که از این عطا در آغاز نام برده شده (۱۳: ۱- ۳، ۱۴: ۶)، پولس می‌خواهد درست همین نکته را نشان دهد که تکلم به زبان‌ها فقط یکی از عطایاست و باید از عطایای دیگر نیز استفاده کرد. به این ترتیب، اگر فصل‌های ۱۲و ۱۴ را کنار هم قرار دهیم، در خصوص مشکل قرنتیان به این نتایج

خواهیم رسید:

- ایشان توجهی افراطی و بیش از حد به زبان‌ها داشتند.
- این توجه به قدری بود که سایر عطایا نادیده گرفته می‌شد.
- ایشان «همه» همزمان و به گونه‌ای بی‌نظم و ترتیب به زبان‌ها تکلم می‌کردند.

اکنون باید دید علت این امر چه بود و ایشان به پولس چه نوشته بودند.

موضع قرنتیان

از کاربرد اصطلاح «اما درباره عطایای روحانی...» در آیه ۱۲: ۱ می‌توان پی برد که این فصل‌ها پاسخی هستند به نامه قرنتیان و نه به گزارش شفاهی. پاسخ پولس نیز حاکی از این است که او با موضع قرنتیان مخالف بوده است. از اینها می‌توان نتیجه گرفت که مشکلی که ما بازسازی کردیم، برای قرنتیان «مشکلی» ایجاد نکرده بود. این روش ایشان بود. آنان در نامه خود در این زمینه سؤالی از پولس نکرده بودند، بلکه فقط از موضع و روش خود دفاع کرده بودند. شاید آنان گفته خود را چنین آغاز نموده بودند: «ما چرا نباید بتوانیم...؟» این حدس با موضع قرنتیان در سایر موارد و با نکاتی که در این سه فصل مطرح شده، سازگار است.

در فصل ۱۴ پولس می‌پذیرد که قرنتیان برای دریافت عطایای روحانی غیور هستند (۱۴: ۱۲)، اما گویا ایشان در این زمینه طرز فکری کودکانه داشتند (۱۴: ۲۰)، با این حال خود را «روحانی» (Pneumatikos) می‌پنداشتند (۱۴: ۳۷). از اهمیتی که ایشان برای زبان‌ها قائل بودند، چنین برمی‌آید که ضابطه ایشان برای روحانی بودن، تکلم به زبان‌ها بود، بخصوص در جمع مؤمنین (رجوع شود به فصل ۵، بخش «الهیات نادرست قرنتیان- اشتباه قرنتیان»). پولس اظهار می‌دارد که او نیز مطابق این ضابطه عمل می‌کند و بیش از همه ایشان به زبان‌ها سخن می‌گوید، اما فقط میان خود و خدا، نه در جمع (۱۴: ۱۸- ۱۹). علاوه بر این او بیش از ایشان از فوائد تکلم به زبان‌ها آگاه است (۱۴: ۲- ۵)، اما پولس به ضابطه‌ای متفاوت نیز معتقد است؛ یعنی ضابطه محبت، محبتی که غیور عطایای روحانی است، اما با این هدف که جماعت بنا شوند. این دیدگاه قرنتیان با معادشناسی ایشان هم سازگار است. آنان زبان‌ها را زبان فرشتگان می‌دانستند (۱۳: ۱). از این رو زبان‌ها و هیجان و خلسه ناشی از آنها را پیش‌درآمدی برای شادی و شعف ملکوت می‌شماردند. به هر حال نباید فراموش کرد که آنچه که در اینجا از مشکل قرنتیان بازسازی کردیم، تا حدی بر حدسیات استوار است، اما باید پذیرفت که این بازسازی با شواهد و آیات متن سازگار است و آن را روشن‌تر و بیشتر قابل درک می‌سازد.

پاسخ پولس

پیش از آنکه به تأویل آیات و بخش‌های مختلف این سه فصل بپردازیم، ابتدا لازم است نگاهی کلی به آنها بیندازیم تا ساختار کلی آنها را درک کنیم.

ساختار استدلال

فصل‌ها ۱۲- ۱۴ رساله اول قرنتیان را از نظر خط استدلال می‌توان به پنج بخش به شرح زیر تقسیم کرد:
۱۲: ۱- ۱۱ در این بخش آغازین، پولس نکته‌ای را به طور کلی درباره عطایای روحانی (Charismata) عنوان می‌کند. جایگاه آیات ۱- ۳ در کل استدلال روشن نیست، اما پس از آن، مقصود و هدف پولس از تأکیدی که در جمله‌بندی یونانی به چشم می‌خورد بسیار روشن است. در سراسر این بخش توجه فقط معطوف به ضرورت تنوع و گوناگونی است. در هر سه آیه ۴- ۶، کلمه «انواع» تکرار می‌گردد و بر وجود «نوع‌های» مختلف عطایا تأکید می‌شود. سپس در آیات ۷- ۱۰ کلماتی مشابه، نظیر «هر کس را» یا «دیگری را» تکرار می‌شود تا نشان دهد که تأکید نه بر تعداد و عناوین عطایا، بلکه بر «هر» شخص است که نوعی خاص از عطایا را «به جهت منفعت» جمع ایمانداران ظاهر می‌کند.

۱۲: ۱۲- ۳۱ در این بخش، پولس با ترسیم قیاسی از بدن انسان، محتوای آیات ۴- ۱۱ را مورد تأکید قرار می‌دهد. باز در اینجا از متن یونانی کاملا روشن است که مقصود پولس نه اتحاد و یگانگی بدن، بلکه تنوع و گوناگونی آن است.

یگانگی بدن پیش فرض استدلال است، نه هدف آن. این امر از قیاسی که در آیات ۱۵-۱۸ و ۲۱-۲۶ آمده نیز به روشنی درک می‌شود.

۱۲: ۳۱-۱۳: ۱۳ با توجه به تنوع عطایا و خدمات، پولس قرنتیان را تشویق به کاری می‌کند که خودشان آن را انجام می‌دادند؛ یعنی اینکه «عطایای روحانی را به غیرت» بطلبند (۱۲: ۳۱، ۱۴: ۱)، اما پولس یک نکته را تذکر می‌دهد و می‌گوید که این غیرت در طلبیدن عطایای روحانی، باید فقط یک انگیزه داشته باشد که آن هم محبت است. پولس قبلا در آیه ۸: ۱ گفته بود: «محبت بنا می‌کند.» در این آیات که یکی از پرشکوه‌ترین بخش‌های تمام کتاب مقدس را تشکیل می‌دهد، پولس ماهیت محبت مسیحی را تشریح می‌کند، اما نباید از نظر دور داشت که پولس این مطلب را در چهارچوب عطایای روحانی مطرح می‌سازد. آیات ۱۳: ۱-۳ و ۸-۱۳ شاهد بر این مدعا هستند. پولس محبت را در نقطه مقابل عطایا قرار نمی‌دهد. محبت هیچگاه در ردیف عطایا قرار داده نشده و در نتیجه، «بزرگترین» عطا قلمداد نشده است، بلکه تنها انگیزه‌ای است که عطایا را ارزشمند می‌سازد.

۱۴: ۱-۲۵ تا اینجا پولس دو نکته را مطرح کرده است: نخست ضرورت تنوع در عطایا در یک بدن سالم و دوم ضرورت محبت به عنوان چهارچوب مطلق برای ظهور عطایای روحانی. در آیات این بخش، پولس این دو نکته را به موقعیت خاص قرنتیان ارتباط می‌دهد. برای این کار او زبان‌ها و نبوت را با یکدیگر مقایسه می‌کند. از آیات ۶-۱۲ و ۲۶ روشن است که مورد و حالت مطلوب، خود عطای نبوت نیست. در نظر پولس نبوت مظهر تمام عطایایی است که قابل درک و فهم می‌باشند. موضوع اصلی در سراسر این بحث، مقایسه و مقابله است میان خدمات و عطایای قابل درک (مثلا نبوت) با عطایای غیرقابل درک (مثلا زبان‌ها). کلیسا؛ یعنی جمع ایمانداران فقط زمانی بنا می‌شود که بتواند پیام یا عطایی را درک کند. علت اهمیت عطایای قابل درک و فهم نیز در همین خاصیت بناکنندگی آنهاست و آنچه بناکننده است، دوست داشتنی است.

۱۴: ۲۶-۴۰ در این بخش پایانی، پولس به مسأله نظم و ترتیب می‌پردازد. موضوع بحث کاملا روشن است: روح‌القدس، عامل بی‌نظمی و اغتشاش نیست. «او خدای تشویش نیست، بلکه خدای سلامتی» (۱۴: ۳۳). «به همین دلیل، باید همه چیز به شایستگی و انتظام باشد» (۱۴: ۴۰).

محک اساسی (۱۲: ۱-۳)

۱۲: ۱-۳ این پاراگراف نیز یکی از بخش‌های دشوار رساله است. گرچه کشف مقصود آن به درک مسأله اندکی کمک می‌کند، اما یافته‌های پیشین ما را تغییر نمی‌دهد. پولس این پاراگراف را با این عبارت آغاز می‌کند: «اما درباره Ton Pneumatikon، ای برادران...» یقینا متوجه شباهت کلمه Pneumatikon با کلمه Pneumatikos (روحانی) در بخش «موضع قرنتیان» در همین فصل شده‌اید. مشکل اینجاست که شکل کلمه و در نتیجه معنی آن در اینجا مبهم است. بارت اظهار می‌دارد که این کلمه می‌تواند دو معنی داشته باشد: یکی «عطایای روحانی» و دیگری «اشخاص روحانی.» بارت شخصا معتقد است که «عطایای روحانی» مد نظر پولس بوده است، زیرا در آیه ۱۴: ۱ Pneumatikon برای «عطایای روحانی» به کار رفته است، اما ما در اینجا ما برخلاف نظر بارت به دو دلیل معنی «اشخاص روحانی» را انتخاب می‌کنیم: دلیل نخست آنکه به نظر می‌رسد این جمله، نقل جمله‌ای از نامه قرنتیان باشد و ایشان بیشتر به تعیین مشخصات «اشخاص روحانی» (Pneumatikos) توجه داشتند تا دارا بودن عطایای روحانی و دلیل دوم آنکه پولس برای اشاره به عطایای روحانی، بیشتر از کلمه Charismata استفاده کرده است (۱۲: ۴ و ۹ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱).

اما آیات ۱۲: ۲ و ۳ نیز مشکل ایجاد می‌کنند. از آنجا که این آیات بلافاصله پس از جمله: «اما درباره اشخاص روحانی» می‌آید، معنی و مقصود آنها چه می‌تواند باشد؟ آیه ۲ هم از نظر دستور زبان و هم از نظر معنی مشکل دارد. پولس در اینجا از فعل «برده می‌شدید» («کشیده می‌شدید» - ترجمه جدید) استفاده می‌کند. در هر حال، هدف پولس این است که مقایسه‌ای بکند میان «خلسه‌ای» که ایشان به هنگام بت‌پرستی تحت تأثیر دیوها تجربه می‌کردند و «خلسه» مسیحی که اکنون تجربه می‌کنند (۱)، اما چرا او دست به چنین مقایسه‌ای می‌زند؟ شاید مقصود پولس این است که ایشان پیش از مسیحی شدن درمورد ارواح فریب خورده و گمراه بودند، اما مطابق آیه ۳، اکنون که مسیحی هستند، باید روح‌القدس را بر اساس محتوای سخنان و گفتار او بشناسند، نه بر اساس خلسه صرف. او در آغاز این بحث طولانی

می‌خواهد مطمئن شود که قرنتیان از محک اساسی «روحانی بودن» ، «بی‌خبر» نیستند. خلسه یا صرفا تکلم به زبان‌ها، محک و معیار حضور روح‌القدس نیست، بلکه معیار اصلی، جلال یافتن خداوند عیسی است. درمورد «اناتیما گفتن به عیسی» در بخش مضمون ادبی این متن بحث خواهیم کرد.

ضرورت تنوع و گوناگونی (۱۲: ۴– ۱۸)

همانطور که قبلا گفتیم، هدف پولس این است که قرنتیان درک کنند که معیار «روحانی بودن» فقط تکلم به زبان‌ها نیست. برخی بر این باورند که هدف پولس تأکید بر وحدت و یکپارچگی در کلیسایی است که در آن تفرقه و جدایی وجود دارد، اما پولس به خوبی می‌داند که میان تنوع و تفرقه و میان وحدت و یکنواختی تفاوتی هست. او به تنوع در بطن وحدت معتقد است، در حالی که قرنتیان به تفرقه و یکنواختی معتقد بودند که این هر دو در جامعه روح‌القدس مطرود است.

۱۲: ‎-۴ ۶ از مقایسه دقیق این آیات با یکدیگر، می‌توان نتیجه گرفت که «همان» خدا (همان یک خدا) از طریق روح خود، «انواع» خدمات و عطایا را به کلیسای خود می‌بخشد. خدای تثلیث هیچگاه فقط «به یک شکل» و «از یک طریق و وسیله» استفاده نمی‌کند.

۱۲: ‎-۷ ۱۱ با توجه به پیام آیات ‎-۴ ۶، می‌توان به روشنی پی برد که هدف این بخش، شمارش عطایای روحانی نیست، بلکه هدف این است که نشان دهد «هر کس» عطایی خاص دارد. پولس هیچگاه در این بخش نگفته که: «نه عطایای روحانی داریم که عبارتند از...» مقصود او دقیقا در آیه ۷ بیان شده است: «در هر فرد، روح خدا به نوعی خاص برای خیریت تمام مردم تجلی می‌کند.» او همین تأکید را در بقیه آیات این بخش ادامه می‌دهد: «یکی را... دیگری را... و یکی را... و دیگری را...» با مطالعه و بررسی فصل‌های ‎-۱۲ ۱۴ کاملا مشخص می‌شود که پولس به اصطلاح «نه عطا» معتقد نبوده است. او از عطایا و خدمات دیگری نظیر تعلیم و مکاشفه نیز نام می‌برد. در متن یونانی این سه فصل، کلا به ۱۶ نوع «ظهور» مختلف روح‌القدس اشاره شده است. به عبارت دیگر، باید توجه داشت که هیچ یک از فهرست‌های عطایای روحانی در این سه فصل به تنهایی کامل نیست. پولس در هر مورد، بر حسب ضرورت به تعدادی از عطایا اشاره می‌کند تا مقصود خود را روشن سازد. هدف و مقصود او در آیات ‎-۷ ۱۱ این است که تعداد «زیادی» از عطایا را یکجا نام ببرد تا قرنتیان متوجه شوند که نباید به یک عطای خاص توجه کنند.

قیاس با بدن انسان (۱۲: ۱۲– ۳۱)

در اینجا پولس به یک قیاس رایج در دنیای باستان متوسل می‌شود تا مقصود خود را در زمینه تنوع در بطن وحدت بیان کند و نشان دهد که روح یکی است، اما تجلی‌های او متنوع می‌باشد.

۱۲: ‎-۱۲ ۱۴ این سه آیه، مقدمه‌ای است بر قیاس بدن انسان. کلیسای مسیح، بدن اوست (۱۲: ۱۲، ۱۲: ۲۷). درمورد بدن، دو واقعیت به طور همزمان صدق می‌کند. یکی آنکه بدن یک واحد است و دیگر آنکه در این بدن واحد، اجزای مختلف وجود دارد. این امر دو بار در آیه ۱۲ تکرار شده است. در آیات ۱۳و ۱۴، دو نکته مذکور در آیه ۱۲ تکرار شده است. هر آیه به یکی از این دو نکته می‌پردازد. در آیه ۱۳، مقصود پولس این نیست که توضیح دهد فرد ایماندار چگونه عضو بدن می‌گردد. هدف او توضیح این نکته است که چگونه ایمانداران قرنتس، گرچه بسیارند، اما واقعا یک بدن هستند. آنان یک تجربه مشترک در روح‌القدس واحد داشته‌اند. آنان همگی در یک روح‌القدس تعمید یافته‌اند و همگی از یک روح‌القدس نوشیده‌اند. در نتیجه، طبیعتا یک بدن را تشکیل می‌دهند. در آیه ۱۴، نکته دوم آیه ۱۲ مطرح می‌شود، نکته‌ای که برای پولس بسیار مهم است. درست است که ایشان یک بدن هستند، اما بدن از یک عضو تشکیل نشده، بلکه از اعضای بسیار. نفس قیاس به روشنی بیانگر مقصود اصلی این آیات است.

۱۲: ‎-۱۵ ۲۶ در این بخش، پولس دو نکته مهم را درمورد بدن بیان می‌دارد که مستقیما درمورد وضعیت قرنتیان صدق می‌کند. نکته اول در آیات ‎-۱۵ ۲۰ این بخش آمده است. پولس با اشاره به پا و دست و چشم و گوش؛ یعنی اعضای در معرض دید، این واقعیت را بیان می‌دارد که: «نباید نسبت به عطای شخصی دیگر حسادت ورزید.» به عبارت دیگر نباید شخص جایگاه یا وظیفه خود را کوچک بشمارد، فقط به این علت که مشابه عطا و خدمت دیگری نیست. در اینجا به روشنی بر ضرورت تنوع تأکید شده است. نکته دوم نیز در آیات ‎-۲۱ ۲۶ این بخش آمده است.

پولس با استفاده از قیاس اعضای ضعیف و اعضای پوشیده، بیان می‌دارد که: «نباید عطا و خدمت دیگران را کوچک و پست شمرد.» به عبارت دیگر نباید جایگاه و وظیفه دیگران را نادیده گرفت و تحقیر کرد، فقط به این علت که مشابه عطا و خدمت «من» نیست. این نکته نه فقط ضرورت تنوع را مطرح می‌سازد، بلکه درست به قلب اشتباه قرنتیان می‌پردازد! هر کس بدون توجه به نقش و وظیفه‌اش دارای اهمیت می‌باشد.

۱۲: ۲۷- ۳۱ در اینجا بار دیگر همان مطالب تکرار می‌شود، اما این بار پولس تصویر بدن را به طور خاص بر کلیسای قرنتس منطبق می‌سازد. در این بخش، او دومین فهرست عطایا را بر حسب ضرورت خاص متن ارائه می‌دهد، اما در اینجا «عطایا» شامل افراد و خدماتشان و تعدادی از کاریزماتاهای آیات ۸- ۱۰ می‌شود. برخلاف تصور برخی هدف پولس از این فهرست این نیست که «عطایای روحانی» و «انواع خدمات» و «انواع عمل‌ها» را مشخص کند و نام ببرد. او با اشاره به بدن، بر این نکته تأکید می‌کند که انواع اعضا وجود دارد و در هر «نوع» نیز تفاوت‌هایی موجود است، اما او هدف را از نظر دور نمی‌دارد. تنوع و گوناگونی در بطن وحدت و یگانگی به چشم می‌خورد. این تنوع شامل زبان‌ها نیز می‌شود. به عبارت دیگر زبان‌ها نوع انحصاری عطایا نیست.

در تمام این آیات، پولس بر مسأله تنوع، وحدت، احترام به عطای خود و عطای دیگران تأکید گذارد، اما ناگهان آیه ۳۱ ظاهر می‌شود و موضوع «نعمت‌ها (عطایای) بهتر» را مطرح می‌سازد. چگونه امکان دارد که پولس، پس از این بحث طولانی، دقیقا همان اندیشه‌ای را مطرح سازد که می‌کوشید رد کند؟ بارت هیچ مشکلی در قسمت اول آیه ۳۱ نمی‌بیند، اما از آنجا که این قسمت نقطه مهمی در خط استدلال است، نظریاتی را که درمورد آن وجود دارد، مطرح می‌سازیم:

۱- بارت نظریه‌ای را ارائه می‌دهد که مورد پذیرش بسیاری است. به گفته او لازم بود پولس توصیه کند که «عطایای بهتر» را بطلبند، زیرا قرنتیان عطایی را که در نظر او کم اهمیت بود (یعنی عطای زبان‌ها را)، بسیار مهم می‌شمردند. این تفسیر دو اشکال دارد. اول آنکه تضاد این گفته را با استدلال عنوان شده در این فصل جدی نمی‌گیرد. دوم آنکه در آخرین فهرست عطایا در فصل ۱۲، زبان‌ها را «یکی از کوچکترین عطایا» به حساب می‌آورد در حالی که پولس چنین نکته‌ای را هیچگاه بیان نداشته است. این تفسیر در نظر نمی‌گیرد که عطایایی که در این فهرست به آنان اشاره شده، به گونه‌ای نیستند که بتوان آنها را «طلبید» مگر درمورد نبوت کردن (انبیا).

۲- نظریه‌ای دیگر این است که قسمت اول آیه ۱۲: ۳۱، با توجه به آیه ۱۴: ۱۲، نقل قولی از نامه قرنتیان است. این نظریه از برخی جنبه‌ها جالب است، اما اشکالاتی دارد. اگر این عبارت نقل قول باشد، انتظار می‌رود که پولس توافق ضمنی خود را همراه با توضیحاتی درباره چگونگی طلبیدن «نعمت‌های بهتر» ارائه دهد، اما فصل ۱۳ ظاهرا چنین توضیحاتی نمی‌دهد.

۳- نظریه دیگر مبتنی بر نکته‌ای از دستور زبان یونانی است. فعل Zeloute را که به صورت وجه امری ترجمه شده (به غیرت بطلبید)، می‌توان در وجه اخباری نیز ترجمه کرد: «شما نعمت‌های بهتر را به غیرت می‌طلبید.» کلمه «لیکن» نیز در ابتدای این جمله، تضاد استدلال پولس با گفته آنان را تشدید می‌کند. پولس طبق این نظریه در آیات قبلی، با طرح تعدادی سؤال، نشان داده بود که خدا تنوع را مقرر کرده و خواستار یکنواختی نیست. حال در این جمله، طبق این نظریه پولس در واقع چنین می‌گوید: «لیکن شما برعکس، عطایا را درجه‌بندی می‌کنید و عطای زبان‌ها را مهم‌ترین عطا می‌شمارید. حال بگذارید توجه شما را به مسأله مهم‌تری جلب کنم.» این نظریه جالب است، اما تنها اشکالی که دارد این است که پولس وقتی در فصل ۱۴، استدلال خود را از سر می‌گیرد، همین فعل را دوباره به کار می‌برد، اما این بار آن را جز در وجه امری نمی‌توان ترجمه کرد. در نتیجه، در این آیه (۱۲: ۳۱) نیز باید آن را در وجه امری ترجمه کرد.

۴- آخرین نظریه احتمالا بهترین است. منظور پولس واقعا همین است که «نعمت‌های بهتر را به غیرت بطلبید»، اما منظورش این نیست که در فهرست عطایا، تعدادی مهم‌تر و بهتر از بقیه هستند. او به دنباله استدلال خود می‌نگرد؛ یعنی به ضرورت استفاده از عطایای قابل درک در جماعت و در جمع مؤمنین. تمامی عطایای قابل درک «بهتر» از زبان‌ها هستند (البته زبان‌هایی که ترجمه نمی‌شوند)، زیرا عطایای قابل درک جماعت را بنا می‌کند، در حالی که زبان‌ها به تنهایی این خصوصیت را ندارند، اما پولس پیش از آنکه این مفهوم را ارائه دهد، لحظه‌ای درنگ می‌کند تا

چهارچوب صحیح را برای ظهور و عملکرد «نعمت‌های بهتر» ترسیم کند.

طریق افضل (۱۲: ۳۱– ۱۳: ۱۳)

درمورد تفسیر این بخش از رساله همواره انسان دچار تردید می‌شود، زیرا با تجزیه و تحلیل اجزای آن، این امکان هست که پیام آن نادیده گرفته شود. به علاوه، این یکی از آن قسمت‌هایی است که جنبه تعبیری‌اش فوریت بیشتری دارد. نیازی نیست کسی به ما بگوید که پیام آن برای ما چیست، اما نیاز هست که کمک روح‌القدس را بطلبیم تا بتوانیم از آن اطاعت کنیم، اما به هر حال، پولس این قسمت را به هنگام بحث درباره عطایای روحانی نوشته است. از این رو ضرورت دارد که آن را در چهارچوب و متن اصلی آن درک کنیم. این فصل به سه پاراگراف مشخص قابل تقسیم است. به گفته کارل بارت، «فقط محبت است که به حساب می‌آید (آیات -۱ ۳)، فقط محبت است که پیروز می‌شود (-۴ ۷) و فقط محبت است که باقی می‌ماند» (آیات -۸ ۱۳).

۱۳: -۱ ۳ پیام و موضوع اصلی این پاراگراف کاملا روشن است. بدون محبت، نه عطایای روحانی ارزش دارد نه نیکوکاری و فدا کردن جان. در آیه اول، پولس مشخصا و انحصارا به زبان‌ها اشاره می‌کند، چون مسأله و مشکل اصلی قرنتیان همین است. بعضی شک دارند که آیا پولس در این آیه واقعا به تکلم به زبان‌ها اشاره می‌کند، اما متن و زمینه کاملا روشن است. به علاوه، در دو کتاب مکاشفه‌ای یهودیان که مسیحیان آن را بازسازی کرده‌اند، تکلم به زبان‌ها با تکلم به زبان فرشتگان یکی دانسته شده است (صعود اشعیا ۷: -۱۵ ۳۷ و وصیت ایوب -۴۸ ۵۰). «نحاس صدادهنده» و «سنج فغان‌کننده» آلات موسیقی بودند که در مراسم بت‌پرستی به کار می‌رفته‌اند. به این ترتیب، پولس می‌گوید که بدون محبت، زبان‌ها نه فقط غیرقابل درک است، بلکه مانند مراسم بت‌پرستی پوچ می‌باشد.

این امر فقط درمورد زبان‌ها صدق نمی‌کند، زیرا پولس از سه عطای دیگر از فهرست ۱۲: -۸ ۱۰ نیز نام می‌برد و خاطرنشان می‌سازد که اینها بدون محبت هیچ ارزشی ندارند. نظر پولس قطعا اشاره به عطایای روحانی است، زیرا از نبوت، ایمان به عنوان عطا و ایمانی که کوه‌ها را نقل می‌کند نام می‌برد. در آخرین آیه این پاراگراف پولس به اعمال نیکوکارانه می‌پردازد. پیدا کردن معنی «بدن خود را بسپارم تا سوخته شود» دشوار است. در فصل دوم اشاره کردیم که در برخی از نسخ، این آیه به این صورت ثبت شده است: «بدن خود را بسپارم تا فخر کنم.» بارت با این جمله موافق نیست، زیرا «فخر کردن» فی‌نفسه کاری است به دور از محبت و لازم نیست آن را مجددا یادآوری کرد.

۱۳: -۴ ۷ پولس پس از اثبات برتری و اوّلویت محبت به توصیف برخی از خصوصیات محبت می‌پردازد. مهم‌ترین خصوصیت این است که محبت «نفع خود را طالب نمی‌شود». یک شخص روحانی گفته است: «محبت زمانی آغاز می‌شود که نیاز یک همنوع مهم‌تر از نیاز من گردد.» این گفته هم به طور کلی و هم در خصوص مشکل قرنتیان صادق است. پولس محبت را برتر می‌داند، زیرا محبت بیش از هر چیز خصوصیت خدا را منعکس می‌سازد.

۱۳: -۸ ۱۳ پولس در این پاراگراف، دومین علت برتری محبت را ارائه می‌دهد: «فقط محبت است که در زمان و در ابدیت باقی می‌ماند.» او قبلا تفاوت محبت و عطایا را در آیات -۱ ۳ بیان داشته بود. اگر عطایا با انگیزه محبت عمل نکنند، هیچ هستند. البته منظور این نیست که آنها بی‌ارزش هستند، بلکه منظور این است که اگر با محبت همراه نباشند، در جمع ایمانداران فایده و ارزشی ندارند. در این پاراگراف، تفاوت دیگری میان عطایا و محبت عرضه می‌شود. عطایا انتها خواهند پذیرفت، اما محبت باقی خواهد ماند، اما عطایا کی به انتها خواهند رسید؟ پولس می‌گوید: «هنگامی که کامل آید.» عده‌ای به استناد به آیه ۱۱، گمان می‌کنند که مقصود از «کامل» بلوغ و رشد روحانی است، اما از آیه ۱۲ کاملا روشن است که پولس به آینده معادشناختی اشاره می‌کند. در نتیجه، منظور از استعاره‌های طفل و مرد، رشد یا عدم رشد نیست. پولس نمی‌گوید که عطایا نشانه عدم رشد و محبت نشانه رشد و بلوغ است. چنین برداشتی، برخلاف محتوای این سه فصل است. مقصود پولس این است که برخی چیزها که مخصوص زمان حال است با شرایط دوران «آینده» سازگار نخواهد بود، اما محبت با هر دو دوره سازگار است. به همین دلیل، «محبت هرگز ساقط نمی‌شود» (۱۳: ۸) یعنی هیچگاه از ارزش و اعتبار نخواهد افتاد. از این رو محبت در میان سه چیزی که «باقی است» مهم‌تر می‌باشد.

مضمون ادبی متن

گرچه در این متن مسایل مختلفی وجود دارد، اما ما فقط به دو مورد می‌پردازیم:
۱۲: ۳ مشکل این آیه، نظیر مشکل آیه ۱۵: ۲۹ می‌باشد، با این تفاوت که در این آیه معلوم نیست چه کسی عیسی را «لعن» می‌کرده است. مسأله این است که آیا واقعا کسی توسط روح‌القدس، عیسی را لعن می‌کرد؟ اگر آری، چه کسی؟ و چرا؟ اگر نه، چرا اصلا پولس چنین موضوعی را مطرح می‌کند؟ بارت پنج نظر را در این مورد مطرح می‌سازد:
۱- شاید مسیحیان به هنگام جفا و محاکمه، مجبور می‌شدند عیسی را لعن کنند و بعد ادعا می‌کردند که روح‌القدس ایشان را در این کار هدایت کرده است.
۲- شاید این جمله به طرد عیسی توسط کنیسه یهود اشاره دارد، کاری که یهودیان گمان می‌بردند تحت الهام روح‌القدس انجام می‌دهند.
۳- شاید این فقط یک جمله فرضی است، در نقطه مقابل جمله «عیسی خداوند است.» پولس می‌خواسته بگوید که فقط یکی از این دو جمله تحت الهام روح‌القدس بیان می‌شود.
۴- شاید به بت‌پرستانی که تحت تأثیر دیوها، عیسی را رد می‌کردند، اشاره می‌کند.
۵- شاید به مسیحیانی اشاره می‌کند که وقتی آغاز حالت خلسه را احساس می‌کردند، با آن مقاومت می‌نمودند و چون نمی‌خواستند تحت خلسه روح قرار گیرند، عیسی را اناتیما می‌گفتند تا آن حالت از ایشان دور شود.

ما به این نظریات، نظریه دیگری اضافه می‌کنیم: شاید برخی از قرنتیان گنوستیکی «عیسی» را لعن می‌کردند، اما «مسیح» را خداوند می‌گفتند. شاید آنان «عیسی» را مظهر زندگی جسمانی خداوند و «مسیح» را مظهر زندگی روحانی او می‌دانستند. احتمالا این نظر و نیز نظریه سوم کتاب بارت، مطلوب‌تر به نظر می‌رسند، اما شاید هیچگاه نتوانیم به طور قطع پاسخی برای سؤالمان درمورد این آیه بیابیم.

۱۲: ۱۳ درمورد این آیه دو سؤال مهم مطرح است:
۱- منظور پولس از «تعمید به یک روح» چیست؟
۲- این مسأله چه ارتباطی به این جمله دارد: «همه از یک روح نوشانیده شدیم؟»

به نظر بارت «تعمید» به تعمید آب اشاره می‌کند و منظور از «به روح تعمید یافتن» تجربه بازگشت ایماندار است که به وسیله آن، او عضو بدن مسیح می‌گردد. «نوشانیده شدیم» نیز به فرو رفتن ایماندار در آب به هنگام تعمید و حضور روح‌القدس در او اشاره می‌کند، اما به نظر ما، احتمالا پولس نه به تعمید آب اشاره می‌کند و نه به «تعمید در روح.» توجه به چند نکته ما را در درک این آیه کمک می‌کند.

۱- پولس به این نکته توجه ندارد که «انسان چگونه ایماندار می‌شود؟» بلکه «چگونه ایمانداران یک بدن می‌شوند؟» بنابراین، اصطلاح «در یک بدن» را باید اینچنین ترجمه کرد: «تا یک بدن شویم.» برای «جمیع ما» اتفاقی افتاده که ما را «یک بدن» ساخته است. این «اتفاق» چیست؟

۲- پولس می‌گوید: «جمیع ما به یک روح... تعمید یافته‌ایم.» در حالی که در ترجمه جدید می‌گوید: «به وسیله یک روح.» کلمات یونانی در این آیه به گونه‌ای به کار رفته که قطعا معنی «به وسیله» نمی‌دهد. به این ترتیب، معنی این اصطلاح این است که روح‌القدس عامل مشترکی است که وجود همه ایمانداران «به آن» بستگی دارد، نه اینکه «به وسیله او تعمید یافته‌ایم.»

۳- در نتیجه، احتمالا اصطلاح تعمید اینجا حالت استعاری دارد. مقصود پولس از آن این است که مسیحیان قرنتس در «یک روح‌القدس هستند و توسط او یک بدن شده‌اند.» پولس کار خدا را که باعث شده آنان در یک روح قرار گیرند، به طور طبیعی با اصطلاح «تعمید» مشخص می‌کند، اما نه ضرورتا عمل غسل تعمید. شاید منظور او را بتوان با این جمله بیان کرد: «جمیع ما را خدا جمع کرد تا در یک روح‌القدس قرار گیریم تا یک بدن شویم.»

۴- و بالاخره اصطلاح «از یک روح نوشانیده شدیم» نیز جنبه استعاری دارد. پولس می‌خواهد بگوید: «همه ما از یک روح‌القدس نوشیدیم.» پولس به تجربه جدیدی در روح‌القدس اشاره نمی‌کند. منظور او تعمید آب و عشای ربانی نیز نیست، چنانکه برخی گمان می‌برند. تأکید او فقط بر زندگی مشترک آنان در روح‌القدس است. این اصطلاح استعاره

دیگری برای بیان همان نکته است.

به گفته پولس، مسیحیان قرنتس یک بدن هستند، بدن مسیح. آنان بدن مسیح هستند، چون روح خدا به این بدن دمیده شده و به آن حیات داده است (رجوع شود به تمثیل ۳: ‎-۱۶ ۱۷). بنابراین، آنان «در روح‌القدس» هستند و به همین دلیل، یک بدن شده‌اند و روح‌القدس نیز در آنان؛ یعنی در این بدن است و به آن حیات می‌بخشد.

فصل چهاردهم: نظم و انتظام در کلیسا (فصل‌های ۱۲- ۱۴)

در فصل گذشته به تأویل فصل‌های ۱۲و ۱۳ پرداختیم. در این فصل، فصل ۱۴ را تأویل خواهیم کرد، فصلی که در متن آن مسایل و مشکلات متعددی به چشم می‌خورد و پاسخگویی به آنها برای درک مطلب ضروری است. همانگونه که در فصل پیشین اشاره شد، استدلال فصل‌های ۱۲و ۱۳ راه را برای دستورالعمل‌ها و راه‌حل‌های فصل ۱۴ هموار می‌سازد. در این فصل است که پولس به طور خاص به مسأله اصلی قرنتیان می‌پردازد. پولس به هنگام پاسخگویی به سایر مسایل کلیسای قرنتس همین روش را به کار برده بود. او در پاسخ، ابتدا به اصل کلی و الهیاتی مسأله می‌پردازد، سپس راه حل خاص آن را مطرح می‌سازد.

در کلیسا، فقط آنچه که بنا می‌کند (۱۴: ۱– ۲۵)

در این قسمت، پولس تأکید می‌کند در کلیسا؛ یعنی در جمع مؤمنین، عطایایی «بهتر» هستند که قابل درک باشند و در نتیجه خاصیت بناکنندگی داشته باشند. این قسمت را می‌توان در قالب پاراگراف‌های زیر بررسی کرد.

زبان‌ها و نبوت (۱۴: ۱– ۵)

در این پاراگراف آغازین، پولس موضوع اصلی مربوط به تمام قسمت را ارائه می‌کند. او این کار را به دو طریق انجام می‌دهد:
۱- آیه اول شامل سه دستور است که باید به ترتیب اجرا شوند: نخست، «در پی محبت بکوشید.» دوم، در چهارچوب و با انگیزه محبت، «عطایای روحانی را به غیرت بطلبید» و سوم با همان انگیزه محبت، «خصوصا نبوت کنید.» قرنتیان درست عکس این ترتیب را طی می‌کردند. آنان با زبان‌ها آغاز می‌کردند و در پی «روحانی‌ترین عطا» بودند، نه «عطایای روحانی.» هدفشان نیز محبت نبود، بلکه می‌خواستند «روحانی» (Pneumatikos) باشند.

۲- در آیات ۲- ۵ پولس دلایل مربوط به «خصوصا اینکه نبوت کنید» را ارائه می‌دهد. او به این منظور، طی تقابلی وزین «کسی که به زبانی سخن می‌گوید» را با «آنکه نبوت می‌کند» مقایسه می‌نماید. او در آیات ۲- ۴، دو حسن برای زبان‌ها قائل می‌شود: «کسی که به زبان‌ها تکلم می‌کند، با خدا سخن می‌گوید و خود را بنا می‌کند.» برای نبوت نیز دو حسن قائل می‌گردد: «آنکه نبوت می‌کند، با مردم سخن می‌گوید و کلیسا را بنا می‌کند.»

برخلاف تصور برخی از مفسرین، پولس زبان‌ها را کوچک نمی‌شمارد، بلکه اعتبار و ارزش واقعی آن را نشان می‌دهد. کسی که به زبان‌ها تکلم می‌کند، با خدا سخن می‌گوید و خود را بنا می‌کند. در زندگی روحانی لازم است که شخص ایماندار خود را بنا کند. این امر در آیات ۱۴و ۱۵ کاملا مشخص است. خدا می‌تواند بدون استفاده از فکر شخص از طریق تکلم او به اسرار در روح، او را بنا کند. به این ترتیب، زبان‌ها بدون ترجمه، تکلمی است الهامی در بعد عمودی. زبان‌ها در این حالت به دعای انفرادی ایماندار مربوط می‌شود، نه به دعای جمعی ایمانداران، اما اگر قرار باشد ایمانداران به هنگام جلسات عبادتی بنا شوند، نمی‌توان از فکر ایشان استفاده نکرد. از این روست که پولس می‌فرماید: «خصوصا اینکه نبوت کنید» (آیه ۱)، زیرا «آنکه نبوت می‌کند برای تقویت و تشویق و تسلی دیگران با آنها سخن می‌گوید» (آیه ۳، ترجمه جدید). به همین دلیل، «آنکه نبوت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند» (آیه ۴).

با توجه به محاسن هر دو، پولس در آیه ۵ هم زبان‌ها و هم نبوت را تأیید می‌کند. او مایل است که همه ایشان به زبان‌ها تکلم کنند به همان دلایلی که در آیات ۲ و ۴ آمد، اما از آنجا که مشکل خاص قرنتیان در جمع ایمانداران رخ می‌داد، او ترجیح می‌دهد که ایشان بیشتر نبوت کنند به همان دلایلی که در آیات ۳ و ۴ آمد. از آنجا که هدف محبت، تقویت و بنا کردن دیگران است، نبوت بهتر از زبان‌هاست، زیرا مطابق هدف محبت عمل می‌کند. سپس پولس درمورد زبان‌ها می‌گوید: «مگر آنکه ترجمه کند.» همین امر نشان می‌دهد که نبوت به خودی خود بهتر نیست. «بهتر» بودن آن به لحاظ بناکنندگی آن است که «زبان‌های ترجمه شده» نیز همین خصوصیت را دارا می‌باشند. در این صورت زبان‌های ترجمه شده، قابل درک و فهم می‌شوند و به همین دلیل می‌توانند باعث بنای جمع گردند. پولس در آیات ۱۴: ۱- ۵ مستقیما نمی‌گوید که نبوت به خاطر مفهوم و قابل درک بودن، بهتر است، اما از دو پاراگراف بعدی روشن است که مقصود او در این آیات اولیه همین بوده است. در متن یونانی، کلمه مفهوم (یا قابل درک) فقط در آیه ۹ آمده است، اما تمام آیات این بخش به همین کلمه اشاره می‌کنند.

۱۴: ۶- ۱۲ در این پاراگراف، پولس موضوع آیات ۱۴: ۱- ۵ را به کمک چند تمثیل بسط می‌دهد. تمام این پاراگراف از طرف و از دیدگاه شنونده نوشته شده است. از آیه ۶ کاملا مشخص است که پولس فقط نبوت را ارجح نمی‌داند، بلکه همه عطایایی را که مفهوم و قابل درک می‌باشند، نظیر مکاشفه، معرفت، نبوت و تعلیم. او از عطای نبوت فقط برای مقایسه آن با عطای زبان‌ها استفاده می‌کند. استدلال آیات بعدی این پاراگراف کاملا روشن است. پولس ابتدا به آلات موسیقی اشاره می‌کند. این آلات تا یک رشته نت‌های قابل درک ننوازند، موسیقی به وجود نمی‌آید. به عنوان مثال، در میدان جنگ، شیپور نوای خاصی را برای اعلام مبارزه می‌نوازد، اما اگر همان نوا در یک ارکستر نواخته شود، چیزی جز سر و صدای ناموزون نخواهد بود. پولس در آیه ۹، مفهوم دو تمثیل را به زبان‌ها اطلاق می‌دهد. توجه داشته باشید که اگر زبان‌ها مانند «سخن گفتن به هواست»، فقط از دیدگاه شنونده اینچنین است. در اینجا پولس تمثیل دیگری را مطرح می‌کند؛ یعنی خود پدیده زبان‌ها و تکلم را. باز توجه داشته باشید که پولس تمام استدلال خود را از

طرف و از دیدگاه شنونده می‌نویسد. از این رو در آیه ۱۲ می‌فرماید که هدف از طلبیدن عطایای روحانی باید بنای شنونده باشد.

۱۴: ۱۳- ۱۹ در این پاراگراف آنچه که قبلا گفته شده به گونه‌ای اندکی متفاوت، مجددا بیان می‌شود. پولس در آغاز اظهار می‌دارد که زبان‌ها نیز می‌تواند به کمک عطای ترجمه، عطایی قابل درک شود. در آیات ۱۴- ۱۷ پولس کمی از موضوع اصلی فاصله می‌گیرد تا درک خود را از عطای زبان‌ها را شرح دهد. در آیات ۱۸و ۱۹، او تمام بحث را تا به اینجا به نتیجه‌گیری می‌رساند: «در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم... از آنکه هزاران کلمه به زبان گویم.» در این آیات، دو اشکال مربوط به مضمون ادبی متن وجود دارد که به توضیح درباره آنها می‌پردازیم:

۱- در آیه ۱۵ پولس می‌فرماید: «به روح دعا خواهم کرد... به روح سرود خواهم خواند.» اصطلاح «به روح»؛ یعنی چه؟ بارت سه نظریه را مطرح می‌سازد. عده‌ای معتقدند که منظور از آن، همان عطای روحانی است که به شخص داده شده است. عده‌ای نیز آن را حضور روح‌القدس در ایماندار می‌دانند. برخی دیگر آن را یکی از تجلیات روانی شخص در مقابل تجلیات منطق و عقل او می‌پندارند، اما هر یک از این نظریات با اشکالاتی مواجه هستند. به گفته بارت، «کلمات پولس فاقد وضوح و دقت است»، زیرا می‌کوشد افکار متعددی را در چند کلمه بگنجاند، اما با این حال، اندیشه او روشن و واضح به نظر می‌رسد. در اینجا منظور او از «روح» (یا در بعضی از ترجمه‌ها «روح من»)، روح‌القدس می‌باشد که موجب بروز عطای زبان‌ها می‌گردد (آیه ۱۴). بنابراین پولس هر دو کار را انجام می‌دهد: هم به زبان‌های روح دعا می‌کند و سرود می‌خواند و هم به زبان یونانی. او شخصا از هر دو روش برکت می‌یابد، اما او استدلال کرده، می‌گوید که شنونده زمانی برکت می‌یابد که او به زبان یونانی دعا کند و سرود بخواند.

۲- در آیه ۱۶، پولس کلمه «امی» را به کار می‌برد (یونانی Idiotes). این کلمه در متن یونانی در عبارتی به کار رفته که ترجمه آن چنین است: «... کسی که منزلت و مقام یک Idiotes را داراست...» (در فارسی: «... کسی که به منزلت امی است...»). این واژه در آیات ۲۳و ۲۴ نیز مورد استفاده قرار گرفته است. این کلمه یونانی به طور معمول به معنی «آموزش ندیده» یا «غیرحرفه‌ای و غیرمتخصص» می‌باشد. در نوشته‌های متأخرتر مسیحی، این کلمه تبدیل به یک اصطلاح نیمه فنی شد و به حق‌جویانی اشاره می‌کرد که هنوز تعمید نگرفته بودند. اگر منظور پولس همین باشد، در همه این آیات او به همین نوع اشخاص اشاره می‌کند، اما اگر منظور او از این اصطلاح اینگونه افراد نبوده باشد، یقینا به اشخاص ناوارد و غیرحرفه‌ای اشاره می‌کند و منظور از اشخاص ناوارد، ایماندارانی است که قادر به درک زبان‌ها نیستند.

گرچه نمی‌توان به راحتی یکی از این راه حل‌ها را انتخاب کرد، اما از محتوای آیه ۱۶ می‌توان حس کرد که کلمه امی در معنای نیمه فنی آن به کار نرفته، زیرا این امی قادر نبود «آمین» بگوید. بنابراین در آیه ۱۶ به یک ایماندار دیگر اشاره می‌کند و در آیات ۲۳و ۲۴ به یک فرد خارجی و غیرکلیسایی اشاره می‌کند. در هر دو مورد، اینان افرادی بودند که نمی‌توانستند زبان‌ها را درک کنند. پیش از آنکه به پاراگراف بعدی بپردازیم، لازم است توضیحی درباره نقش زبان‌ها و ترجمه آن بدهیم. مطابق آیات ۱۴: ۲ و ۱۴- ۱۷و ۲۸، می‌توان پی برد که کسی که به زبان‌ها سخن می‌گوید، این کارها را انجام می‌دهد: «با خدا سخن می‌گوید، در روح به اسرار تکلم می‌کند، دعا می‌کند، سرود می‌خواند، شکر می‌کند.» تمام این کارها خطاب به خداست، اما ترجمه زبان‌ها باعث نمی‌شود که زبان‌ها به انسان خطاب گردند، بلکه فقط باعث می‌شود انسان‌ها معنی کلماتی را که خطاب به خدا ادا می‌شود، درک کنند.

عطایا نشانه هستند (۱۴: ۲۰– ۲۵)

جایگاه این پاراگراف پایانی در کل استدلال ۱۴: ۱- ۲۵ کاملا روشن است. هر چه که تا به حال گفته شده، در اینجا کاربرد عملی می‌یابد. در اینجا پولس بار دیگر از قرنتیان می‌خواهد که با عقل و فهم خود قضاوت کنند (رجوع شود به ۱۰: ۱۵، ۱۱: ۱۳). او ایشان را تشویق می‌کند که در قبال بدی و شرارت طفل باشند، اما در قبال عطایای روحانی، او از ایشان می‌خواهد که فهم رشید؛ یعنی بالغ داشته باشند، اما فهم بالغ؛ یعنی چه؟ تا اینجا پولس اظهار داشته که نبوت ارجح است، زیرا مفهوم می‌باشد و باعث بنای ایماندار می‌گردد. اکنون او در آیات ۲۳- ۲۵ اظهار می‌دارد که نبوت باعث بنای بی‌ایمان نیز می‌گردد. زبان‌ها، چون غیرمفهوم هستند، در نظر بی‌ایمان احمقانه است، خصوصا اگر در جمع ایمانداران فقط زبان‌ها شنیده شود، اما از طریق نبوت، روح‌القدس می‌تواند شخص بی‌ایمان را به گناه ملزم کند و باعث

شود که او حضور خدا را در جمع ایمانداران حس کند.

اما مشکل ما در آیه ۲۲ است که ظاهرا عکس مطالب آیات ۲۳- ۲۵ را بیان می‌کند. بارت در زمینه رابطه آیه ۲۲ با آیات ۲۳- ۲۵، تفسیر کرده می‌گوید که زبان‌ها نشانه داوری است. در اشعیا فصل ۲۰ خداوند به نبی خود دستور می‌دهد تا مدتی برهنه و بدون پاپوش در ملاعام ظاهر شود. خداوند بدین ترتیب می‌خواست غضب و داوری خود را بر مصر و کوش اعلام کند. به عبارت دیگر این کار نبی نشانه داوری خدا بود. به همین ترتیب زبان‌ها نیز «نشانه داوری» خدا هستند بر بی‌ایمانان، زیرا اینان با شنیدن زبان‌ها و احمقانه پنداشتن آن، دل خود را سخت می‌سازند و از ایمان آوردن سر باز می‌زنند و به همین جهت تحت داوری خدا قرار می‌گیرند. به همین جهت، زبان‌ها نشانه (داوری خدا) بر بی‌ایمانان است، اما نبوت نشانی است برای ایمانداران؛ یعنی ایمانداران قرنتس.

ایشان دوست داشتند فقط زبان‌ها را بشنوند و مایل نبودند به نبوت‌ها گوش فرا دهند، زیرا از طریق نبوت بود که گناهانشان آشکار و برملا می‌شد و از داوری خدا آگاه می‌شدند. نبوت برای ایشان نشانه داوری خدا بود! نظر بارت بهترین تفسیر این متن مشکل به نظر می‌رسد، گرچه باز هم مشکلاتی باقی می‌ماند، خصوصا این مشکل که چگونه نبوت نشانه داوری ایمانداران است، اما اگر نظر بارت را نپذیریم، این آیات به صورت معما باقی خواهند ماند. به هر حال، رابطه آیه ۲۲ با سایر آیات هر چه که باشد، پولس منظور خود را در آیات ۲۳- ۲۵ بیان کرده است. به این ترتیب، پولس بارها در این فصل مقصود خود را بیان می‌کند: زبان‌ها به تنهایی در دعای انفرادی مفید است، اما در جمع، قانون «مفهوم بودن» باید رعایت شود. نبوت نمونه‌ای است از عطایای مفهوم و قابل درک، زیرا باعث بنای ایماندار و الزام بی‌ایمان به گناه می‌گردد.

دستورالعمل‌هایی درباره نظم و انتظام (۱۴: ۲۶– ۴۰)

موضوع اصلی این بخش، وجود نظم و ترتیب در جلسات عبادتی کلیساست. این مفهوم در آیات ۳۳ و ۴۰ به طور مستقیم عنوان شده و در دو پاراگراف نخست هم موضوع اصلی را تشکیل می‌دهد. بنابراین به هنگام تأویل چندان به بررسی «موضوع اصلی» نخواهیم پرداخت، بلکه به برخی جزئیات قابل توجه اشاره خواهیم کرد.

زبان‌ها و نبوت‌ها (۱۴: ۲۶– ۳۳)

در این بخش، دو پاراگراف وجود دارد که بسیار به هم مربوطند. پولس ابتدا با یک مقدمه، اصولی را برای زبان‌ها و بعد برای نبوت ارائه می‌دهد. در آخر نیز جمله‌ای درباره نظم و ترتیب بیان می‌کند.
۱۴: ۲۶ در این آیه مقدماتی، پولس به دو نکته اشاره می‌کند: نخست به ضرورت تنوع از فصل ۱۲ اشاره می‌کند. او می‌گوید که وقتی برای پرستش جمع می‌شوند، هر یکی از ایشان وظیفه و نقشی دارند و این وظایف متنوع هستند. دوم، مطابق آیات ۱۴: ۱- ۲۵، تأکید می‌کند که همه چیز باید به جهت بنای کلیسا انجام شود. در این آیه فهرست دیگری از عطایا ارائه شده است. از این فهرست، زبان‌ها و ترجمه زبان‌ها در فهرست ۱۲: ۸- ۱۰ آمده است. مکاشفه، زبان‌ها و تعلیم، در آیه ۱۴: ۶ نیز یافت می‌شود. این فهرست شامل سرود خواندن (شاید سرود خواندن در روح، مانند ۱۴: ۱۵)، تعلیم (سخنان قابل درک)، زبان‌ها و ترجمه زبان‌ها می‌گردد. به هر حال، این فهرست نیز مانند فهرست‌های قبلی کامل نیست و فقط بر حسب ضرورت آمده و به خدمات مختلفی که در جمع باید به ظهور برسد اشاره می‌کند. به همین دلیل به عطای نبوت و تمیز که بلافاصله در آیات بعدی آمده اشاره‌ای نشده است.

۱۴: ۲۷- ۲۸ پولس قبلا بیان داشته که زبان‌های ترجمه شده باعث بنا می‌باشند (۱۴: ۵ و ۱۳). در اینجا او فقط این دستورالعمل را اضافه می‌کند که این کار باید با نظم و ترتیب صورت گیرد. دو یا سه نفر، یک به یک می‌توانند به زبان‌ها تکلم کنند و یک نفر هم ترجمه کند، اما او اکیدا منع کرده می‌گوید که در کلیسا نباید بدون ترجمه به زبان‌ها سخن گفت.

۱۴: ۲۹- ۳۲ پولس می‌داند که نبوت نیز می‌تواند با بی‌نظمی صورت گیرد، از این رو درمورد آن نیز دستورالعمل‌هایی می‌دهد. بعضی نکات در این آیات روشن نیست. مشکل اساسی در جایگزینی «انبیا» با عطای «نبوت» و عطای «مکاشفه» است. در آیه ۱۲: ۲۸ چنین به نظر می‌رسد که اصطلاح «انبیا» به دسته خاصی از ایمانداران اشاره می‌کند که عطای نبوت را دارند و در آیه ۱۲: ۲۹ پولس با طرح سؤالی بیان می‌کند که همه این عطا را ندارند، اما در آیه ۱۴: ۳۱ او

می‌گوید: «همه می‌توانید یک یک نبوت کنید.» او این جمله را به هنگام بحث درباره انبیا بیان می‌دارد.

به نظر بارت، انبیا در ۱۲: ۲۸ ایماندارانی هستند همسان سایر ایمانداران، اما حدس ما این است که پولس اصطلاح «انبیا» را برای دو مورد به کار می‌برد. مورد اول مربوط به کسانی است که عطای نبوتشان مورد پذیرش و تأیید همه قرار دارد. نمونه چنین موردی را در اعمال رسولان ۱۱: ‎-۲۷ ۲۸، ۲۱: ‎-۹ ۱۱ می‌یابیم. مورد دوم، کاربرد عطای نبوت در جماعت است که گویا «همه» می‌توانستند انجام دهند، منجمله زنان (۱۱: ۵). کلمه «نبی» در معنای وسیع‌تر به کسانی اطلاق می‌شود که از این عطا استفاده می‌کردند، همانطور که استفاده‌کنندگان از «قوات» در ۱۲: ۲۹ از عطای «قوت معجزات» (۱۲: ۱۰) استفاده می‌کردند. در این صورت، منظور از «دیگران» در آیه ۱۴: ۲۹، تمام کلیساست، نه سایر انبیا، چنانکه بعضی از مفسرین معتقدند. اما موضوع مهم در تمام این آیات، نظم و بناست. دو یا سه نفر از انبیا می‌توانند پیام الهی خود را بیان کنند و دیگران ارزیابی کنند و تمیز دهند. گویا آیات ۳۱ و ۳۲ خطاب به کسانی نوشته شده که طولانی حرف می‌زدند و می‌کوشیدند جلسه را تحت کنترل خود درآورند. آیه ۳۲ به روشنی نشان می‌دهد که «خلسه مسیحی» در نظر پولس با «از خود بیخودی» همراه نبوده است. نبی صاحب روح‌القدس نیست، روح‌القدس نیز کنترل‌کننده نبی نیست.

۱۴: ۳۳ پولس با این آیه، استدلال خود را در این زمینه به پایان می‌رساند. خدا مسؤول بی‌نظمی و تشویش نیست. او خدای آرامش و سلامتی است. این روش همه کلیساهاست (رجوع شود به همین عبارت در ۱۱: ۱۶). به عبارت دیگر هر آنچه که خدا در سایر کلیساها انجام می‌دهد، معیار عمل در کلیسای قرنتس نیز می‌باشد. البته در برخی از ترجمه‌ها، قسمت دوم آیه ۳۳، به آیات ۳۴ به بعد مربوط شده است (مثلا در ترجمه جدید فارسی)، اما با توجه به متن یونانی، چنین امری محتمل به نظر نمی‌رسد. نظر بارت نیز همین است.

سکوت زنان (۱۴: ۳۴– ۳۵)

اکنون به دشوارترین قسمت رساله اول قرنتیان می‌رسیم. قاعدتا چنین متنی نباید مشکل خاصی ایجاد کند. پولس در زمینه نظم به هنگام پرستش، ابتدا درباره عطای زبان‌ها و سپس درباره نبوت سخن گفت. حال در اینجا او به نقش زنان می‌پردازد. سؤال در این است که نمی‌دانیم پولس به زنان چه می‌گوید، زیرا آنچه در اینجا نوشته شده با تعالیم او در سایر رسالات سازگار نیست. در اینجا در چهارچوب عطایای روحانی، پولس می‌گوید که: «زنان را حرف زدن جایز نیست.» در حالی که از آیه ۱۱: ۵ کاملا مشخص است که زنان فعالانه در پرستش شرکت داشته‌اند و حتی نبوت نیز می‌کردند. بارت چهار نظریه را در این مورد مطرح می‌سازد:

۱- نظر پولس واقعا این بوده که زنان در کلیسا مجاز به سخن گفتن نیستند و آیات ۱۱: ‎-۲ ۱۶ را باید به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد.

۲- منظور پولس سخن گفتن بدون الهام خداست که باعث بی‌نظمی در جماعت می‌شود

۳- این دو آیه را پولس ننوشته، بلکه بعدها اضافه شده است (رجوع شود به اول تیموتاؤس ۲: ‎-۱۱ ۱۵).

۴-پولس در اینجا می‌کوشد یک مشکل محلی را حل و فصل کند، زیرا در قرنتس زنان می‌کوشیدند سهم بیشتری در پرستش به دست آورند. بارت شخصا نظم سوم را می‌پذیرد.

البته بارت به طور گذرا به یک نظریه دیگر هم اشاره می‌کند. طبق این نظریه این حکم فقط مربوط به زنانی است که درمورد نبوت‌ها قضاوت می‌کردند (یا تمیز می‌دادند، آیه ۲۹). این نظریه، این مزیت را دارد که هم نبوت کردن زنان را در نظر می‌گیرد و هم حکم به سکوت آنها را، زیرا این حکم را فقط به اظهارنظر و قضاوت آنان درمورد نبوت‌ها مربوط می‌سازد. اشکال این نظریه در این است که از آیه مربوط به تمیز دادن نبوت‌ها فاصله دارد و دشوار بتوان پذیرفت که قرنتیان به هنگام خواندن رساله متوجه ارتباط این حکم با تمیز دادن نبوت‌ها می‌شدند. واقعیت این است که هیچ یک از نظریه‌های فوق نمی‌تواند به طور کامل قانع‌کننده باشد. علت این امر، عدم اطلاع ما از نحوه پرستش در کلیسای اولیه است. ما معمولا می‌کوشیم الگوی جلسات کلیساهای قرن بیستم را به کلیسای اولیه اطلاق دهیم، اما چنین کاری مطلقا صحیح نیست. از فصل ۱۴ رساله اول قرنتیان اصلا مشخص نیست که آیا کسی به عنوان «شبان» در جلسه آنها حضور داشت یا نه.

در ضمن، زنان ایماندار می‌بایست سؤالاتشان را نه از رهبران، بلکه از شوهرانشان بپرسند (۱۴: ۱۵). از شکل ظاهری محل عبادت آنان نیز آگاهی نداریم. نمی‌دانیم آیا شکل پرستش قرنتیان با روش «کنیسه مانند» مذکور در اول

تیموتاؤوس ۴: ۱۳ منطبق است یا نه. رابطه این جلسه عبادتی با ضیافت پر محبت فصل ۱۱ نیز مشخص نیست. بنابراین مشکل جنبه‌ای مقطعی دارد؛ یعنی مشکلی است مربوط به قرن اول به گونه‌ای که ما هیچگاه به آن پی نخواهیم برد. در این میان، بهترین راه حل همان نظریه سوم بارت به نظر می‌رسد. سه نکته وجود دارد که این نظریه را تأیید می‌کنند:

۱- در برخی از قدیمی‌ترین نسخ، آیات ۳۴و ۳۵ در این محل قرار ندارند، بلکه بعد از آیه ۴۰ قرار گرفته‌اند. شاید علت این باشد که احتمالا این آیات را در اصل پولس ننوشته، بلکه در یکی از نسخه‌های اولیه، ناسخ یادداشتی بر اساس اول تیموتاؤوس ۲: ۱۱و ۱۲ در حاشیه متن اضافه کرده است. به هنگام نسخه‌برداری بعدی، ناسخ یادداشت حاشیه‌ای را وارد اصل متن نموده و آن را بعد از آیه ۳۳ قرار داده است. در نسخ دیگر نیز آن را بعد از آیه ۴۰ قرار داده‌اند.
۲- آیات ۳۳و ۳۶ ظاهرا به یکدیگر مربوطند. حتی اگر آیات ۳۴ و ۳۵ را پولس نوشته باشد باز این امر صادق است.
۳- محتوای آیات ۳۴و ۳۵ با تعالیم سایر قسمت‌های عهد جدید ناسازگار است، بخصوص «سکوت زنان» در کلیسا و «اطاعت» آنان از شوهر، گرچه تعلیم عهد جدید در خصوص این نکته آخر مبهم است.

با این حال بارت نیز این نظریه را به طور کامل و بدون چون و چرا نمی‌پذیرد و البته حق با اوست، زیرا در هیچ یک از نسخ قدیمی، این آیات از قلم نیفتاده‌اند، بلکه فقط محل قرارگیری‌شان متفاوت است. ما در این کتاب، بیشتر متمایل به نظریه‌ای هستیم که بر طبق آن زنان با گفتگوهای نامربوط خود اغتشاش و بی‌نظمی ایجاد می‌کردند. شاید آیه ۳۵ دال بر همین مدعا باشد: «اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند...» در نتیجه، این حکم نبوت زنان را منع نمی‌کند، بلکه گفتگوهای نامربوط و زائد ایشان را، اما نمی‌دانیم این زنان چه نوع گفتگوی زائدی داشتند. به هر حال پولس اینگونه گفتگوها را منع می‌کند و به این منظور از تورات دلیل می‌آورد.

نتیجه‌گیری (۱۴: ۳۶– ۴۰)

گرچه در بعضی از ترجمه‌ها، آیه ۳۶ در کنار آیات ۳۴ و ۳۵ در یک پاراگراف قرار داده شده، اما محتوای آن با آیات ۳۷ و ۳۸ هماهنگتر به نظر می‌رسد و مقدمه‌ای را تشکیل می‌دهد برای دو نکته‌ای که به عنوان نتیجه‌گیری عنوان شده‌اند.

۱۴ : -۳۶ ۳۸ پولس طی پاسخی طولانی به نامه قرنتیان ثابت کرد که زبان‌ها ضابطه «روحانی بودن» نیستند. او بسیار روشن و منطقی به این مطلب پرداخت. مشکل قرنتیان این بود که کلیسا را در مفهوم بدن مسیح، درک نکرده بودند. پولس می‌کوشد به آنان بفهماند که آنچه در جمع مؤمنین صورت می‌گیرد، باید باعث بنای بدن گردد، زیرا آنچه بناکننده است، دوست داشتنی و منطبق بر محبت است. او بحث خود را با چند راهنمایی عملی در زمینه نظم خاتمه می‌دهد، زیرا نظم و انتظام سبب می‌شود عبادت برای بدن بناکننده‌تر گردد. حال در پایان بحث، پولس مستقیما به استدلال نامه ایشان حمله می‌کند. قرنتیان برخلاف ادعای خود، نه منشأ صدور کلام خدا و حقیقت می‌باشند و نه تنها کسانی هستند که از آن برخوردارند. این مفهوم آیه ۳۶ است. در آیات ۳۷ و ۳۸، پولس خطاب به شخص یا اشخاصی می‌نویسد که به قرنتیان تعلیم نادرست می‌دهند. گفته پولس کاملا مستقیم است. پولس می‌داند که روحانی (Pneumatikos) است (۲: ۱۵) و با قدرت روح‌القدس سخن می‌گوید (۲: ۱۶، ۷:۴۰ و اول تسالونیکیان ۲: ۱۳ و غلاطیان ۱: -۶ ۱۲). بنابراین اگر این معلمین نیز «روحانی» هستند، روح‌القدس باید در آنان به حقیقتی که پولس در فصل‌های -۱۲ ۱۴ بیان داشته است، شهادت دهد، اما اگر کسی «جاهل» است؛ یعنی به این نکته توجهی ندارد، به او توجهی نخواهد شد (رجوع شود به ترجمه جدید) یعنی کسی او را «روحانی» نخواهد پنداشت.

۱۴: -۳۹ ۴۰ در این آیات، پولس تعالیم خود را در این فصل به صورت خلاصه بیان کرده، چنین می‌گوید:
۱- نبوت را به غیرت بطلبید.
۲- از تکلم به زبان‌ها منع مکنید.
۳- همه چیز با نظم و ترتیب باشد. او تأکید می‌کند که: «از تکلم نمودن به زبان‌ها منع مکنید» زیرا می‌ترسد سخنانش موجب سؤتفاهم شود و زبان‌ها کلا کنار گذارده شوند.

درک پولس از زبان‌ها و نبوت

بحث در این زمینه کمی حساس و مشکل است، زیرا همگی ما به این گرایش داریم که تجربه خود را در تفسیر متن کتاب مقدس دخالت دهیم. در ضمن، زبان‌ها و نبوت موضوع‌هایی هستند که بسیار مورد بحث قرار گرفته‌اند. ما در اینجا نکاتی را بیان خواهیم کرد که از تأویل متن نشأت می‌گیرند.

عطای نبوت

درباره این عطا می‌توان چند نکته روشن و بدیهی را عنوان کرد. به طور مثال، نبوت سخنانی است مفهوم. در نتیجه در جمع بر زبان‌ها برتری دارد. نبوت، خطاب به انسان‌هاست. محتوای نبوت ایمانداران را بنا می‌کند و بی‌ایمانان را ملزم، اما نکات قابل توجه دیگری نیز در این مورد وجود دارد.

۱- شکی نیست که پولس این عطا را عمل خارق‌العاده روح‌القدس در ایماندار می‌داند. به همین دلیل، نبوت با موعظه آماده شده برابر و همسان نیست. نبوت سخنانی است الهامی با حالتی آنی. این نکات را از کل استدلال و خصوصا از آیات ۱۴: ۲۹- ۳۳ می‌توان استنباط کرد.

۲- گرچه نبوت تحت الهام روح‌القدس انجام می‌شود، اما نباید با حالت خلسه و هیجان و تشویش صورت بگیرد. ارواح انبیا باید مطیع انبیا باشد. این مطلب از آیات ۱۴: ۱۴- ۱۵و ۳۲ مشخص است. پولس به کار روح‌القدس در زندگی خود با اصطلاح «روح من» اشاره می‌کند (۱۴: ۱۴- ۱۵). همانطور که به هنگام تأویل اشاره شد، منظور این نیست که پولس صاحب روح‌القدس است. منظور این است که سخنان نبی، گرچه تحت الهام روح‌القدس بیان می‌شود، اما به هر حال تحت کنترل شخص نبی قرار دارد. در ضمن از آیات ۱۴: ۲۹- ۳۳ درک می‌کنیم که «نبوت‌ها» نمی‌بایست طولانی باشند.

۳- پولس نبوت را پیشگویی نمی‌دانست، گرچه دلیلی برای رد این احتمال هم وجود ندارد. به نظر پولس نبوت کلامی است خطاب به جماعت به منظور «بنا و نصیحت و تسلی» ایشان (۱۴: ۳). در این آیه، کلمه نصیحت را تشویق نیز می‌توان ترجمه کرد و به احتمال قوی معنی آن همین است.

به این ترتیب، همه ایمانداران می‌توانند از طریق نبوت در خدمت به کلیسا سهیم شوند تا «همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند» اما الزامی نیست که هر آنچه گفته می‌شود «از جانب خدا» باشد. به همین دلیل، نبوت باید به نوبت و تک تک بیان شود و سپس توسط جماعت ارزیابی گردد (تمیز داده شود). شاید آیه ۱۲: ۳ ضابطه‌ای برای همین کار باشد.

عطای زبان‌ها

تقریبا شکی نیست که پولس عطای زبان‌ها را مانند نبوت، تجلی خارق‌العاده روح‌القدس می‌دانست، اما نمی‌دانیم که آیا او این زبان‌ها را زبان‌های خارجی (غیرقانونی) می‌دانست یا نه. برخی از مفسرین بر این باورند که منظور زبان‌های خارجی بوده، زیرا کلمه یونانی Glossa اغلب به همین معنی به کار رفته است، اما پولس در آیات ۱۴: ۱۰- ۱۱ وقتی به زبان‌های خارجی اشاره می‌کند، از این کلمه بهره نمی‌گیرد. در ضمن، نمی‌توان مطمئن بود که آیا او این زبان‌ها را زبان فرشتگان می‌دانست یا نه (۱۳: ۱). البته موضع و دیدگاه قرنتیان چنین بود، اما این مسأله برای پولس مهم نبود. او می‌دانست که زبان‌ها الهام روح‌القدس است و شخص به کمک روح‌القدس با خدا به اسرار تکلم می‌کند (۱۴: ۲)، اما خود گوینده آن را نمی‌فهمد (۱۴: ۱۴).

نکته مهم در اینجا این است که پولس زبان‌ها را وسیله‌ای فقط برای سخن گفتن با خدا می‌داند. این امر از آیات ۱۴: ۲ و ۱۴- ۱۶و ۲۸ آشکار است. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که: «وقتی زبانی ترجمه می‌شود، آیا با نبوت برابر می‌گردد؟» بارت به این سؤال جواب مثبت می‌دهد و معتقد است که زبان‌ها وقتی ترجمه شوند به نبوت تبدیل می‌گردند، اما همانگونه که به هنگام تأویل بیان داشتیم، متن رساله چنین تعلیمی نمی‌دهد. تنها کاری که ترجمه انجام می‌دهد این است که زبان‌ها را مفهوم و قابل درک می‌سازد و قابل درک بودن به این معنا نیست که پیام زبان‌ها متوجه

و خطاب به انسان‌ها می‌گردد. معنای آن فقط این است که محتوای زبان‌ها؛ یعنی «اسرار» یا دعا یا شکرگزاری، برای همه قابل فهم می‌شود. این توضیح به نظر موجه‌تر است، اما باز جای بحث و اظهارنظر باقی است و بالاخره باید توجه داشت که پولس زبان‌ها را در جمع منع نمی‌کند به شرط آنکه ترجمه شود، اما روشن است که او زبان‌ها را عطایی می‌داند که فایده‌اش در عبادت شخصی بیشتر از عبادت جمعی است.

چند تعبیر روحانی

به دست دادن تعبیر (Hermemeutics) برای این بخش از رساله قرنتیان بسیار دشوار است و علت آن نیز وجود اختلاف نظر بسیار میان کلیساهای مختلف در زمینه مسأله تکلم به زبان‌هاست. این نکته باید تذکر داده شود که هیچ دلیل تأویلی و تعبیری وجود ندارد که کاربرد زبان‌ها را فقط به قرن اول محدود کند. اگر چنین کاری صورت گیرد، طبیعتا مشکلاتی پیش خواهد آمد. به عنوان مثال، بعضی از کلیساهایی که زبان‌ها و نبوت را در کلیسا نادیده می‌گیرند، بر سکوت زنان در کلیسا تأکید می‌کنند. اگر زبان‌ها و نبوت را برای قرن اول تعبیر کنیم، طبیعی است که سکوت زنان را نیز برای همان دوره بدانیم. پذیرش زبان‌ها برای زمان حال یک چیز است و درک صحیح متن این فصل‌ها چیزی دیگری است. چهارچوب تاریخی اصلی این فصل‌ها، عبادت گروهی کلیساست. به هنگام تأویل متن گفتیم که گرچه امروزه نیز پرستش کلیسایی داریم، اما این پرستش شباهت بسیار کمی با جلسات کلیسای قرن اول دارد. در اینجا دو سؤال پیش می‌آید:

۱- آیا لازم است روش عبادت را آنطور که در اول قرنتیان ۱۴: ۲۶ آمده، امروز نیز پیاده کنیم؟

۲- فقط باید اصولی را که از این فصل‌ها استنتاج می‌شود، در روش عبادت کلیسایی امروزمان به کار گیریم؟

در زمینه این مسایل، دستیابی به توافق تعبیری دشوار است، به دو دلیل: اول آنکه در روزگار ما مراسم عبادتی کلیساها بسیار گوناگون و متنوع است. دوم آنکه سنن عبادت بسیار محکم‌تر از مواضع تعلیمی حفظ شده‌اند. بنابراین به ذکر دو نکته به عنوان توصیه اکتفا می‌کنیم:

۱- در پاسخ به این سؤال دوگانه که آیا باید روش عبادت قرن اول را در پیش گرفت یا فقط اصول آن را شیوه امروزی اطلاق داد، باید گفت که هر دو می‌تواند مناسب باشد. پیروی از روش قرن اول، بسیار دشوار است، زیرا ما چیزی جز اشارات ضمنی آیه ۱۴: ۲۶ را در دست نداریم، اما با این حال، یک نکته مهم را می‌دانیم و آن اینکه در کلیسای اولیه لااقل یک فرصت وجود داشت تا همه ایمانداران فعالانه در پرستش شرکت کنند. این جلسه عبادتی ظاهرا شکل مشخص و از پیش تعیین شده‌ای نداشت. رهبر جلسه نیز روح‌القدس بود، نه یک «شبان.» شاید پیروی از چنین روش و الگویی، همان فایده‌ای را که برای کلیسای اولیه داشت، برای ما نیز داشته باشد. این فایده این است که تمام بدن از طریق سهیم بودن همه اعضا بنا می‌شود. چنین اقدامی مستلزم بازآموزی مؤمنین و باز بودن همه برای روح‌القدس می‌باشد. خصوصا لازم خواهد بود رهبران کلیسا موضوع شراکت مؤمنین در خدمت را بپذیرند. چنین عبادتی نیروی عظیمی برای حیات جدید بدن مسیح به همراه خواهد آورد. شاید پیگیری چنین روشی ارزشمند باشد.

۲- اصول مربوط به تنوع، قابل درک بودن، بنا و شرکت فعالانه مؤمنین در پرستش نیز می‌تواند از راه‌های گوناگون در مراسم عبادتی همه کلیساها، چه سنتی و چه آزاد، اعمال گردد، اما لازمه چنین کاری توجه به گفته‌های کلام در این زمینه و دعا برای یافتن راه‌های اعمال آنها می‌باشد.

یک سخن شخصی از نویسنده کتاب

مطالعه ما در زمینه رساله اول قرنتیان در اینجا به پایان رسید. فصل بعدی به بررسی کلی رساله دوم قرنتیان اختصاص دارد و روش آن با آنچه که تا به حال انجام داده‌ایم بسیار متفاوت می‌باشد، بنابراین از فرصت استفاده می‌کنم تا چند کلمه به صورت شخصی به خوانندگان بگویم.

۱- همانطور که در خلال درس اول اشاره کردیم، هدف ما این بود که گفته‌های پولس را درک کنیم، زیرا کلام خدا «در طول تاریخ از طریق سخنان انسان‌ها» عطا شده است. تأویل و تفسیر مستلزم کشف «سخنان انسان‌ها» است، اما در ضمن این کار نباید فراموش کنیم که کتاب مقدس پیش از هر چیز کلام خداست. گرچه می‌گوییم: «پولس چنین می‌گوید» اما در واقع این خداست که از طریق او سخن می‌گوید. خدا به زبان خادمین خود سخن می‌گوید. بنابراین با

بخش پنجم: دوم قرنتیان

فصل پانزدهم: رساله دوم پولس به قرنتیان

در تمام فصول قبل ما نه فقط رساله اول قرنتیان را تفسیر و بررسی کردیم، بلکه روشی به دست دادیم که به کمک آن بتوان بقیه رسالات و نیز تا حدی سایر کتب کتاب مقدس را بررسی و تفسیر کرد. به همین دلیل بررسی رساله دوم قرنتیان را به عهده خوانندگان گرامی می‌گذاریم تا به کمک این روش به این کار مفید مبادرت ورزند. به گفته بارت، رساله دوم قرنتیان مشکل‌ترین کتاب، کتاب مقدس می‌باشد. این رساله، شخصی‌ترین نوشته پولس است. در این رساله، جنبه انسانی شخصیت پولس و نظر او را درباره خدمت خود می‌یابیم. در اینجاست که می‌بینیم پولس چه درس بزرگی آموخت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می‌گردد» (۱۲: ۹). اگر ما نیز این درس را از پولس بیاموزیم، نگرش ما درباره زندگی مسیحی و خدمت خدا مانند او دگرگون خواهد شد.

مقدمه‌ای بر رساله دوم قرنتیان

در فصل اول یادآور شدیم که نخستین قدم برای تفسیر رساله بازسازی زمینه تاریخی آن است؛ یعنی باید اطلاعاتی تاریخی درمورد شهر قرنتس، تاریخ و فرهنگ و مردم آن به دست آورد. ما این کار را برای رساله اول انجام دادیم. همان اطلاعات درمورد رساله دوم نیز صادق است. قدم بعدی آن است که موجبات نگارش رساله را بیابیم؛ یعنی کشف کنیم چه شرایط و موقعیتی «موجب» نوشته شدن نامه گردید. قدم‌های بعدی، شامل پیدا کردن خط فکری و استدلال رساله و مسایل و مشکلات متن می‌باشد. در آخر نیز تعبیر متن اهمیت دارد. حال، ما در اینجا به کشف موجبات نگارش نامه خواهیم پرداخت.

موجبات نگارش رساله دوم

بعضی از مطالب موجود در رساله دوم، دنباله مطالب رساله اول می‌باشد، بعضی دیگر نیز کاملا جدید است. مهم‌ترین جنبه رساله دوم، رابطه شخصی پولس با کلیسای قرنتس است. در فصل‌های اولیه رساله، احساس می‌کنیم که روابط او با این کلیسا بعد از یک رشته مسایل غم‌انگیز بهبود یافته است، اما در چهارچوب بعدی مشکلات باز سر برمی‌آورند. برای درک این نکات و پی بردن به شرایطی که موجب نگارش رساله دوم شد، لازم است چگونگی روابط پولس با کلیسای قرنتس را در دوره زمانی واقع میان رساله اول و دوم بازسازی کنیم.

برای دستیابی به این مقصود، ابتدا باید به رساله اول مراجعه کرد. از این رساله متوجه می‌شویم که پولس برنامه‌هایی برای سفر به قرنتس در نظر داشت. این برنامه‌ها را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- او در نظر داشت تیموتاؤس را به آنجا بفرستد (رساله اول قرنتیان ۴: ۱۷)، اما بعدا گویا در این مورد تردید کرد (۱۶: ۱۰).
- او در نظر داشت از راه مکادونیه به قرنتس برود و مدتی طولانی در آنجا بماند (۱۶: ۵– ۷). این سفر قرار بود بعد از عید پنطیکاست صورت گیرد؛ یعنی در بهار (۱۶: ۸).
- این سفر لااقل سه علت داشت:

۱– دادن تعلیم بیشتر (۱۱: ۳۴).
۲– تأدیب متکبران (۴: ۱۸).
۳– تحویل گرفتن هدایا (۱۶: ۲– ۴).

با در نظر داشتن نکات فوق، وقتی رساله دوم را به دقت مطالعه می‌کنیم، متوجه مسایلی می‌شویم که بررسی آنها برای بازسازی شرایط و موجبات نگارش این رساله اهمیت دارد. این مسایل فهرست‌وار عبارتند از:

۱– سفرهای پولس به قرنتس
۲– نامه‌های پولس به قرنتیان

۳- سفر تیطس به قرنتس
۴- جمع‌آوری هدایا و اعانات
۵- مخالفین پولس.

حال به بررسی هر یک از موارد فوق خواهیم پرداخت (به جز مورد چهارم). سپس تمام این موارد را کنار یکدیگر قرار خواهیم داد تا بتوانیم شرایط و عللی را که موجب شد پولس این رساله را بنویسد، بازسازی کنیم.

سفرهای پولس به قرنتس

در رساله دوم ۱۲: ۱۴، ۱۳: ۱، پولس سفر بعدی خود به قرنتس را «سفر سوم» می‌نامد. در رساله اول هیچ اشاره‌ای نشده به اینکه پولس، بعد از سفر اولش که طی آن کلیسا تأسیس شد، سفر دیگری به قرنتس کرده باشد. بنابراین در فاصله زمانی میان نگارش رساله اول و دوم، او حتما سفر دومی به قرنتس داشته است. این باید همان سفر «محزون‌کننده‌ای» باشد که در رساله دوم ۲: ۱- ۲ به آن اشاره رفته است، اما چرا این سفر محزون‌کننده (یا دردناک) بود؟ در رساله دوم، دو اشاره به علت این حزن وجود دارد.

۱- تغییر برنامه سفر پولس: پولس در رساله اول ۱۶: ۳- ۹ اعلام داشت که قصد دارد به قرنتس سفر کند. طبق این آیات پولس در نظر داشت از افسس راهی مکادونیه شود و از آنجا به قرنتس برود و از قرنتس عازم اورشلیم شود (برنامه اول)، اما گویا پولس برنامه خود را تغییر داد، چون در رساله دوم، او همین برنامه را به گونه‌ای دیگر بیان می‌دارد. مطابق رساله دوم آیات ۱: ۱۵و ۱۶، پولس قصد داشت به قرنتس برود و از آنجا عازم مکادونیه شود، سپس از مکادونیه به قرنتس بازگردد و از آنجا به اورشلیم برود (برنامه دوم).

اما پولس یک بار دیگر برنامه خود را تغییر می‌دهد. او نه برنامه اول را اجرا می‌کند و نه برنامه دوم را. با مطالعه رساله دوم، آیات ۱: ۸- ۹، ۱: ۲۳- ۲۴، ۲: ۱، ۲: ۱۲- ۱۳، ۷: ۵- ۷ متوجه می‌شویم که پولس به قرنتس رفت، اما شاید به طور غیرمنتظره. نتیجه این سفر گویا بسیار بد بود (۱: ۲۳- ۲۴، ۲: ۲، ۲: ۵- ۱۱، ۷: ۱۲). از این رو پولس عازم مکادونیه شد (مطابق برنامه دوم)، اما به جای آنکه مطابق این برنامه به قرنتس بازگردد به افسس مراجعت کرد. پس از مدتی اقامت در افسس (۱: ۸- ۱۱)، رهسپار مکادونیه شد و قصد داشت از آنجا به قرنتس برود (۱۲: ۱۴، ۱۳: ۱). به همین دلیل نامه‌ای برای ایشان فرستاد؛ یعنی همین رساله دوم را. از آنجا که پولس در نظر داشت برای بار سوم به قرنتس برود، چرا دیگر نامه نوشت؟ پیش از پاسخگویی به این نکته، باید چند موضوع دیگر را بررسی کنیم.

۲- علت سفر محزون‌کننده: در رساله دوم ۱: ۲۳ پولس می‌فرماید: «... برای شفقت بر شما تا به حال به قرنتس نیامدم.» این آیه در ترجمه جدید روشن‌تر بیان شده است: «... از آمدن به قرنتس به این دلیل خودداری کردم که مبادا مزاحم شما شوم.» چرا پولس چنین احساسی داشت؟ چه عاملی باعث حزن در سفر دوم شده بود؟ معمولا تصور می‌شود که آیات ۲: ۵- ۱۱ به مرد زناکار مربوط به رساله اول قرنتیان ۵: ۱- ۱۱ اشاره می‌کند. در متن رساله هیچ اشاره و دلیلی برای این عقیده وجود ندارد. پولس در آیات ۲: ۱- ۴ درباره حزن (رنجش، ترجمه جدید) صحبت می‌کند. از آیات ۱و ۵ کاملا واضح است که شخصی که محزون شده و رنجیده، پولس است. احتمالا تمام اشارات و تأکیداتی که بر مسأله اقتدار رسالت پولس در هر دو رساله شده، مربوط به همین موضوعی است که باعث حزن و رنجش پولس شده است.

نامه‌های پولس به قرنتیان

از رساله اول ۵: ۹ مشخص است که رساله اول قرنتیان، دومین نامه پولس به ایشان بوده است. در رساله دوم ۲: ۳- ۴ باز پولس به یک نامه اشاره می‌کند. این نامه همان رساله اول نیست. برای اثبات این ادعا، سه دلیل وجود دارد: اول آنکه نامه مزبور (که ما آن را نامه سوم می‌خوانیم) با «حزن و دلتنگی سخت و با اشکهای بسیار» نوشته شد (۲: ۳- ۴). پولس این نامه را ننوشت تا ایشان را محزون سازد (۲: ۴)، اما عملا موجب حزن و غم ایشان شد (۷: ۸). رساله اول دارای چنین خصوصیت و حالتی نیست. دلیل دوم آنکه در هر دو موردی که پولس به علت نوشتن نامه سوم اشاره می‌کند، به کسی که «باعث غم شد» (۲: ۵) یا به «ظالم» (۷: ۱۲) نیز اشاره می‌نماید. در آیه ۲: ۹ به وضوح آمده که علت نوشتن آن نامه، همین شخص بوده است. باز روشن است که رساله اول، به چنین علتی نوشته نشده است.

دلیل سوم آنکه از فصل‌های ۷و ۸ رساله دوم مشخص است که این نامه حزن‌آلود را تیطس به قرنتس برد، اما در رساله اول اصلا اسمی از تیطس برده نشده و معلوم نیست که به هنگام نوشته شدن رساله اول او با پولس بوده باشد. علت نوشتن نامه سوم؛ یعنی نامه محزون‌کننده، روشن به نظر می‌رسد. پولس برنامه دوم سفر خود را تغییر داد و از مکادونیه به قرنتس بازگشت، زیرا فکر می‌کرد حضورش در قرنتس باعث حزن و غم خواهد شد (۱: ۲۳– ۲: ۴). پس تصمیم گرفت به جای رفتن به قرنتس، نامه‌ای برای ایشان بفرستد. هدف او از این نامه این بود که بداند کلیسا «در این امر» چه دیدگاهی دارد (۷: ۱۱). پس این نامه حزن‌آلود را نوشت و آن را به دست تیطس فرستاد با این ایمان که عدالت پیروز خواهد شد.

سفر تیطس به قرنتس

نام تیطس برای اولین بار در رساله دوم در آیه ۲: ۱۳ آمده است. در آیات ۷: ۶– ۱۶ اطلاعات کامل‌تری درباره او داده شده که به صورت زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱– زمانی که پولس رساله دوم را می‌نوشت، تیطس مأموریتی در قرنتس انجام داده و بازگشته بود. مأموریت تیطس در قرنتس دو هدف داشت: ۱– بردن نامه «محزون‌کننده» ۲– دریافت هدایت (۸: ۶). پولس ترتیبی داده بود که پیش از سفر سومش به قرنتس، تیطس را ببیند. پولس نگران این دیدار بود (۲: ۳– ۱۲، ۷: ۵– ۷). این نگرانی شاید تا حدی به علت سلامتی تیطس بوده باشد، اما علت اصلی گزارشی بود که قرار بود تیطس از وضع قرنتیان بدهد. پولس نمی‌دانست این گزارش خوب خواهد بود یا بد.

۲– پولس در مکادونیه تیطس را یافت و گزارش او را در چند مورد دریافت داشت. نخست، نامه «محزون‌کننده» پولس کار خود را انجام داده بود و کلیسا توبه کرده بود. مورد دوم آنکه قرنتیان مشتاق پولس بودند (۷: ۷و ۱۱) و «ثابت کردند که در این امر مبرا هستند» (۷: ۱۱).

۳– ایشان آماده بودند که عدالت را اجرا کنند (۷: ۱۱)، اما گویا در این زمینه افراط کرده بودند (۲: ۵– ۶). به هر حال «روح تیطس از جمیع ایشان آرامی یافته بود» (۷: ۱۳– ۱۶).

۴– ظاهرا او جمع‌آوری هدایا را آغاز کرده بود، اما کار به اتمام نرسیده بود.

۵– اشاره‌ای که در آیه ۱۲: ۱۸ به تیطس شده، مشکلات زیادی به وجود می‌آورد. این آیه گرچه مشابه آیات ۸: ۶ و ۱۸ می‌باشد، اما در آن پولس درباره سفر مذکور در این آیات، فعل را در زمان گذشته به کار می‌برد. در این مورد بعدا توضیح خواهیم داد.

مخالفین پولس

اکنون به دشوارترین موضوع رساله می‌رسیم. در نقطه‌ای از زمان، افرادی کلیسا را تحت سلطه گرفتند که خود را «رسول» معرفی می‌کردند. پولس ایشان را «بزرگترین رسولان» می‌خواند. در یونانی، این اصطلاح به صورت «رسولان برتر» یا «سوپر رسول» به کار رفته و در ترجمه جدید فارسی نیز «رسولان عالی مقام» به صورت کنایه آمده است. ظاهرا این عده به شدت به پولس حمله کرده بودند. ایشان پولس را متهم به «دورویی» کرده بودند، زیرا می‌گفتند حضورا در میان قرنتیان آرام و ملایم است، اما در غیاب در نامه‌ها زورآور (۱۰: ۱– ۱۱). در ضمن با اشاره به مسأله حمایت مالی، مجددا اقتدار رسالت پولس را مورد سؤال قرار داده بودند (۱۱: ۷– ۱۲، ۱۲: ۱۳).

در بخش‌های اولیه رساله دوم به حضور این افراد اشاره شده است (۲: ۱۷، ۳: ۱)، اما در فصل‌های ۱۰– ۱۳ مسأله بعد بسیار گسترده‌ای می‌یابد. چرا پولس طی ۹ فصل خویشتنداری می‌کند، اما ناگهان در پایان رساله به شدیدترین لحن ممکن به این مخالفین می‌تازد؟ در ضمن، حضور این افراد چه رابطه‌ای با سفر و نامه محزون‌کننده پولس و «مبرا بودن قرنتیان در این امر» دارد؟ این سؤالات باعث اشکال در درک موجبات نگارش رساله دوم می‌گردد.

بازسازی موجبات نگارش

حال با توجه به تمام نکات یاد شده موجبات نگارش رساله دوم را صورت ذیل جمع‌بندی می‌کنیم:

۱- برنامه اصلی پولس این بود که از راه مکادونیه به قرنتس برود (رساله اول قرنتیان ۱۶: ۱- ۹). هدف این سفر به احتمال قوی دریافت هدایا و اعانات جمع‌آوری شده بود. پولس علت طرح این برنامه را امکان گذراندن مدت طولانی‌تری در قرنتس بیان می‌دارد.

۲- پولس به عللی که بر ما ناشناخته است، این برنامه را تغییر داد و بر آن شد تا در راه مکادونیه توقفی کوتاه در قرنتس داشته باشد تا «برکاتی مضاعف» به ایشان برساند (یعنی دو بار ایشان را ملاقات کند، یک بار بر سر راه مکادونیه و بار دوم در راه بازگشت از مکادونیه (۱: ۱۵). هدف از توقف اول در قرنتس (در راه مکادونیه)، دریافت اعانات نبود، بلکه شاید پولس می‌خواست بعضی از برادران قرنتسی او را همراهی کنند (رساله اول قرنتیان ۱۶: ۳- ۴). در هر حال این فرصتی بود تا کلیسای قرنتس احتیاجات پولس را برآورده سازند، کاری که هیچگاه نکرده بودند.

۳- اما وقتی به قرنتس رسید، متوجه شد که اوضاع علیه او تغییر کرده است. عده‌ای در کلیسا او را مورد اهانت قرار دادند (۲: ۵، ۷: ۱۲). ممکن است علت این امر تغییر برنامه سفر او بوده باشد، اما به احتمال قوی به علت نفوذ همان «رسولان برتر» بود. در هر حال، کلیسا از پولس پشتیبانی نکرد و پولس همانطور که غیرمنتظره آمده بود، غیرمنتظره نیز رفت. این سفر بسیار دردناک و حزن‌انگیز بود. به همین جهت پولس تصمیم گرفت برنامه مذکور در ۱: ۱۵ را تغییر دهد. او در آیات ۱: ۱۲- ۲: ۴ می‌کوشد همین تغییر را توجیه کند.

۴- او احتمالا به مکادونیه رفت، اما هدایا و اعانات ایشان را در این سفر جمع‌آوری نکرد. از آنجا او به افسس بازگشت، گرچه چنین برنامه‌ای نداشت. او اکنون با دو مسأله مواجه بود: «اول، اصلاح کلیسای قرنتس و دوم پیگیری برنامه جمع‌آوری هدایا و اعانات و بردن آن به اورشلیم.» او برای اصلاح کلیسای قرنتس، نامه‌ای شدیداللحن نوشت و به دست تیطس فرستاد. برای جمع‌آوری اعانات نیز بر آن شد تا طبق برنامه اول، نخست به مکادونیه برود و از آنجا به قرنتس و از قرنتس به اورشلیم، اما انجام سفر به قرنتس تا حد زیادی بستگی داشت به گزارشی که قرار بود تیطس از وضع قرنتس به پولس در تروآس بدهد (۲: ۱۳و ۱۴).

۵- در این میان پولس در افسس با مشکلات بسیار رو به رو شد (۱: ۸- ۱۱) که احتمالا سفر پولس را به تروآس به تعویق انداخت و موجب نگرانی و «ناآرامی پولس گردید، چون تیطس را نیافت» (۲: ۱۳). بنابراین رهسپار مکادونیه شد و اعانات ایشان را دریافت کرد و همراه برادران آنجا به راه افتاد (۸: ۱- ۷، ۹: ۱- ۴). در این ضمن، تیطس با خبرهای خوش از راه رسید. مشکل اول یعنی اصلاح کلیسای قرنتس حل شده بود، اما مسأله جمع‌آوری اعانات هنوز مطرح بود.

۶- اما درباره جمع‌آوری اعانات و هدایا ما وارد بحث نخواهیم شد و بررسی آن را به عهده خوانندگان و دانشجویان عزیز می‌گذاریم. این بررسی باید شامل علت نگارش فصل‌های ۱- ۹ و علت دوم سفر تیطس به قرنتس گردد.

۷- در فصل ۱۰ رساله دوم، ناگهان لحن سخن پولس تغییر می‌کند و در ضمن پولس به سفر تیطس با فعلی در زمان گذشته اشاره می‌کند (۱۲: ۱۸). برای یافتن علت این تغییر، نظریه‌ای کاملا فرضی ارائه می‌دهیم. تیطس پس از آنکه در تروآس با پولس ملاقات کرد، مجددا به قرنتس بازگشت و رساله دوم فصل‌های ۱- ۹ (نامه چهارم پولس به قرنتیان) را همراه برد. وقتی به قرنتس رسید «رسولان برتر» کاملا بر آنجا مسلط شده بودند. بنابراین تیطس مستقیم به مکادونیه نزد پولس بازگشت تا تغییر اوضاع را به اطلاع او برساند. پولس در جواب، نامه دیگری نوشت (دوم قرنتیان فصل‌های ۱۰- ۱۳). هدف این نامه روشن است. او شدیدا از رسالت خود دفاع می‌کند و این «رسولان برتر» را خادمین شیطان می‌خواند که «به عیسی دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم» وعظ می‌کنند. بعدها وقتی شروع به نسخه‌برداری از رسالات پولس کردند تا به کلیساهای دیگر بفرستند، رساله‌های چهارم و پنجم را یکجا رونویسی کردند. چنین کاری طبیعی بود، زیرا این دو رساله از نظر زمان نگارش و محتوا بسیار به یکدیگر نزدیکند. به این ترتیب بود که رساله دوم قرنتیان به وجود آمد.

مطالب فوق را می‌توان چنین خلاصه کرد. پولس قصد داشت برای بار سوم به قرنتس سفر کند، اما قبل از آغاز سفر، مایل بود دو کار انجام شود:
۱- می‌بایست به قرنتیان توضیح دهد که چرا بعد از سفر دومش به قرنتس از مکادونیه به قرنتس بازنگشته است.
۲- هدایا و اعانات می‌بایست قبل از رسیدن او جمع‌آوری شده باشد، اما درست در همین زمان موضوع سومی مطرح شد. «رسولان برتر» بر کلیسا حاکم شده بودند. به همین جهت، پولس نامه‌ای می‌نویسد تا ماهیت ایشان را برملا سازد. او می‌گوید: «علت نوشتن این چیزها در وقتی که هنوز از شما دور هستم این است که وقتی به آنجا برسم، مجبور نباشم با شما با خشونت رفتار کنم، زیرا هر قدرت و اختیاری که خداوند به من بخشیده است، برای بنا کردن بود نه برای خراب کردن» (۱۳: ۱۰ ترجمه جدید).

نگاهی کلی به رساله دوم قرنتیان

رساله دوم قرنتیان را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. فصل‌های ۱- ۷ (یا لااقل بخشی از آن) درباره تغییر برنامه سفر پولس بحث می‌کند. فصل‌های ۸ و ۹ در خصوص جمع‌آوری اعانات و هدایا می‌باشد. فصل‌های ۱۰- ۱۳ نیز شامل دفاع پولس و محکوم ساختن رسولان دروغین می‌باشد. از آنجا که بررسی فصل‌های ۸ و ۹ به عهده دانشجویان گذاشته شده، ما در اینجا فقط به بررسی محتوای دو بخش دیگر می‌پردازیم، اما پیش از آغاز بررسی، تذکر یک نکته لازم است. اگر متن رساله را به دقت بخوانیم، متوجه شباهت آیات ۲: ۱۳، ۷: ۵ خواهیم شد. در واقع باید گفت که این دو آیه ادامه یک موضوع واحد را نشان می‌دهند، طوری که می‌توان به راحتی بخش میانی را یعنی بخشی را که از ۲: ۱۴ شروع و به ۷: ۴ خاتمه می‌یابد، از متن رساله خارج کنیم. در این صورت متن ما به این صورت درخواهد آمد: «در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده به مکادونیه آمدم، چون به مکادونیه رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت...» (۲: ۱۳، ۷: ۵). در بخش ۲: ۱۴- ۷: ۴ هیچ اشاره‌ای به برنامه سفر پولس یا رابطه او با کلیسا نشده است. بنابراین می‌توان آن را بخشی جداگانه انگاشت.

بسیاری از محققین کتاب مقدس بر این عقیده‌اند که بخش ۲: ۱۴- ۷: ۴ جزئی از نامه دیگر پولس به قرنتیان است که همان ناسخی که فصل‌های ۱- ۹ و ۱۰- ۱۳ را کنار هم گذاشت، این بخش را نیز جزو رساله دوم قرار داد، اما سؤالاتی که اینجا مطرح می‌شوند این است که این ناسخ به چه علت چنین کاری کرد. چرا می‌بایست چنین بخش طولانی را در چنین محل غیرمنطقی قرار داده باشد؟ از آنجا که برای این سؤالات پاسخ قانع‌کننده‌ای وجود ندارد، باید پذیرفت که این بخش گریز و انحرافی است از موضوع اصلی، از جانب پولس. پذیرفتن این انحراف منطقی به نظر می‌رسد، زیرا پولس در آیات ۲: ۱۲- ۱۳ نگرانی و ناآرامی خود را از نیافتن تیطس ابراز می‌دارد. خاطره این تجربه تلخ لحظه‌ای او را به یاد ظفری که در مسیح، علی رغم این مشکلات داشت می‌اندازد، اما این تجدید خاطره و در نتیجه انحراف از موضوع اصلی، سبب پدید آمدن سطوری پرشکوه در نوشته‌های پولس گردید که منعکس‌کننده درک او از خدمت رسالت می‌باشد. حال بررسی محتوای بخش‌های مختلف رساله می‌پردازیم.

شرح فعالیت‌های پولس (۱: ۱- ۲: ۱۳، ۷: ۵- ۱۶)

در این بخش پولس مایل است شرحی از فعالیت‌های اخیر خود که بر رابطه او با قرنتیان اثر گذاشته بود، بدهد. به هنگام تأویل متن، توجه به این سه نکته مفید است:

۱- از متن رساله مشخص است که او می‌کوشد درمورد خود توضیح دهد. بخصوص او مایل است صداقت و درستی خود را در این زمینه ثابت کند. او بارها به صداقت و اخلاص خود اشاره می‌کند (۱: ۱۲- ۱۳، ۱۷- ۱۹) و خدا را بر آن شاهد می‌گیرد (۱: ۱۸- ۲۳).

۲- توضیحات پولس، علی رغم نکات مختلفی که بیان می‌دارد، اساسا به ترتیب وقوع وقایع اشاره دارد. او ابتدا به اقامت اخیرش در افسس اشاره می‌کند (۱: ۸- ۱۱). سپس توضیح می‌دهد که چرا به جای اینکه به قرنتس بازگردد، به افسس مراجعت کرد (۱: ۱۲- ۲: ۲). آنگاه شرح می‌دهد که چرا به جای رفتن به قرنتس، نامه نوشت (۲: ۳- ۴). پس از آن، با اشاره به سفر و نامه محزون‌کننده خود از فرصت سود می‌جوید تا آن «کسی را که باعث غم شد» عفو کند (۲: ۵- ۱۱). در آیات ۲: ۱۲- ۱۳ بار دیگر به وقایع اشاره می‌کند و علت توقف خود در مکادونیه را توضیح می‌دهد. سپس درباره وضع فعلی سخن می‌گوید؛ یعنی درباره بازگشت تیطس همراه با گزارش مثبت، تسلی یافتن

خود، ارزش «غمی که برای خداست» و قدردانی از تیطس. کاملا روشن است که پاراگراف آخر (۷: ۵- ۱۶) مقدمه‌ای است برای موضوع سفر مجدد و آتی تیطس به قرنتس.

۳- در طول این آیات، پولس چند نکته الهیاتی مهم بیان می‌دارد (۱: ۹- ۱۱، ۱: ۲۰- ۲۲، ۲: ۱۰- ۱۱، ۷: ۹- ۱۰) اما همه اینها به نوعی برای تأکید بر دو نکته فوق عنوان شده‌اند.

توضیح درباره خدمت رسالت (۲: ۱۴– ۷: ۴)

این بخش با چند تمثیل در زمینه جایگاه پولس در خدمت آغاز می‌شود و این سؤال را مطرح می‌کند: «برای این امور کیست که کافی باشد؟» (۲: ۱۶). در پایان این بخش نیز پولس از قرنتیان صمیمانه می‌خواهد تا او را کاملا بپذیرند (۶: ۱۱- ۱۳، ۷: ۲- ۴)، اما در خلال این بخش پایانی، ایشان را نصیحت و تشویق کرده که به مقام خود به عنوان هیکل خدا توجه داشته باشند (۶: ۱۴- ۷: ۱). شاید مشکل قربانی‌های بت‌ها و بتکده‌ها هنوز مطرح بوده است. میان سؤال واقع در ابتدای بخش و نصیحت و تشویق پایانی او، پولس به شرح زیبایی در زمینه خدمت رسالت می‌پردازد. این شرح مبتنی بر درک پولس از انجیل به عنوان عهد جدید خدا از طریق روح‌القدس می‌باشد. الهیات صلیب که در رساله اول ۴: ۸- ۱۳ با فصاحت شرح داده شده، در اینجا نیز منعکس است. همه نکات با دید معادشناختی بازگو شده است. «خزینه» ضعیف و خاکی است و در چهارچوب «صلیب» قرار دارد، اما پیام آن مصالحه فیض‌آمیز الهی است.

اما چرا پولس اینچنین طولانی از موضوع اصلی منحرف می‌شود؟ پاسخ آن روشن است. اولا روح‌القدس او را هدایت کرد و ثانیا او نیاز می‌دید درمورد خدمت رسالت توضیح بیشتری به قرنتیان بدهد، زیرا ایشان هرگز دیدگاه پولس را در این زمینه نپذیرفته بودند. در اینجا پولس فرصت بیشتری دارد تا درک خود را از رسالت در چهارچوب وسیع‌تر الهیات تشریح نماید. ما باید به خاطر عدم درک قرنتیان شکرگزار باشیم، زیرا همین امر سبب نگارش چنین تعلیماتی در کتاب مقدس گردید.

دفاعی که دفاع نیست (فصل‌های ۱۰– ۱۳)

همانطور که قبلا اشاره شد، در این بخش پولس رسولان کذبه را محکوم می‌سازد و از رسالت خود دفاع می‌کند، اما گویا این دفاع، چندان حالت دفاعی ندارد. او می‌گوید: «شاید گمان می‌کنید که ما در طول این مدت می‌کوشیم پیش شما از خود دفاع کنیم» (۱۲: ۱۹، ترجمه جدید). پولس بار دیگر توضیح می‌دهد که درک او از صلیب و از رسالت خود نمایانگر قدرت صلیب؛ یعنی قدرت خداست که «در ضعف کامل می‌گردد» (۱۲: ۹). بنابراین هدف او دفاع از رسالت و عزت نفس خود نیست، بلکه دفاع از خود انجیل است. پولس بر سر دوراهی قرار گرفته است. او باید هم از حقیقت دفاع کند و هم از قرنتیان، اما او می‌داند که «نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد، بلکه آن را که خداوند مدح نماید» (۱۰: ۱۸). از این رو او نقش یک «بی‌فهم» را بازی می‌کند (۱۱: ۱و ۱۶، ۱۲: ۱۱)، زیرا «بی‌فهم و دیوانه» در نمایشنامه‌های باستانی، می‌توانست بهتر از هر کس دیگر مقصود نویسنده را بازگو کند. از آنجا که او «بی‌فهم» بود، می‌توانست مطالبی را بیان کند که در مواقع عادی مجاز به بیان آنها نبود.

یک «دیوانه یا بی‌فهم» به چه فخر می‌کند؟ به ضعف و ناتوانی خود! پولس همان چیزی است که مخالفانش ادعا می‌کنند یا حتی شاید بیش از آن! او بیشتر از آنچه که ایشان می‌دانند، ضعف و ناتوانی داشته است (۱۱: ۲۱- ۲۹). او مانند سربازی نبود که افتخار بالا رفتن از دیوار به عنوان اولین نفر نصیبش شده باشد، بلکه او در زنبیل از دیوار شهر پایین آمده و گریخته بود (۱۱: ۳۰- ۳۳). او به جای اینکه بتواند محتوای رؤیاها و مکاشفات عظیم خود را شرح دهد، می‌بایست درباره ضعف جسمی خود (خاری در جسم) صحبت کند (۱۲: ۱- ۱۰). این طنز برای چه بود؟ چرا او چنین دفاعی از خود می‌کرد که در اصل دفاع نبود؟

جواب این سؤالات در عدم درک قرنتیان از پیام واقعی انجیل نهفته است. خدا انسان را نجات می‌دهد، اما نه به وسیله قوات و عجایب و نه به وسیله سپاهیانی که مظلومین را می‌رهانند. او انسان را از طریق فروتنی، تجسم و مرگ بر صلیب نجات می‌دهد، اما او در این فروتنی، طبیعت واقعی خود را نشان می‌دهد. در آن صلیب، خدا خودش برای گناهان بشر رنج کشید. اینچنین ضعفی، قوت است. آنانی که او را پیروی می‌کنند، باید به راستی او را پیروی کنند. پولس رساله را اینچنین خاتمه می‌دهد: «هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست می‌کند، چونکه ما

نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شماست زیست خواهیم کرد.» بنابراین: «خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه!» (۱۳: ۴ و ۵).